

۲۰
ولایت فقیه
۲

بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه »

نویسنده:

محمدرضا طاهری

ناشر چاپی:

انتشارات قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی، پیشینه و ادله اثباتِ مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه » جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهری بابادی، محمدرضا، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور : مبانی، پیشینه و ادله اثباتِ مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه» ، «حکومت اسلامی » و «ولایت فقیه » / نویسنده محمدرضا طاهری

مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۳ .

مشخصات ظاهری : ۵ج؛ ۱۹/۵×۱۱ س م.

شابک : ۹- ۱۰۸ - ۲۹۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه .

مندرجات : ج. ۱.دین و سیاست. -ج. ۲. تعریف ولایت و... .- ج. ۳. ادلهٔ اثبات ولایت و... .

-ج. ۴ شبهات رایج. -ج. ۵. تطبیق ویژگی های روایی ولی فقیه.

موضوع : ولایت فقیه

شناسه افزوده : مؤسسهٔ انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره : ۸/۲۲۳ BP / ط ۱۸ م ۲ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۴۵ / ۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۷۸۷۱۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

مبانی، پیشینه و ادلهٔ اثباتِ مباحث به هم پیوستهٔ

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیهٔ بیشتر بر اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر:

حضرت امام خمینی(قدس سره)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای(مدظله العالی)

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری(رضوان الله تعالی علیه)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی سبحانی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی(دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی(دامت برکاته)

علامه محمدتقی جعفری(رضوان الله تعالی علیه)

و...

جلد دوم

تعریف ولایت

و ویژگی های ولیّ و حاکم اسلامی

رهیافت اعتقادی؛ ولایت فقیه

ویژه استادان

پاسخ گویی به سوالات دینی

رهیافت ۲۰ ، ولایت فقیه (جلد دوم)

تهیه و تدوین: ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارهٔ تولیدات فرهنگی

ویراستار: انسیه غلام رضا پور و مرضیه رجایی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطهر امام رضا (ع) صحن جمهوری اسلامی،

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱

رایانامه: eppasokh@aqrazavi.org

ص: ۵

فهرست

مقدمه

قال الرضا (علیه السلام): رحم الله عبدا أحیا أمرنا فقلت له: وکیف یحیی أمرکم؟ قال: یتعلم علومنا ویعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیازکردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم،کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیختهٔ

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۷ ، ح ۶۹

این ادارهٔ موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار

امام باقر(علیه السلام) فرموده اند: «بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسٍ: عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یُنَادَ بِشَیْ ءٍ کَمَا نُودِیَ بِالْوَلَایَهِ.» (۱)

نیز، در بیان نورانی امام مهدی(عج) آمده است: «...وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ... .». (۲)

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت(علیهم السلام)، به صورت مفصل تر و باصراحتِ بیشتر موج می زند. ایشان از شیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه های مرتبط با دین داری به ویژه بحث ولایت، اهلِ فهم و بصیرت باشند؛ این مهم در کلام فقهای شیعه، به ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسته و شایسته است که مبلغان و نخبگان دینی، آن چنان که در کلام مقام معظم رهبری(مدظله العالی) عنوان شده است، در کِسوت افسران جنگ نرم عقیدتی، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ گوییِ شبهات، به تدارک و ارائهٔ خوراک فکری و روحی متقَن و منطبق با فضای فکر و اندیشهٔ مخاطبانشان اقدام کنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاءالله، موجب زدودن شبهات، بصیرت افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریقِ مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعهٔ پیشِ رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اَعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته بندی و موضوع گذاری شود؛ به گونه ای که به بهترین وجه بتوان از آن ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حدّاقلِ شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

ص: ۱۳

فصل اول: تعریف ولایت

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اساسی ترین مسئلهٔ دین، مسئلهٔ ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایهٔ توحید است. ولایت، یعنی حکومت، چیزی است که در جامعهٔ اسلامی متعلّق به خداست و از خدای متعال به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و از او به ولیّ مؤمنین می رسد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت یعنی پیوند؛ یعنی همین شکل زنجیره ای پیداکردن انسان ها با یکدیگر؛ این معنای ولایت است. ولایت ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) هم که شنیدید و گفته می شود، این یعنی همان پیوند میان ما و امام ما؛ ازلحاظ فطری، ازلحاظ روحی و ازلحاظ عملی. اگر این سه حالتِ پیوند میان ما و ائمه(علیهم السلام) و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و خدا پیدا بشود، این همان ولایت است.

گاهی گفته می شود ولایت الله یا ولایت الهی؛ گاهی گفته می شود ولایت ائمهٔ اطهار(علیهم السلام)؛ این ها همه اش یکی است؛ یعنی ولایت خدا و ولایت ائمه(علیهم السلام) دو تا نیست. ولایت ائمه(علیهم السلام) با ولایت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) دو چیز نیست؛ همه اش یک چیز است. این ولایت یعنی همان پیوند؛ یعنی ارتباط، اتصال دو چیز به طوری که به آسانی آن دو چیز را نتوان از هم جدا کرد. من به عنوان یک آدمی که در زمینهٔ مسائل اسلامی فکر می کند؛ وقتی که این

۱- سخنرانی مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار با اقشار مختلف مردم، بیست ونهم ماه مبارک رمضان، ۲۶فروردین ۷۰.

ارتباط را می خواهم درست در فرهنگ اسلامی بفهمم، این جور استنباط می کنم که این ارتباط و این اتصال، اتصال فکری، روحی و عملی است. در این سه شاخهٔ ارتباط، اگر بین ما و ائمه(علیهم السلام)، بین ما و خدا، بین ما و پیامبر ارتباط برقرار شد، ولایت برقرار است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «شما مردهای را در نظر بگیرید که بی جان افتاده است. او مغز دارد؛ ولی کار نمی کند، چشم دارد؛ ولی نمی بیند، دهان دارد؛ ولی غذا را بلع نمی کند، معده و کبد و جهاز هاضمه دارد؛ امّا غذا را جذب و هضم نمی کند، رگ دارد که در آن خون هست؛ ولی [در رگش] خون جریان ندارد، دست دارد؛ اما یک مورچهٔ ریز را هم نمی تواند از خودش دفع کند، پا دارد؛ اما نمی تواند از آفتاب به سایه برود! چرا این طور است؟ چون جان ندارد. امّا وقتی که جان دمیده شد؛ مغز کار می کند، اعصاب کار می کند، دست می گیرد، دهان می خورد، معده هضم می کند، دستگاه گوارش جذب می کند، خون می چرخد و می گردد و نیرو را به همهٔ بدن می رساند: بدن را گرم می کند، او را در تلاش می اندازد، راه می رود، دشمن را می کوبد، دوست ها را جذب می کند، خود را هرچه بیشتر کامل تر و آبادتر می کند.

این مَثَل را شما در مقام فهمیدن اهمیّت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با جامعهٔ اسلامی هیئت علمی دانشگاه ملی ایران، ۷اردیبهشت۶۱.

ولایـت در یـک جـامعه، مقابل چشم هایتان بگذاریـد: پیکر مرده را برداریـد و جایش جامعـهٔ انسانی بگذاریـد؛ به جای جان و روح هم ولایت را بگذاریـد. جامعهای که ولایت نـدارد، اسـتعدادها در این جامعه هست؛ امّا خنثی می شود، به هـدر می رود، نابود می شود، هرز می رود یا بدتر به زیان انسان به کار می افتد. مغز دارد و می اندیشد؛ اما می اندیشد برای فسادآفرینی، می اندیشد برای انسان کشی، می اندیشد برای محکم کردن پایه های استثمار و استبداد و استکبار. چشم دارد؛ اما آنچه باید ببیند، نمی بیند و آنچه باید نبیند، می بیند. گوش دارد؛ اما سـخن حق را نمی شنود. اعصاب سخن حق را به مغز می رساند، [اما] مغز فرمـانی برطبقِ حق به جوارح و اعضا نمی دهـد. شـرایط عالم، اجازهٔ کار برطبق حق به انسان نمی دهنـد. این جامعه، بی ولایت است. در جامعهٔ بی ولایت، چراغ ها شـعله نمی کشـند و روشـنیشان بیشتر نمی شود؛ همان یک ذرّه روغنی هم که دارند، تمام می شـود تـا به کلّی خشـک می شود. چراغ هـایی که پیغمـبر روغن ریخته بود، رو به خاموشـی گـذاشت و دیدیـد که چطور خشک شـد؛ دیدیـد که روزهای بعـد از وفات پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم)، شـعله می کشـید، روشن می کرد، منوّر می کرد؛ چون روغنش را پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم) ریخته بود؛ اما چون دست ولایت، بالای سـر این مشعل ها و چراغ ها نبود، چطور روغنش ته

کشید، خشک شد، بدبو شد، پُردود شد، کم نور شد تا به زمان معاویه رسید که تحویل به یزید داد و دیدید که چه شد. همان چیزهایی که فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) به زن های انصار و مهاجر گفت و گوش نکردند! همان روزهای اول، همان پیش بینی هایی که فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) کرد، ولی مردم مسلمانِ غافلِ آن روز نتوانستند بفهمند و گوش نکردند؛ همان ها تماماً انجام گرفت. همان «سیف صارم»، آن شمشیر خون ریز، همان تیغی که اصالت ها و فضیلت ها را می کشت، همان دستی که انسان ها را و انسانیت ها را خفه می کرد؛ همهٔ این ها را فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) گفته بود؛ قبل از فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) هم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) گفته بود. این ها می دیدند، می فهمیدند و گفتند؛ ولی جامعهٔ اسلامی نفهمید. گوش ها سنگین و کر شد.»

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امروز هم صدای فاطمهٔ زهرا(علیها السلام) هنوز به گوش می رسد. ای گوش های حسّاس و هشیار بشنوید! جامعهٔ دارای ولایت، جامعهای می شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می دهد؛ همهٔ چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان خدا به او داده، این ها را بارور می کند؛ نهال انسانی را بالنده می سازد؛ انسان ها را به تکامل می رساند؛ انسانیّت ها را تقویت می کند.»(۱)

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۶۸تا۷۱.

۱.مفهوم لغوی و اصطلاحی ولایت

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت در اصلِ معنایِ لغت، به معنای پیوند و به هم جوشیدگی دو چیز است. لغت می گوید: اتصال دو شی ء به همدیگر؛ به طوری که هیچ چیزی میان آن دو فاصله نشود. در تعبیر فارسی، به هم جوشیدگی، به هم پیوستگی، ارتباط تامّ و تمام؛ این معنای ولایت است؛ البته برای ولایت در تعبیرات مختلف، معانی مختلفی ذکر شده [است]: ولایت به معنای محبت، ولایت به معنای سرپرستی، ولایت به معنای آزادکردن برده، ولایت به معنای بردگی یا ارباب برده بودن. نوع ارتباطاتی که در معنای ولایت ذکر می شود، به نظر می رسد که کلاً مصادیق همان پیوند و پیوستگی هستند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت، معنای عجیبی است. اصل معنای ولایت، عبارت از نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر است. فرض بفرمایید وقتی که دو ریسمان، محکم به هم تابیده می شوند و جداکردن آن ها از یکدیگر به آسانی ممکن نیست، آن را در عربی 'ولایت' می گویند. ولایت، یعنی اتصال و ارتباط و قرب دو چیز به صورت مماس و مستحکم با یکدیگر.

همهٔ معانی ای که برای 'ولایت' در لغت ذکر شده است، معنای محبّت [و] معنای قیومیّت

۱- سیدعلی خامنه ای، سخنرانی در کنگرهٔ هزارهٔ نهج البلاغه، ۲۹اردیبهشت ۶۰.

و بقیهٔ معانی که هفت [یا] هشت معنا در زبان عربی هست، ازاین جهت است که در هرکدام از این ها، به نوعی این قرب و نزدیکی بین دو طرفِ ولایت وجود دارد؛ مثلاً ـ ولایت به معنای محبّت است؛ چون محبّ و محبوب، با یکدیگر یک ارتباط و اتّصال معنوی دارند و جداکردنشان از یکدیگر، امکان پذیر نیست.

اسلام، حکومت را با تعبیر ولایت بیان می کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا، یعنی اشتقاقات کلمهٔ ولایت، معرفی می کند.

معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرتِ حکومت بر آن ها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگیِ جدایی ناپذیری از هم دارند. این، معنای این قضیه است. این، فلسفهٔ سیاسی اسلام را در مسئلهٔ حکومت برای ما معنا می کند. هر حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش بینی کرده است، نیست. اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطهٔ آن ها با مردم، رابطهٔ ترس و رعب و خوف باشد، نه رابطهٔ محبّت و التیام و پیوستگی، این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سرِ کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت

و جانشینیِ نَسَبی، منهای فضایل و کیفیّات حقیقی که در حکومت شرط است، در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست.

ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی با مردمی که ولایتِ بر آن هاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبّت آمیز و همان طوری که درمورد خود پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد؛ یعنی]بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِم[(۱) یا 'بعث منهم': از خود آن ها کسی را مبعوث کرده است، باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده دار مسئلهٔ ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیتِ اسلام این است.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «پس ولایت، در اصطلاح اوّلی قرآن، یعنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند: در یک راه قدم برمی دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می کنند، یک فکر و یک عقیده را پذیرفتهاند. افراد این جبهه، هرچه بیشتر باید به هم متصل باشند و از جبهه های دیگر و قطب های دیگر و قسمت های دیگر، خودشان را جدا و کنار بگیرند. چرا؟ برای اینکه از بین نروند، در آن هضم نشوند؛ این را در قرآن ولایت می گویند.»(۳)

۱- آل عمران، ۱۶۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر، ۶اردیبهشت۷۶.

۳- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۲۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایتِ امت مسلمان و ولایت آن جبههای که در راه خدا و برای خدا می کوشد، به این معنا است که میان افراد این جبهه، هرچه بیشتر اتصال و پیوستگی به وجود بیاید و هرچه بیشتر دل های این ها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هرچه بیشتر از قطب های مخالف از کسانی که برضدّ آن ها می اندیشند و برضدّ آن ها عمل می کنند، جدا بشود؛ این معنای ولایت است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرِقابل انفصال و انفکاک. جامعهٔ اسلامی که دارای ولایت است؛ یعنی همهٔ اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه، یعنی ولی، متصل است. لازمهٔ همین ارتباط و اتصال است که جامعهٔ اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع می کند و با آن معارضه می نماید؛ یعنی]أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ[(۲).»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اگرچه ولایت یک امر سیاسی است؛ اما همهٔ مضمون ولایت در سیاست

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۲۵.

۲- فتح، ۲۹: «در برابر کفّار سرسخت و شدید و در میان خود مهربان اند.»

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه های علمیه، ۲۹آذر۶۸.

خلاـصه نمی شود. این ولاـیت، پرتویی از ولاـیت ذات مقـدّس پروردگـار است. این ولاـیت، ناشـی از حضور ولایت الهی در وجود امیرالمؤمنین(علیه السلام) است؛ همچنان که در وجود پیامبر مکرّم اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) بود... .

ولایت درحقیقت به معنای پیوند، ارتباط و اتصال است. آن کسی که منصوب به این مقام است، برخلاف حکام و فرمانروایان عالم، فقط یک فرمانروا یا یک سلطان و یک حاکم نیست؛ بلکه یک ولی است، به مردم نزدیک است، به آن ها پیوسته است و موردِ اتکای دل و جان مردم است. این معنا در امیرالمؤمنین(علیه السلام) و در ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) وجود دارد. بعد از دوران حضور ائمه(علیهم السـلام) هم اگر پرتوهـای ضـعیفی از این حقیقت در جـایی پیـدا شود، ولاـیت در آنجا شـکل می گیرد. حقیقت و معنای واقعیِ امر این است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ولایت، هم صـفتی است برای منصبی که نبیّ اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و جانشـینان او از سوی پروردگار، حائز آن بوده اند؛ هم خصوصـیتی است برای آن جامعهٔ اسلامی که در سایهٔ آن حکومت، زندگی می کند و از پرتو آن بهره می گیرد.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر، ۱اسفند۸۱.

۲- بیانـات رهبر معظم انقلاـب(مــدظله العـالی) در دیــدار بـا مســئولان و کـارگزاران نظـام بـه مناســبت عیـد ســعید غـدیر، ۲۷فروردین۷۷.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت [و] همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است [و] فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواهد، می کند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اما ولایت یک جامعه، به چیست؟ ولایت یک جامعه به این است که ولی، در آن جامعه، اولاً مشخص باشد؛ ثانیاً منشأ و الهام بخش همهٔ نیروها، نشاط ها [و] فعالیت های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همهٔ جوی ها و سرچشمه ها از او سرازیر می شود. مرکزی باشد که همهٔ فرمان ها را او می دهد و همهٔ قانون ها را او اجرا می کند. نقطهای باشد که همهٔ رشته ها و نخ ها به آنجا برگردد؛ همه به او نگاه کنند، همه دنبال او بروند، موتور زندگی را او روشن بکند، راننده و پیش قراول کاروان زندگی در جامعه، او باشد؛ این جامعه، جامعهٔ دارای ولایت است.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۵ سالِ تمام، زمام اجتماع را در دست نداشت. جامعهٔ اسلامی بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، ۲۵ سال دارای ولایت نبود. در آن جامعه، مسلمانِ دارای ولایت بود؛ ابوذر شخصاً دارای ولایت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۱۸اردیبهشت۷۷.

بود، مقداد شخصاً دارای ولایت بود، آن دیگری شخصاً دارای ولایت بود؛ اما جامعهٔ اسلامی بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، ۲۵ سال دارای ولایت نبود تا اینکه امیرالمؤمنین(علیه السلام) به حکومت جامعهٔ اسلامی رسید و جامعهٔ اسلامی دارای ولایت شد.

آن وقتی که امام منشأ امرونهی در جامعه می شود، آن وقتی که همهٔ رشته ها از امام ناشی می شود، آن وقتی که امام دارد عملاًـ جامعه را اداره می کند، آن وقتی که پرچم جنگ را امام بلند می کند، آن وقتی که فرمان حمله را امام می دهد، آن وقتی که قرارداد صلح را امام می نویسد؛ آن وقت است که جامعه دارای ولاـیت است و در غیر این صورت، جامعه دارای ولایت نیست؛ پس این هم جامعهٔ دارای ولایت.

اگر چنین جامعهای دارید، شکر خدا بکنید و اگر ندارید، دنبالش راه بیفتید. اگر این چنین نعمتی بر سر شما هست، خدا را شکر کنید که بزرگ تر از نعمت ولایت، نعمتی نیست و اگر ندارید، دنبالش راه بیفتید و ولایت را در شخص خودتان و در جامعهٔ بشری تأمین کنید. سعی کنیم که علی وار زندگی کنیم، سعی کنیم که دنبال علی(علیه السلام) راه بیفتیم، سعی کنیم که میان خودمان و علی که ولیِ خداست، پیوند برقرار کنیم؛ این ها کوشش لازم دارد، تلاش لازم دارد، مجاهدت لازم دارد، خون دل خوردن دارد که ائمهٔ هدی(علیهم السلام) بعد از شهادت امیرالمؤمنین(علیه السلام) یکسره در راه ولایت کوشیدهاند.

تمام تلاش ائمه(علیهم السلام) برای این بوده است که ولایت را زنده کنند؛ جامعهٔ اسلامی را احیا کنند تا این نهالی را که به نام انسان در این مزرعه و در این باغستان و در این نهالستان غرس شده، با آب گوارای جان بخشِ حیات آفرینِ ولایت، زنده و سرسبز و بالنده کنند؛ این تلاش ائمه(علیهم السلام) بود. تلاش ما نیز برای ولایت جامعه باید این باشد که ببینیم برای قدرت دادن به ولیِّ اسلام، چه کاری باید بکنیم.

همان طورکه قبلاً ـ گفته شد، یک وقت است که علی بن ابی طالب(علیه السلام)، حسن بن علی(علیه السلام)، حسین بن علی(علیه السلام)، علی بن حسین(علیه السلام)، تا آخر، ائمه(علیهم السلام) به نام و خصوصیات مشخص می شوند؛ یک وقت هم هست که با نام مشخص نمی شوند؛ بلکه توسط یک ولی، با صفاتی مشخص می شوند؛ همان طورکه فرموده‌اند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ... .»(۱) این طوری ولی را مشخص می کنند. این هم ازطرف خداست؛ منتهی آن اوّلی را با اسم معین کرده‌اند و این را خصوصیاتش را گفته‌اند. شما خودت حساب کرده‌ای، اندازه کردی، قواره گرفتی، الگو را گذاشته‌ای؛ حضرت آیت اللهالعظمی آقای بروجردی در آمد. وقتی که انسان بنای کارش

۱- احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص۴۵۸: «و امّا آن کسی از فقهای امّت ما که نگهبان نفس خود از آز و هوس و حافظ دین ایزد تعالی و مخالف آز (حرص و طمع) و هوا و مطیع أمر حضرت مولی خود بود... .»

را بر این گذاشت که قوانین اسلامی و مقررات الهی را در جامعه به صورتی که ولایت حکم می کند، زنده و احیا بکند، آن وقت می گردد و راهش را پیدا می کند؛ روش ها و شیوه هایش را پیدا می کند که ما فعلاً در شیوه ها و روش ها بحثی نداریم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «شما می بینید امیرالمؤمنین(علیهالصّلاه والسّلام) که مظهر ولایتِ اسلام و مصداق کامل ولیّ ای است که برای مردم مشخّص شدهاست، در هیچ برهه ای، از این حالت ارتباط و اتّصال و انسجام با مردم خالی نبوده است. نه در دورانی که او را عملاً از حکومت کنار گذاشتند و مردم را از او به عنوان ارتباطِ حکومتی جدا کردند؛ یعنی عملاً حکومت را از او گرفتند، ولایت و حکومت و فرماندهی و حکمرانی ای که در اسلام، از آن به «ولایت» تعبیر می شود و حقّ او بود از او سلب کردند، البته ولایت معنوی، آن چیزی که در امامت تشیّع فرض شده است و وجود دارد، درهرحال هست و بسته به ولایت ظاهری نیست و نه در دوره های دیگر، از ارتباط و اتّصال با مردم خالی نبوده است. در همان وقت هم امیرالمؤمنین(علیه السلام) یکی از آحاد ملت و جزو مردم است. منزوی و منعزل و کناره جوی از مردم نیست. آن وقتی هم که به حکومت می رسد، یک حاکم به تمام معنا مردمی است.»(۲)

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۶۵تا۷۱.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر، ۶اردیبهشت۷۶.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آن ولایت به آن معنا، در ائمّه ای هم که به ولایت ظاهری نرسیدند وجود داشت. ولایتی که از آنِ امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) و منصوب پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بود ولایت سیاسی بود. همان معنایی که ذات اقدس پروردگار آن را به وسیلهٔ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در اسلام به وجود آورد و جعل کرد و با آن معلوم شد که اسلام در ردیف والاترین احکام و مقرّرات خود، مسئلهٔ حکومت و ولایت و سرپرستیِ امّت را دارد. اگر کسی از این بُعد به موضوع غدیر نگاه کند، بسیاری از اشتباهاتی که متأسفانه در طول قرن ها در اذهان وجود داشتهاست، باید برای او زایل شود.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «یک بُعد دیگر در قضیه و حدیث غدیر، همین مسئلهٔ ولایت است؛ یعنی تعبیر از حکومت به ولایت: 'مَن کُنتُ مُولاه فَهَذا عَلیّ مُولاه'. آن وقتی که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در مقام تعیین حق حاکمیت برای یک شخص است، تعبیر مولا را برای او به کار می برد و ولایت او را به ولایت خود مقترن می کند.

خود این مفهومی که در ولایت هست، بسیار حائز اهمیت است؛ یعنی اسلام، منهای همین مفهوم ولایت که یک مفهوم مردمی و متوجه به جهت حقوق مردم و رعایت آن ها و حفظ جانب انسان هاست، هیچ حاکمیتی را

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۸اردیبهشت۷۵.

بر مردم نمی پذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قایل نیست.»(۱)

«]یا ایُّهَا الَّذینَ امَنوا لا تَتَّخِذُوا الْکافِرینَ اوْلیاءَ مِنْ دونِ الْمُؤْمِنینَ اتُریدونَ انْ تَجْعَلوا لِلَّهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً مُبینا[(۲)

]وَ الْمُؤْمِنونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقیمونَ الصَّلوهَ وَ یُؤْتونَ الزَّکوهَ وَ یُطیعونَ الله وَ رَسولَهُ اولئِکَ سَیَرْحَمَهُمُ الله انَّ الله عَزیزٌ حَکیمٌ[(۳)

]انَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلوهَ وَ یُؤْتونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعونَ[(۴)

وَلاء و وَلایت به فتح 'واو'، وِلایت به کسر 'واو'، ولی، مولی، اولی و امثال این ها، همه از مادهٔ 'ولی' (و، ل، ی) اشتقاق یافته اند.(۵) این واژه از پُراستعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورت های مختلفی به کار رفته

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۰تیر ۷۰.

۲- نساء، ۱۴۴: «ای کسانی که ایمان آورده اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولیّ و تکیه گاه خود قرار ندهید! آیا می خواهید [با این عمل،] دلیل آشکاری بر ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟»

۳- توبه، ۷۱: «مردان و زنان باایمان، ولیّ [و یار و یاور] یکدیگرند؛ امربه معروف و نهی ازمنکر می کنند، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می کنند. به زودی خدا آنان را موردِرحمت خویش قرار می دهد. خداوند توانا و حکیم است.»

۴- مائده، ۵۵: «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و درحال رکوع، زکات می دهند.»

۵- نک: تاج العروس، ج۱۰، ص۳۹۸؛ مقائیس اللغه، ج۶، ص۱۴۱؛ المصباح المنیر، ج۲، ص۳۹۶: «ولی، در لغت به معنای نصرت و یاری، محبّت، تصدّی امر، سلطنت، سرپرستی، رهبری و حکومت است.

است؛ می گویند در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است.

معنای اصلی این کلمه همچنان که راغب در مفردات القرآن گفته است، قرارگرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است؛ به نحوی که فاصله ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آن چنان به هم متّصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آن ها نباشد، مادّه «ولی» استعمال می شود؛ مثلاً اگر چند نفر پهلوی هم نشسته باشند و ما بخواهیم وضع و ترتیب نشستن آن ها را بیان کنیم، می گوییم: زید در صدر مجلس نشسته است 'ویلیه عمروٌ ویلی عمراً بکرٌ'؛ یعنی بلافاصله در کنار زید، عمرو نشسته است و در کنار عمرو، بدون هیچ فاصله ای بکر نشسته است.

به همین مناسبت، طبعاً این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است؛ اعمّ از قرب مکانی و قرب معنوی و باز به همین مناسبت درمورد دوستی، یاری، تصدّی امر، تسلّط و معانی دیگرِ از این قبیل استعمال شده است؛ چون در همهٔ این ها نوعی مباشرت و اتّصال وجود دارد.»(۱)

«'ولاء' به معنای نصرت و محبت، عبارت است از دو شیء که در اثر قرب به همدیگر، از دوستی یکدیگر برخوردار بوده و ناصر و یاور یکدیگر هستند. به دو امری که پس از یکدیگر واقع می شوند، متوالی می گویند؛

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۵.

پس لازمهٔ موالات و توالی، ارتباط است. اگر این ارتباط دوطرفه باشد، اوّلی، ولیِّ دوّمی و دوّمی، ولیِّ اوّلی است؛ مانند اُخوّت و دوستی و اگر تأثیر، یک جانبه بوده؛ اوّلی، ولیِّ دوّمی و دوّمی «مولّی علیه» (تحت ولایتِ) اوّلی است؛ مثل رابطهٔ پدر و فرزندی و رابطهٔ علت و معلولی.

ولایت اگر به فتح واو باشد، تأثیر آن یک جانبه است؛ مثل سرپرستی. از کسی که ولی است، تعبیر به «والی» می شود؛ اما اگر دوجانبه بود، از آن تعبیر به وِلایت به کسر واو، می شود. خدا، هم ولیّ و هم والی است:]هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلَّهِ الْحَق[(۱) و]فَاللهُ هُوَ الْوَلِی[(۲)»(۳)

«مقصود از واژهٔ «ولایت» در بحث ولایت فقیه، آخرین معنای مذکور، یعنی «سرپرستی» است. ولایت، به معنای سرپرستی، خود دارای اقسامی است و باید هریک توضیح داده شود تا روشن گردد که در این مسئله، کدام یک از آن ها موردنظر می باشد.»(۴)

«از نظر اصطلاحی، معنای ولایت تا حدودی در سه حوزهٔ علم فقه، عرفان و کلام با یکدیگر تفاوت دارد.

ولایت در فقه با تعابیر مختلفی به کار برده می شود؛ همچون: «جواز تصرّف»،(۵) «تصرّف در

۱- کهف، ۴۴.

۲- شوری، ۹.

۳- عبدالله جوادی آملی، شمیم ولایت، ص۳۷و۳۹.

۴- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت وعدالت، ص۱۲۲.

۵- نراقی، عوائد الایام، ص۱۹۹.

امرونهی٬،(۱) ٬تصرف در اموال و انفس٬،(۲) ٬تصرف و حاکمیت بر شخص یا کار دیگری٬؛(۳) اما مضمون همگی، ٬تصرف و قیام به شئون غیر٬(۴) است.

از دیدگاه علمای علم کلام، ولایت یک مسئلهٔ اعتقادی است که جایگاهی بس رفیع دارد و منظور از آن، استمرار کلیهٔ شئون هدایت و رهبری پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، [به جز نبوّت] در جانشینان آن حضرت است؛ یعنی پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم)، جریان امامت و رهبری، همچنان تداوم یافته و مسئولیت خطیر سرپرستی امور مسلمین، بر عهدهٔ ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) و نوّاب آنان قرار گرفته است.»(۵)

۱- جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج۱، ص۹.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری(رحمه الله علیه)، المکاسب، ج۳، ص۵۶۴: در این کتاب، شیخ انصاری(رحمه الله علیه) یکی از مناصب فقیه را «ولایه التصرف فی الاموال و الانفس» می داند.

۳- ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، کتاب البیع، جزء اوّل، ص۴۴۵.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، المکاسب المحرمه، ج۲، ص۱۰۶.

۵- علی اصغر نصرتی، نظام سیاسی در اسلام، ص۲۲۳.

۲. انواع تقسیمات در بحث ولایت

۱.۲. ولایت تکوینی و تشریعی

امام خمینی(رضوان الله علیه): «برای امام، مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفهٔ حکومت است و آن مقام خلافت کلّی الهی است که گاهی در لسان ائمه(علیهم السلام) از آن یاد شده است؛ خلافتی است تکوینی که به موجب آن، جمیع ذرّات در برابر «ولیّ امر» خاضع اند. از ضروریات مذهبِ ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه(علیهم السلام) نمی رسد؛ حتی مَلَک مقرب و نبیّ مرسل.

اصولاً رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) طبق روایاتی که داریم، قبل از این عالم، انواری بوده اند در ظلّ عرش و در انعقاد نطفه و طینت، از بقیهٔ مردم امتیاز داشته اند و مقاماتی دارند؛ إلی ماشاءالله؛ چنان که در روایات معراج، جبرئیل عرض می کند: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ»؛(۱) [یعنی] اگر کمی نزدیک تر می شدم، سوخته بودم) یا این فرمایش که «انَّ لَنا مَعَ الله حالات لا یَسَعُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ»؛(۲) [یعنی] ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل.

این جزء اصول مذهب ماست که ائمه(علیهم السلام) چنین مقاماتی دارند، قبل از آنکه موضوع

۱- ابن شهرآشوب، المناقب، ج۱، ص۱۷۸.

۲- محمدباقر اصفهانی (مجلسی دوّم)، بحارالأنوار، ج۱۸، ص ۳۶۰.

حکومت در میان باشد؛ چنان که به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا(علیها السلام) هم هست؛ با اینکه آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفهٔ حکومت است؛ لذا وقتی می گوییم حضرت زهرا(علیها السلام) قاضی و خلیفه نیست، لازمه اش این نیست که مثل من و شماست یا بر ما برتری معنوی ندارد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...مثل چنین روزی، در آن موقعیت مهم و حسّاس که پیغمبر اکرم(علیه و علی آله الصّلاه والسّلام) آخرین ماه های حیات مبارک خود را می گذراند، امیرالمؤمنین(علیه الصّلاه والسّلام) را به ولایت، یعنی سرپرستی مسلمین و به حکومت، یعنی مدیریّت جامعهٔ اسلامی، نصب فرمود. ولایتی که در اینجا مورد نصب و محلّ اشارهٔ پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفته، صرفاً آن ولایت کلّیهٔ الهیّهٔ معنوی که مبتنی بر عناصر دیگری است، نیست؛ بلکه یک امر الهی و یک فرمان آسمانی و ملکوتی است که با این بیان تشریعی نبوی که فرمود 'مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ'،(۲) قابل نصب و جعل نیست. این بیان پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که ولایت را به امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) سپرد، مبیّن نصب تشریعی است و به معنای

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۵۳.

۲- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۸: «هرکس من مولای اویم؛ پس علی مولای اوست.»

حکومت، مدیریّت جامعهٔ اسلامی و ولایت امر مسلمین است که البته با ولایت کلیّهٔ الهیّه که در وجود مقدس پیغمبر و ائمّهٔ هدی(علیهم السلام) وجود داشت، همراه است.»(۱)

«ولایت تکوینی؛ یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آن ها؛ مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش. هر انسانی نسبت به قوای ادراکی خود، مانند نیروی وهمی و خیالی و نیز بر قوای تحریکی خویش، مانند شهوت و غضب ولایت دارد؛ بر اعضاء و جوارح سالم خود ولایت دارد؛ اگر دستور دیدن می دهد، چشم او اطاعت می کند و اگر دستور شنیدن می دهد، گوش او می شنود و اگر دستور برداشتن چیزی را صادر می کند، دستش فرمان می برد و اقدام می کند؛ البته این پیروی و فرمان بری، درصورتی است که نقصی در این اعضا وجود نداشته باشد.

بازگشت این ولایت تکوینی، به ‘علت و معلول ’ است؛ این نوع از ولایت، تنها بین علت و معلول تحقّق می یابد و براساس آن، هر علّتی، ولیّ و سرپرست معلول خویش است و هر معلولی، مولّی علیه و سرپرستی شده و در تحت ولایت و تصرّف علّت خود می باشد.»(۲)

«ولایت تکوینی که به معنای تصّرف در عالم وجود و قانونمندی های آن است،

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با کارگزاران نظام، به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۸اردیبهشت۷۵.

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت وعدالت، ص۱۲۳.

اساساً مربوط به خدای متعال است که خالق هستی و نظام خلقت و قوانین حاکم بر آن است. نمونه های کوچکی از این ولایت را گاهی خداونـد به برخی از بنـدگان خود نیز عطا می کنـد که بهواسـطهٔ آن، می توانند دخل و تصـرّفاتی در موجودات عالم انجام دهند. معجزات و کراماتی که از انبیا و اولیای الهی صادر می شود، از همین باب است.

به اعتقـاد مـا شـیعیان، وسـیعترین حـدّ ولا‌یـت تکوینی در میان بنـدگان، به پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه و آله و سـلم) و امامان معصوم(علیهم السـلام) بعد از آن حضرت داده شده است. به هرحال در بحث ولایت فقیه، صحبت از تصرّف در نظام خلقت و قـانون منـدی هـای مربوط به طبیعت نیست؛(۱) گرچـه ممکـن اسـت احیانـاً فقیهی از چنین ویژگی نیز برخـوردار بـوده، دارای کراماتی باشد.»(۲)

«ولایت بر تشـریع، همان ولایت بر قانونگـذاری و تشـریع احکام است؛ یعنی اینکه کسـی، سـرپرستِ جعل قانون و وضع کنندهٔ اصـول و مـواد قـانونی باشـد. این ولا‌یـت که در حیطهٔ قوانین است و نه در دایرهٔ موجودات واقعی و تکوینی؛ اگرچه نسـبت به وضع قانون، تخلف پـذیر نیست؛ یعنی با ارادهٔ مبـدأ جعل قانون، بدونِ فاصـله، اصل قانون جعل می شود؛ لیکن در مقام امتثال، قابلِ تخلّف و عصیان است؛ یعنی ممکن است افراد بشر،

۱- این گونه مباحث، در علم عرفان بحث می شود.

۲- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص۷۹.

قانونِ قانونگـذاری را اطاعت نماینـد و ممکن است دست به عصـیان بزنند و آن را نپذیرند؛ زیرا انسان برخلاف حیوانات، آزاد آفریده شده [است] و می تواند هریک از دو راه عصیان و اطاعت را انتخاب کند و در عمل آن را بپیماید.

در مباحث گذشـته، گفته شد که تنها قانون کامل و شایسته برای انسان، قانونی است که از سوی خالق انسان و جهان و خدای عالم و حکیم مطلق باشـد و لـذا، ولایت بر تشریع و قانونگـذاری، منحصـر به ذات اقدس اله است؛ چنان که قرآن کریم دراین باره فرموده است:]إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ.[(۱)

'ولایت تشریعی' یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریع و قانون؛ بلکه ولایتی است در محدودهٔ تشریع و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است: یکی ولایت بر محجوران و دیگری، ولایت بر جامعهٔ خردمندان.»(۲)

«مسئله ای که در ارتباط با ادارهٔ امور جامعه، هم برای پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام معصوم(علیه السلام) و هم برای فقیـه وجـود دارد، بحث 'ولایـت تشـریعی' آن هـاست؛ یعنی همـان چیزی کـه در آیـاتی از قبیـل]اَلنَبِیُّ اَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ[(۳) و در روایاتی از قبیل 'مَنْ کُنْتُ مُولاَهُ فَهَذَا عَلِیٌّ مَوْلاَهُ'(۴) به آن اشاره شده است.

۱- انعام، ۵۷؛ یوسف، ۴۰و۶۷: «تنها حکم فرمای عالم وجود، خداست.»

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت وعدالت، ص۱۲۳.

۳- احزاب، ۶: «پیامبر دربارهٔ مؤمنان، از خودشان سزاوارتر است.»

۴- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۸۶.

ولایت تشریعی یعنی ولایت قانونی؛ یعنی اینکه فردی بتواند و حق داشته باشد ازطریقِ جعل و وضع قوانین و اجرای آن ها، در زندگی مردم و افراد جامعه تصرّف کند و دیگران ملزم به تسلیم در برابر او و رعایت آن ها باشند. معنای]اَلنَبِیُّ اَولَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِـهِمْ[، این است که تصمیمی را که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای یک فرد مسلمان یا جامعهٔ اسلامی می گیرد، لازم الاجراست و بر تصمیمی که خود آن ها دربارهٔ مسائل فردی و شخصی خودشان گرفته باشند، مقدّم است و اولویّت دارد.»(۱)

جمع بندی این مبحث را در کلام حضرت آیت الله العظمی حسن زادهٔ آملی(حفظه الله تعالی) خواهیم خواند: «...انسان کامل که مظهر اتمّ و اکمل این اسم شریف است، صاحب ولایت کلیّه است که می تواند به اذنِ الله تعالی در مادّهٔ کائنات تصرف کند و قوای ارضیّه و سماویّه را در تحت تصرف خویش درآورد... و همهٔ معجزات و کرامات و خوارق عادت از این قبیل اند که به ارادهٔ کُمَّل(۲) به اذن الله صورت گرفته اند که درحقیقت فعل و ایجاد تأثیر و تسخیر، از خداوند متعال است؛ هرچند که به ظاهر منسوب به مظاهر است.

]وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ الْجِبالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْرَ[،(۳)]وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْری

۱- محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریهٔ ولایت فقیه، ص ۸۰.

۲- انسان کامل.

۳- انبیاء، ۷۹: «و کوه ها و پرندگان را با داوود مسخّر ساختیم که [همراه او،] تسبیح [خدا] می گفتند و ما این کار را انجام دادیم!»

بِأَمْرِهِ إِلی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فِیها.[(۱)]

این اذن الله، اذن قولی نیست؛ بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیّهٔ مطلقهٔ الهیه است؛]وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی.[(۲)]

این ولایت که اقتدار نفس بر تصرف در مادّهٔ کائنات است، ولایت تکوینی است، نه تشریعی؛ چه ولایت تشریعی، خاص واجب الوجود است که شارع و مُشرِع است و برای عبادش شریعت و آیین قرار می دهد و جز او کسی حق تشریع شریعت را ندارد؛ وگرنه ظالم است:

]ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلی شَرِیعَهٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ[(۳)]

]شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً...[(۴)]

]أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ ما لَمْ یَأْذَنْ بِهِ الله وَ لَوْ لا کَلِمَهُ الْفَصْلِ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ[(۵)]

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور به انذار و تبشیر و تبلیغ

۱- انبیاء، ۸۱: «و تندباد را مسخّر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پُربرکت کرده بودیم، جریان می یافت.»

۲- مائده، ۱۱۰: «و هنگامی که به فرمان من، از گِل چیزی به صورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان من، پرنده ای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می دادی و مردگان را [نیز] به فرمان من زنده می کردی.»

۳- جاثیه، ۱۸: «سپس تو را بر شریعت و آیین حقّی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن و از هوس های کسانی که آگاهی ندارند، پیروی مکن!»

۴- شوری، ۱۳: «آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.»

۵- شوری، ۲۱: «آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آن ها ساخته اند؟! اگر مهلت معیّنی برای آن ها نبود، در میانشان داوری می شد [و دستور عذاب صادر می شد] و برای ظالمان عذاب دردناکی است!»

و مبیّن احکام است، نه مُشرِع:]إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ[(۱)

] وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِیراً[.(۲)»(۳)

«[اما نکتهٔ آخر در این مبحث این است که] ولایتی که برای فقیه عادل به کمک ادلّهٔ ولایت فقیه اثبات می شود، از سنخ اعتبارات و مجعولات شرعی است. فقاهت و عدالت و شجاعت و مانند آن، از صفات و حقایق تکوینی هستند؛ امّا اموری نظیر ریاست و ملکیّت، 'وضعی و قراردادی' اند. امور اعتباری و وضعی به اموری می گویند که به واسطهٔ جعل و قرارداد ایجاد می شوند و به خودی خود، وجود خارجی ندارند؛ بلکه به واسطهٔ وضع واضع و جعل جاعل موجود می شوند. اگر واضع و قراردادکننده، شارع باشد، به آن 'اعتبار شرعی' گویند و اگر واضع و ایجادکنندهٔ آن، عُقلا و عرف باشند، به آن 'اعتبار عقلایی' گویند.

کسی که فقیه می شود یا به ملکهٔ عدالت و تقوا دسترسی پیدا می کند، صاحب یک واقعیت و صفت تکوینی و حقیقی می شود؛ امّا اگر کسی را به سِمَتی نصب کردند و ریاستی برای او قرار دادند، این سِمَت و منصب، یک واقعیت تکوینی و حقیقی نیست؛ بلکه یک قرارداد و اعتبار عقلایی است. تفاوت

۱- نازعات، ۴۵؛ رعد، ۷.

۲- اسراء، ۱۰۵.

۳- حسن حسن زادهٔ آملی، ولایت تکوینی، ص۶۹تا۷۱.

امر اعتباری با امر تکوینی در آن است که زمام امر اعتباری و وضعی به دست واضع یا قراردادکنندگان است؛ برخلاف حقایق تکوینی که واضع و جاعلی آن را قرار نداده و اعتبار نکرده است تا با تغییر جعل و اعتبار او، وجود آن متنفی شود.

ولایت، به دو صورت تکوینی و اعتباری وجود دارد و ولایتی که فقیه از آن برخوردار است و از ادلّهٔ ولایت فقیه استنباط می شود، ولایت اعتباری است. ولایت از سنخ تکوینی، یک فضیلت و مقام معنوی و کمال روحی است. رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) از هر دو قسم ولایت برخوردارند: به سبب برخورداری از عصمت و مراتب اعلای عبودیّت و علم الهی، خلیفه الله و صاحب مقام ولایت کلیّهٔ الهی محسوب می شوند و به سبب واگذاری منصب رهبری و ادارهٔ شئون مسلمین، صاحب ولایت سیاسی و اجرایی که شأنی اعتباری است، شمرده می شوند. امام خمینی(رحمه الله علیه) دراین باره چنین می گوید: ‘وقتی می گوییم ولایتی را که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمّه(علیهم السلام) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمّه(علیهم السلام) و رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت، یعنی حکومت و ادارهٔ کشور و اجرای قوانین شرع مقدّس، یک وظیفهٔ سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی

شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حدّ انسان عادی بالاتر ببرد؛ به عبارتِ دیگر، ولایتِ موردِبحث؛ یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصوّری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست؛ بلکه وظیفه ای خطیر است. ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد.'(۱)»(۲)

۲.۲. ولایت بالذات و بالعَرَض

امام خمینی(رضوان الله علیه): «اگر رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) خلافت را عهده دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارك وتعالی، آن حضرت را خلیفه قرار داده است: 'خَلِیفَهُ الله فِی الْأَرْض'؛(۳) نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید، چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدیدالعهد بودند، خدای تعالی از راه وحی، رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند؛ پس رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) به حُکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰و۴۱.

۲- احمد واعظی، حکومت اسلامی، درسنامهٔ اندیشهٔ سیاسی اسلام، ص ۱۱.

۳- احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۲۰: «جانشین خدا روی زمین.»

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکم فرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و وُلات داده شده [است]، ازطرف خداوند است.

حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) هروقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدونِ استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متّبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیّت از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) هم به حکم خداست که می فرماید:]وَ أَطیعُوا الرَّسُول[؛(۱) از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا]وَ أُولِی الْأَمْرِ[(۲) نیز به حکم الهی است؛ آنجاکه می فرماید:]أَطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسولَ وَ أُولِی الأمْرِ مِنْکُمْ[.(۳) رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، در حکومت و قانون الهی، هیچ گونه دخالتی ندارد؛ همه تابع ارادهٔ الهی هستند.»(۴)

«کمال انسان، در اطاعت از کسی است که او را آفریده و بر حقیقت او و جهان (دنیا و آخرت) و ارتباط متقابل این دو مرحله، آگاه است و او کسی نیست جز ذات اقدس اله و

۱- نساء، ۵۹.

۲- نساء، ۵۹.

۳- نساء، ۵۹.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۴۶.

ازاین رو، عبودیت و ولایت، منحصر به «الله» است؛ یعنی انسان به حکم عقل و فطرتش موظف است که فقط عبد خداوند باشد و تنها ولایت خداوند را بپذیرد.

قرآن کریم، درعین حال که عزّت، قوّت، رزق، شفاعت و ولایت را به خدا و غیرخدا اسناد می دهد، درنهایت و در جمع بندی، همهٔ آن اوصاف کمالی را منحصر در ذات اقدس خداوند می داند.

به عنوان نمونه، دربارهٔ «عزت» می فرماید:]وَ لِلّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِین[؛(۱) یعنی عزت، مالِ خدا و رسول خدا و مؤمنین است؛ ولی در جای دیگر می فرماید:]الْعِزَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً[؛(۲) یعنی تمام عزت ها از آنِ خداست.

درباره «قوّت» نیز فرمود:]یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّه[(۳) و به بنی اسرائیل فرمود:]خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّه[(۴) و در دستور به مجاهدان اسلام [فرمود]:]وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ[؛(۵) اما پس از این اوامر که نشانگر امکان قوّت برای انسان هاست، می فرماید:]أَنَّ الْقُوَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً[؛(۶) همهٔ قوّت از آنِ خداست.

۱- منافقون، ۸.

۲- نساء، ۱۳۹.

۳- مریم، ۱۲: «ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوّت بگیر.»

۴- بقره، ۶۳:. «آنچه را (از آیات و دستورهای خداوند) به شما داده ایم، با قدرت بگیرید.»

۵- انفال، ۶۰: «هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آن ها [دشمنان]، آماده سازید.»

۶- بقره، ۱۶۵.

...درخصوصِ ‘شفاعت’، از تعابیری مانند]فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِين[(۱) معلوم می شود که غیر از خداوند، شفاعت کنندگانی وجود دارند؛ اما در آیات دیگری می فرماید: ‘تا خدا اذن ندهد، کسی حق شفاعت ندارد’ و در جای دیگر فرمود:]قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَةُ جَمیعاً[؛(۲) (ای پیامبر!) بگو که همهٔ شفاعت مخصوص الله است.

درمورد ولایت نیز همین گونه است. در سوره مائده فرمود:]إِنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون.[(۳) در این [آیهٔ] کریمه، ولایت را برای خداوند و پیامبر و برای اهل بیت(علیهم السلام) با تتمیم روایت اثبات می فرماید و در سورهٔ احزاب فرمود:]النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ[؛(۴) ولایت وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) بر جان و مال مؤمنین، از خود آنان بالاتر است و لذا در آیات دیگر از همان سوره می فرماید:]وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى الله وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَه[؛(۵) وقتی که خدا و رسولش دربارهٔ مطلبی حکم کردند، احدی حق سرپیچی از این دستور را ندارد؛ اما درعین حال که ولایت بر مردم را به پیامبر

۱- مدثر، ۴۸: «شفاعت شفاعت کنندگان به حال آن ها سودی نمی بخشد.»

۲- زمر، ۴۴.

۳- مائده، ۵۵: «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند همان ها که نماز را برپا می دارند، و درحالِ رکوع، زکات می دهند.»

۴- احزاب، ۶.

۵- احزاب، ۳۶.

اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و وجود مبارک امیرالمؤمنین(علیه السلام) و اهل بیت(علیهم السلام) نسبت می دهد، در مقامی دیگر، ولایت را منحصر به ذات اقدس اله می داند و می فرماید:]فَالله هُوَ الْوَلِی[؛(۱) تنها ولیّ حقیقی انسان و جهان، الله است.

معنای]إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا[(۲) این نیست که انسان ها چند ولی و سرپرست متفاوت دارند که یکی از آن ها یا برترین آن ها خداست؛ بلکه معنایش باتوجه به آیهٔ حصر ولایت:]فَالله هُوَ الْوَلِی[، آن است که تنها ولیّ حقیقی و بالذات، خداوند است و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت عصمت و طهارت(سلام الله علیهم اجمعین)، ولیّ بالعرض و مظهر ولایت خدایند و به تعبیر لطیف قرآن، آیه و نشانهٔ ولایت الهی اند.

به تعبیر قرآن کریم، همهٔ موجودات، آیات الهی اند؛ اما انسان کامل و اولیای خداوند، آیه و نشانهٔ تامّ خداوند هستند و به بیان نورانی امیرالمؤمنین(علیه السلام): «مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آیَةٌ هِیَ أَکْبَرُ مِنِّی»؛(۳) [یعنی] همهٔ موجودات ارضی و سمائی، آیات الهی اند؛ ولی من آیت اکبر خداوند هستم و هیچ آیتی خداوند را مانند من، نشان نمی دهد. بدیهی است که مقصود حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)، همان مقام نورانیت خود و اهل بیت(علیهم السلام) است که با نورانیت رسول

۱- شوری، ۹.

۲- مائده، ۵۵.

۳- الکافی، ج۱، ص۲۰۷.

اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و خلیفهٔ مطلق خداوند، حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه و آله و سلم)، یکی می باشد.

...اینکه امام راحل(رحمه الله علیه) و بنیان گذار انقلاب اسلامی، خطاب به بسیجیان و رزمندگان فرمودند: «از دور، دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خدا بالای آن است، می بوسم و بر این بوسه، افتخار می کنم»،(۱) معنایش این است که دست شما را که مظهر و نشانه و آیت خداست، می بوسم:]یَدُ الله فَوْقَ أَیْدیهِم[(۲) و درحقیقت، ایشان، دستِ بی دستیِ خدا را تکریم می نماید.(۳)

...قرآن کریم اطاعت مردم از پیامبران را، اطاعت از خداوند می داند؛ زیرا رسولان الهی، به اذن خداوند و به فرمان او و با پیام و کتاب او برای هدایت بشر به سوی او آمده اند:]وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ.[(۴)

اصل اوّلی دربارهٔ ولایت و سرپرستیِ غیرخداوند بر انسان ها، «عدم» است؛ یعنی هیچ فردی از انسان ها بر هیچ فرد دیگری ولایت ندارد؛ مگر آنکه از سوی خداوند تعیین گشته باشد.

از آنچه گفته شد، این نکته روشن گردید که ربوبیت، عبودیت و ولایت و حکومت، همگی اختصاص به خالق و آفریننده انسان

۱- صحیفهٔ نور، ج۱۶، ص۹۶.

۲- فتح، ۱۰.

۳- یعنی امام می خواهد دست خدا را ببوسد و چون خدا دست ندارد؛ مظهر آن، یعنی دست بسیجیان را می بوسد.

۴- نساء، ۶۴.

دارد و اگر انبیا و مرسلین و ائمه(علیهم السلام)، ولایت تکوینی یا ولایت تشریعی و حکومت بر جامعهٔ بشری دارند، این ولایت ها، ظهوری از ولایت خدا و به اذن و فرمان اوست و اگر در عصر غیبت نیز برای فقیه جامع الشرایط، ولایت و مدیریتی در محدودهٔ تشریع و قانون اسلام بر جامعهٔ مسلمین وجود دارد، آن نیز باید به اذن و فرمان خداوند باشد؛ وگرنه، همان طورکه گفته شد، انسان ها آزاد آفریده شده اند و هیچ انسانی سرپرست انسان دیگر نیست.»(۱)

«ازجمله آیاتی که دلالت دارند بر اختصاص حکم تشریعی به خدای تعالی، این آیه می باشد:]إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ[؛(۲) نیست حکم مگر برای خداوند، دستور فرموده است که جز او را نپرستید، این است دین استوار و اداره کنندهٔ اجتماع.

با اینکه این آیه دلالت دارد بر اینکه حکم، تنها برای خدای سبحان است و کسی با او شریک نیست؛ درعین حال در پاره ای از موارد، حکم را و مخصوصاً «حکم تشریعی» را به غیرِخداوند هم نسبت داده است؛ از آن جمله این چند مورد است:]یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ[؛(۳) ای داوود ما تو را خلیفه در زمین

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۲۹.

۲- یوسف، ۴۰.

۳- ص، ۲۶.

قرار دادیم؛ پس در میان مردم بـه حق حکم کن و]یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ[؛(۱) دو تن از شما که صاحبان عدالت باشند، حکم می کنند به آن. دربارهٔ رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) [نیز] می فرماید:]أَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ[،(۲)]فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ[،(۳)]یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ[(۴) و همچنین آیات دیگری که اگر ضمیمه شوند با آیات دستهٔ اول، این نتیجه را می دهد که حکم به حق، به طور استقلال و اوّلاً و بالذات، تنها از آنِ خدای سبحان است و غیر او کسی مستقل در آن نیست و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای سبحان بر او ارزانی داشته و او در مرتبهٔ دوّم است و از همین جهت است که خدای تعالی خود را 'أَحْکَمُ الْحاکِمینَ' و 'خَیْرُ الْحاکِمینَ' نامیده و فرموده:]أَلَیْسَ الله بِأَحْکَمِ الْحاکِمینَ[(۵) و نیز فرموده:]وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ[.(۶) آری، لازمهٔ اصالت و استقلال و اولویّت، همین است.»(۷)

۱- مائده، ۹۵.

۲- مائده، ۴۹.

۳- مائده، ۴۸.

۴- مائده، ۴۴.

۵- تین، ۸.

۶- اعراف، ۸۷.

۷- محمدحسین طباطبایی، ترجمهٔ المیزان، ج ۷، ص۱۶۶.

۳. حوزههای سه گانهٔ ولایت از نگاه قرآن

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت قرآنی دو رویه دارد: یک رویهٔ آن این است که در داخل جامعهٔ اسلامی، همهٔ عناصر بایستی به سوی یک هدف و یک جهت و یک راه گام بردارند و رویهٔ دیگرش این است که در خارج از جامعهٔ اسلامی، امت اسلامی بایستی با همهٔ بلوک ها و جناح های ضدّ اسلامی، پیوندهای خودش را بگسلد. اینجا یک نکتهٔ دقیقی وجود دارد که می رساند ولایت به معنای قرآنی آن، همان ولایتی است که شیعه به آن قائل است.

اینکه ما ارتباط با امام را این قدر مهم دانستهایم، اینکه ما فرمان امام را در همهٔ شئون زندگیِ جامعه نافذ می دانیم، برای چیست و از کجا درمی آید؟ اینجا است که قرآن با ما حرف می زند که اگر یک جامعهای و یک امتی بخواهد ولایت قرآنی را به این معنا داشته باشد؛ یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی اش در یک جهت، به سوی یک هدف، در یک خط به راه بیفتد و بخواهد تمام نیروهای داخلی اش علیه قدرت های ضدّ اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج به یک نقطهٔ قدرت متمرکز در متن جامعهٔ اسلامی دارد. به یک نقطهای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه بپیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و

حرف بپذیرنـد و او تمـام جوانب مصالـح و مفاسـد را بدانـد تـا بتوانـد مثل یک دیـده بان نیرومنـدِ قوی دستی و قوی چشـمی، هرکسی را در جبههٔ جنگ به کارِ مخصوص خودش بگمارد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «بُعـد دیگر ولایت یعنی ارتباط مسـتحکم و نیرومند هریک از آحاد امت اسـلام در همه حال با آن قلـب امت و این ارتبـاط؛ یعنی هم ارتبـاط فکری و هم ارتبـاط عینی؛ یعنی درست از او سـرمشق گرفتن و در افکـار و بینش ها دنبـال او بودن و درست در افعـال و رفتـار و فعـالیت هـا و حرکت هـا او را پیروی کردن؛ پس ولایـت علی بن ابی طـالب(علیه السلام) یعنی در افکارت، پیروِ علی(علیه السلام) باشی! در افعالت پیرو علی(علیه السلام) باشی! تو را با علی(علیه السلام) رابطه ای نیرومند، مستحکم [و] خلل ناپذیر پیوند زده باشد [و] از علی(علیه السلام) جدا نشوی! این معنی ولایت است.

اینجـاست که می فهمیم معنی این حـدیث را: 'ولایـه علی ابن ابیطـالب حصـنی'؛ ولایت علی(علیه السـلام) حصن و حصار من است؛ 'فمن دخل حصـنی امن من عـذابی'؛ هرکه داخل این حصار شـد از عـذاب خـدا مصون و محفوظ خواهـد ماند. ...[این] بسـیار حرف جالبی است؛ یعنی مسلمان ها و پیروان قرآن اگر ازلحاظِ فکر و اندیشه و ازلحاظِ عمل و تلاش و فعالیت متصل به علی(علیه السلام) باشند، از عذاب خدا مصون و محفوظ اند.

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۴۱.

آن کسی که قرآن را قابلِ فهم نمی داند؛ این چطور می تواند بگوید من ولایت علی بن ابی طالب(علیه السلام) دارم و ازلحاظِ فکری با علی(علیه السلام) مرتبط هستم درحالی که علی بن ابی طالب(علیه السلام) در خطبهٔ نهج البلاغه می گوید: ‘و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لایغش و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لایکذب و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان؛ زیاده فی هدی و نقصان من عمی ’؛(۱) و بدانید! این قرآن پنددهندهای است که خیانت نمی کند و راهنمایی است که گمراه نمی نماید و سخن گویی است که دروغ نمی گوید و کسی با این قرآن ننشست مگر آنکه چون از پیش آن برخاست، هدایت و رستگاری او افزایش یافت یا کوری و گمراهی او کم گردید. علی(علیه السلام) این گونه مردم را به قرآن حواله می دهد و این طور مردم را به قرآن سوق می دهد. اگر کسی بگوید قرآن را نمی شود فهمید، آیا این ولایت علی بن ابی طالب(علیه السلام) دارد؟! هرگز! علی به خاطر خدا حاضر است از تمام وجودش بگذرد؛ این عمل علی است. این شخص حاضر نیست از یک ریال پولش، از جانش، از حیثیت اجتماعی اش، از راحتی اش، از آقایی اش به خاطر خدا بگذرد، آیا این ولایت علی(علیه السلام) دارد؟!

ولایت علی را آن کسی دارد که با علی

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۵.

پیونـدی ناگسستنی، هم ازلحاظِ فکر و انـدیشه و هم ازلحاظِ عمل داشـته باشـد. اگر درست دقت کنیـد معنایی که از ولایت گفتم، دقیق ترین و ظریف ترین معنایی است که دربارهٔ ولایت می شود بیان کرد. حالا گوش کنیـد! از قرآن آیاتی را از سورهٔ مائـده برای شـما بگویم که در این آیات هم جنبه مثبت ولایت؛ یعنی پیوند داخلی بیان شده و هم جنبهٔ منفی ولایت؛ یعنی قطع پیونـدهای خـارجی و هم به آن بُعـد دیگر ولا-یت، یعنی اتصال و ارتباط با ولیّ پرداختهاست که ولیّ یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حـاکم و امـام)یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُوا(؛ ای کسـانی که ایمان آوردهایـد!)لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ(؛(۱) یهـود و نصـاری را (یهودیـان و مسـیحیان را) اولیـاء خـود نگیریـد. اولیـاء جمع ولیّ اسـت؛ ولیّ از ولا-یت است، ولا-یت یعنی پیوستگی، ولیّ یعنی پیوسته و پیوندزده. یهود و نصاری را پیوندخوردگان و پیوستگان با خود نگیرید و انتخاب نکنید)بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ(؛ آن ها بعضـی اولیا و به هم پیوستگانِ بعضی دیگر هستند. نگاه نکنید که بلوک هایشان از همدیگر جداست، در معنای قرآن، برای ضدیت با اصالت های شما همه [در] یک جبهه هستند،)بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ(؛ بعضی هم جبهه دیگر هستند.)وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ(؛ هرکس از شما که با آن ها تولی کند.

۱- مائده، ۵۱.

تولی یعنی ولایت را پـذیرفتن (از باب تفعل)، هرکس که قدم در وادی ولایت آن ها بگذارد و خودش را با آن ها پیوند زند و مرتبط کنـد،)فَإِنَّهُ مِنْهُمْ(؛ بی گمان او خود از آنان است،)إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ(؛(۱) و خدا مردمان ستمگر را هدایت نخواهد کرد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «در گفتارهای قبلی گفتیم که ولایت عبارت است از: ایجاد رابطه و پیوند مسـتحکمی میان عناصر صف مؤمن با یکدیگر و قطع هرگونه وابسـتگی میان صف مؤمن با صف غیر مؤمن و در مرتبهٔ بعدی ایجاد رابطه ای بس قوی و نیرومنـد میان همـهٔ افراد صف مؤمن با آن نقطهٔ مرکزی و قدرت متمرکز که ادارهٔ جامعهٔ اسـلامی به عهدهٔ اوست؛ یعنی امام؛ یعنی ولی حـاکم و نیز این بحث را کردیم که چه کسانی در جامعـهٔ اسـلامی می تواننـد ولیّ و حاکم باشـند و جواب آن را از قرآن گرفتیم که می فرمایـد:)إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُون((۳) که به ماجرای امیرالمؤمنین(صلوات الله علیه) اشاره کردیم. اگر ما ولایت را با این وسعت بفهمیم و مسئله را در حد مسائل فرعی و درجه دو ولایت خلاصه نکنیم، مسئلهٔ هجرت یکی

۱- مائده، ۵۱.

۲- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۴۴و۴۵.

۳- مائده، ۵۵.

از دنباله های ولایت خواهـد بود؛ زیرا اگر ولایت خدا را قبول کردیم و پذیرفتیم که می بایست انسان همهٔ نیروها و نشاط های جسـمی و فکری و روانی اش بـا ارادهٔ ولی الهی به کـار بیفتـد و خلاـصه انسان می بایست با جمیع عناصـر وجودش بنـدهٔ خـدا باشد، نه بندهٔ طاغوت.

ناچار این را هم بایـد قبول کنیم که اگر یک جایی وجود ما و هستی ما و همـهٔ نیروها و نشاط های ما تحت فرمان ولایت الهی نبود و تحت فرمـان ولاـیت طـاغوت و شـیطان بود؛ تعهـد الهی مـا این است که ما خودمان را از قیـد و بنـد ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بـدهیم، آزاد کنیم و به تحت سایـهٔ پرمیمنت ولایت الله برویم. خارج شدن از ولایت پیشوای ظالم و وارد شدن در ولایت امام عادل، اسمش هجرت است. می بینید که مسئلهٔ هجرت یکی از مسائلی است که در دنبالهٔ ولایت مطرح است.»(۱)

«)فَتَرَی الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ(؛(۲) آن کسـانی که در دل هایشـان بیمـاری است (بیماردلاـن)، آن هـا را می بینی،)یُسارِعُونَ فیهِمْ(؛ در میان جبههٔ دشـمنان دین می شتابند؛ قناعت نمی کنند به اینکه بروند طرف آن ها؛ بلکه می شتابند، قناعت نمی کنند به اینکه تا به نزدیکشان بروند؛ بلکه تا آن اعماق جبهه شان می روند و اگر

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۱۲۶و۱۲۷.

۲- مائده، ۵۲.

بپرسی 'چرا این قدر با دشمن دین و با کسی که می دانی ضد دین است، می سازی و چرا با آن ها ضدیت که نمی کنی هیچ، دوستی هم به خرج می دهی؟!' در جوابت چنین [می] گوید:)یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصیبَنا دائِرَةٌ(؛ می گویند: می ترسیم برایمان دردسری درست شود و می ترسیم اسباب زحمتی برایمان درست شود. ببینید چه کلمات آشنایی است. خدا در جواب این ها می فرماید:)فَعَسَی الله أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ(؛(۱) امید است که خدا پیروزی را نصیب جبههٔ مؤمنین کند یا یک حادثهای را از پیش خود به سود آن ها پدید آورد و وقتی این کار شود،)فَیُصْبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فی أَنْفُسِهِمْ نادِمینَ(؛(۲) آن وقت[از] این بدبخت هایی که با آن ها ساخته بودند، پشیمان شوند. رو سیاه شوند، بگویند دیدی چه غلطی کردیم؟! اگر می دانستیم که جبههٔ مؤمنین این طور پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین و دشمن خدا نمی ساختیم، خودمان را بی آبرو نمی کردیم)وَ یَقُولُ الَّذینَ آمَنُوا(؛(۳) بعد از آنکه آن ها خودشان را مفتضح کردند و با دشمنان ساختند، آن کسانی که ایمان آوردهاند می گویند:)أَهؤُلاءِ الَّذینَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ(؛(۴) مؤمنین همین ها بودند، این چهره های

۱- مائده، ۵۲.

۲- مائده، ۵۲.

۳- مائده، ۵۳.

۴- مائده، ۵۳.

خوش ظاهر و موَجّه که با سوگندهای غلاظ و شداد قسم می خورند که ما با شـما هستیم و هروقت با آن ها حرف می زدیم یا چیزی می گفتیم؛ می گفتنـد: ما با شـما هم عقیده هستیم، ما هم با شـما اختلافی نداریم، ما هم همین حرفی که شـما می زنید، می زنیم، در مقـام بیـان این طور بـا آدم حرف می زدنـد؛ امـا بعـد معلوم شـد که دل های این ها مریض بوده و علی رغم ظاهر نیکشان دل های چرکین و سیاه و نفاق آمیز داشتند، آن روز مؤمنین می گویند: عجب است که چه قسمی می خوردند! این ها همان ها هستند)أَ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ(؛ آن ها همین ها هستند، آن هایی که به خدا سوگندهای سخت و غلیظ می خوردند،)إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ(؛ قسم می خوردند که با شـما هستیم و با شما هم عقیده و هم فکریم.)حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ(؛ پوچ و بیهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند.)فَأَصْبَحُوا خاسِرِینَ(؛(۱) و سـخت زیانکار شدند. این آیات تا اینجا در رابطه با ارتباطات خارجی بود.

در ادامـهٔ همان آیات، راجع به ارتباطات داخلی دقت کنیـد:)یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا)؛(۲) ای کسانی که ایمان آوردیـد! (مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ(؛ اگر شما از دین خود بازگردید؛ اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان

۱- مائده، ۵۳.

۲- مائده، ۵۴.

به خدا پذیرفته بودید، از دوشتان به زمین بگذارید و آن را به سر منزل نرسانید، خیال نکنید که این بار به منزل نخواهد رسید که این تصوّر باطلی خواهد بود؛ بلکه این افتخار نصیب جمعیتی دیگری خواهد شد که این بار را به منزل برسانند.)من یرتد منکم عن دینه(؛ هرکه از شما، از دین خود باز گردد و مرتد شود،)فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ(؛(۱) خدای متعال جمعیتی را پدید خواهد آورد که خود خدا آن ها را دوست می دارد،)وَ يُحِبُّونَهُ(؛(۲) آن ها هم خدا را دوست دارند. آیا ما جزء آن هایی هستیم که خدا را دوست دارند؟ آیا اینکه گاهی اوقات کلماتی می گوییم که دوست داشتن خدا از آن بر می آید؛ دلیل براین موضوع هست که ما خدا را دوست داریم؟ در این مورد قرآن سخنی دارد که می فرماید:)قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ(؛(۳) یعنی اگر خدا را دوست دارید از من که پیامبر هستم متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد. پس)يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ(؛(۴) یعنی این ها صددرصد تسلیم فرمان هستند و خدا هم آن ها را دوست دارد و این یک خاصیت و صفتی است که طرفینی می باشد.)أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ(؛(۵) صفت دیگر از صفات این

۱- مائده، ۵۴.

۲- مائده، ۵۴.

۳- آل عمران، ۳۱.

۴- مائده، ۵۴.

۵- مائده، ۵۴.

قوم، این است که در مقابل مؤمنان فروتن هستند. این نشانه، کمال رابطه و پیوند صمیمانه با مؤمنین است و در مقابل این تودهٔ مسلمان، هیچ گونه نخوت و غرور و هیچ گونه توقع زیادی و داعیهٔ بی خودی و پوچی در آن ها وجود ندارد؛ یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می گیرند جزو مردم هستند؛ با مردم هستند؛ در راه مردم هستند؛ برای مردم هستند؛ خودشان را از میان مردم بیرون نمی کشند که از دور مردم را ببینند و گاهی برای آن ها دلسوزی بکنند.)أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ(؛ خود را در مقابل مؤمنان به خدا فروتن و کوچک می کنند.)أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرینَ(؛ در مقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان دین و مخالفان قرآن اعزّه هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر و سربلند هستند؛ یعنی حصاری از فکر اسلامی در خود پیچیده و کشیده[اند] که هیچ نفوذی از آن ها نپذیرند.)یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللهِ(؛ خاصیت دیگرشان این است که بی امان و بدون قید و شرط در راه خدا جهاد و مجاهدت می کنند؛ همچنان که در آیه هست:)وَ لَا یَخافُونَ لَوْمَهَ لَائِمٍ(؛(۱) از ملامت هیچ ملامت گری هم نمی هراسند و نمی ترسند.)ذلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ(؛ این فضل و لطف و تفضّل خداست که به هرکه خواهد می دهد.)وَ اللهِ واسِعٌ عَلیمٌ(؛(۲) که خدا گشوده دست و داناست.

۱- مائده، ۵۴.

۲- مائده، ۵۴.

آیـهٔ بعـد راجع به ارتباط و پیوند اجزاء جامعهٔ اسـلامی با آن قلب و با آن پیشوا و با آن امام است. خوب دقت کنید! تا در یابید که چگونه مسائلی که غالباً تصور می شود قرآنی نیست، قرآن با صراحت و با زبانِ رسا دربارهٔ آن حرف می زند.

روابط خارجی را گفت، پیونـدهای داخلی را گفت، حالا قلب پیوندهای داخلی را بیان می کند؛ یعنی پیشوا را؛ رهبر و امام را. می گویـد:)إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ(؛(۱) ولی و قـائم امر و آن کسـی که تمـام نشـاط ها و فعالیت های جامعه و امت اسـلامی به او باید بر گردد و از او بایـد الهام بگیرد، خـداست. اما خـدا که مجسّم نمی شود، بیایـد و بین مردم بنشـیند و امرونهی کنـد! پس دیگر کی؟)وَ رَسُولُهُ(؛(۲) پیـداست که بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنازع نیست. پیامبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم)، رسول اوست؛ اما همان طورکه قرآن گفته است:)إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ(؛(۳) رسول هم برای همیشه باقی نمی ماند؛ پس باید برای بعـد از رسول هم تکلیف ها روشن باشـد؛ لذا خدای تعالی آن ها را معرفی می کند:)وَ الَّذینَ آمَنُوا(؛(۴) آن کسانی که ایمان آوردند؛ اما هر که ایمان آورد کافی است؟ معلوم است که جواب منفی است؛ بلکه صفات دیگری هم دارد:

۱- مائده، ۵۵.

۲- مائده، ۵۵.

۳- الزمر، ۳۰: «تو می میری و آن ها نیز خواهند مُرد!»

۴- مائده، ۵۵.

(الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ(؛ و آن ها که اقامهٔ نماز می کننـد،)وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ(؛ و زکات می دهنـد،)وَ هُمْ راکِعُونَ(؛(۱) درحالی که در رکوع اند؛ یعنی درحال رکوع زکات می دهند.

مجموع این نشانه ها که در بالاـ ذکر شد؛ یعنی اینکه امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به عنوان «ولی» معین می شود و این درحالی است که «واو» را «واو حالیه» می گیرید. اگر به فرض در این تشکیک بکننـد و بگوینـد که [آیه] می خواهـد مطلق مؤمنین را بگوید که دارای این خصوصیت هستند، بنده سؤال می کنم: «سمبل و اسوه و رمز برای یک چنین مکتبی، چه کسی می توانـد باشـد؟» در جامعهٔ اسلامی غیر از علی بن ابی طالب(علیه السلام)، کسی سراغ نداریم؛ در آن جامعهٔ اسلامی، آن کسی که می توانست سمبل این گونه جناح ایمانی متقن و محکم باشد، علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود؛ ولو فرض کنید که آیه، ناظر به آن حضرت نباشد.

...حالاـ بایـد دیـد اگر ولایت را رعایت کردیم چه می شود؛ اثری هم برای ما دارد؟ اگر سه بُعد ولایت را که عبارت باشـد از حفظ پیوندهای داخلی، قطع پیوند و وابستگی به قطب های متضادّ خارجی و حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امّت اسلامی؛ یعنی امام و رهبر که بیان کردیم حالا اگر این سه بُعد را رعایت کردیم، چه خواهد شد؟ قرآن در آیه بعد جواب می دهد:)وَ مَنْ

۱- مائده، ۵۵.

یَتَوَلَّ الله وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ الله هُمُ الْغالِبُونَ(؛(۱) کسی که قبول ولایت خدا و رسولش و یا کسانی که ایمان آوردهاند را بکند و این پیوند را مراعات و حفظ کند؛ این ها غالب و پیروزمندند و از همه پیروزتر، همین ها هستند و این ها هستند که بر همهٔ جناح های دیگر غلبه خواهند داشت.»(۲)

۱.۳. ولایت و به هم پیوستگی در بین افراد جامعهٔ ولایی

«ولایت شیعی که این همه رویش تأکید شده است، یک بعدش این است... قرآن مؤمنین را اولیاء یکدیگر می داند و آن کسانی را که دارای ایمان راستین هستند، هم جبهگان و پیوستگان یکدیگر می شناسد و در روایات ما از شیعه تعبیر به مؤمن می شود. ایمان در این منطق یعنی دارابودن طرز تفکر خاص شیعه که مبتنی بر ولایت است یعنی اسلام را از دیدگاهی که شیعه می بیند، دیدن، با منطقی که شیعه اثبات می کند، اثبات کردن و می بینیم که در زمان ائمه(علیهم السلام) این چنین شیعیان را با یکدیگر منسجم، به هم پیوسته، برادر و متصل ساختهاند تا بتوانند جریان شیعه را در تاریخ حفظ کنند و گرنه شیعه هزار بار از بین رفته بود، هزار بار افکارش هضم شده بود،

۱- مائده، ۵۶: «و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ [زیرا] حزب و جمعیّت خدا پیروز است.»

۲- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۴۶تا۵۱.

همچنان که بعضی از فرق دیگر چنین شدند، رنگ خود را از دست دادند، از بین رفتند و نابود شدند.»(۱)

«رویهٔ دیگر از ولایت عبارت است از انسجام و ارتباط بسیار شدید داخلی میان عناصر مسلمان؛ یعنی یکپارچه بودن و یک جهت بودن جامعهٔ اسلامی همان طوری که در احادیث نبوی و غیر نبوی است که 'مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِی تَوَادِّهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ کَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَکَی بَعْضُهُ تَدَاعَی سَائِرُهُ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمَّی'(۲) قریب به همین الفاظ 'کمثل النیان'؛ مَثَل مؤمنین، مَثَل یک پیکر واحد و یک عمارت واحدی است که با همدیگر باید پیوسته به هم، جوش خورده به هم و گره خورده به هم باشند و در مقابل دست های دیگر، در مقابل تعارض ها و دشمنی هایی که پیش خواهد آمد، دست واحدی باشند که این مطلب از آیه)اذله علی المؤمنین و اعزه علی الکافرین(۲ استفاده می شود. آیهٔ دیگر از قرآن همین مطلب را به صورت واضح تری بیان کردهاست؛)مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم(؛(۳) وقتی در مقابل جبههٔ خارجی قرار می گیرند، تو از آن ها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذ ناپذیرتر نمی بینی! اما

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۲۲.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۸، ص۱۵۰: «نمونهٔ مؤمنان در مهرورزی و دلسوزی به هم، مانند یک تن است که وقتی تکّه ای از آن بیمار شود، همهٔ آن دچار بی خوابی و تب شود.»

۳- فتح، ۲۹: «در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان اند.»

در میان خودشان بسیار باهم مهربانند، چون جبهه بندی ای در داخل وجود ندارد و در بدنه ها و جناح های پیکر عظیم اسلامی، نفوذناپذیری و تأثیرناپذیری نیست؛ بلکه به عکس، همه روی هم اثر می گذارند، همه یکدیگر را به سوی خیر و نیکی جذب می کنند، همه یکدیگر را توصیه به پیروی هر چه بیشتر از حق می کنند، همه یکدیگر را به پافشاری هرچه بیشتر در راه حق و مقاومت، هرچه بیشتر در مقابل انگیزه های شر و فساد و انحطاط سفارش می کنند، همه همدیگر را نگه می دارند... این هم یک جلوهٔ دیگر از جلوه های ولایت است که جامعهٔ اسلامی آن را داراست.»(۱)

«اصل 'ولایت فقیه'، یعنی ایجاد میلیون ها رابطهٔ دینی میان دل های مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می بینید که با آن دشمنی می کنند. البته این دشمنی ها فایده ای هم ندارد.»(۲)

«وحدت عمومی، به معنای گردآمدن صاحبان سلیقه ها و روش های گوناگون بر گرد محور اسلام، خط امام و ولایت فقیه است. این، همان اعتصام به «حبل الله» است که عموم مسلمین بدان مکلف گشته اند؛ و این،

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۵۸تا ۶۰.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل، ۵مرداد۷۹.

آن اسم اعظمی است که همهٔ گره ها را باز و همهٔ موانع را برطرف و همهٔشیاطین را مغلوب می کند.»(۱)

«وقتی می گویند مسلمین باید نسبت به یکدیگر ولایت داشته باشند یا ولاء یکدیگر را داشته باشند، مقصود این نیست که بدن هاشان به یکدیگر نزدیک باشد؛ بلکه مقصود این است که روح هاشان به یکدیگر نزدیک باشد و روابط اجتماعی شان با یکدیگر روابط نزدیک باشد و لهذا مثلاً ـ اینکه یک کسی دیگری را اعانت کند، به دیگری کمک بدهد، خودش یک ارتباطی است؛ یک اتصالی است؛ یک پیوند است؛ نوعی ولایت است که در قرآن «ولاء» نامیده می شود؛ یعنی یکدیگر را کمک بدهید؛ ولاء یکدیگر را داشته باشید یعنی تعاون در میان شما حکم فرما باشد. اگر بخواهیم روح مطلب را در مظاهر مختلفش بشکافیم، همان مطلبی است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) با آن تشبیه بسیار عالی بیان فرمود: 'مَثَلُ الْمُؤْمِنینَ فی تَوادُدِهِمْ وَ تَراحُمِهِمْ وَ تَعاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ اذَا اشْتَکی مِنْهُ عُضْوٌ تَداعی لَهُ سایِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمّی '؛(۲) یعنی مَثَل اهل ایمان، مَثَل یک پیکر است؛ آن ها به منزلهٔ اجزای یک پیکرند که اگر عضوی به درد آید، سایر عضوها با تب و بیداری با او همدردی می کنند.

۱- پیام رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در چهلمین روز ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۲۳تیر۶۸.

۲- سفینهالبحار، ج ۱، ص.۱۳۰.

هروقت مسلمانان به این شکل در آمدند که حکم اعضای یک پیکر را پیدا کردند، یعنی روابطشان و نزدیکی شان با یکدیگر و اشتراکشان در سرنوشت یکدیگر، همدردی و همکاری و همدلی شان به آنجا رسید که حکم اعضای یک پیکر را پیدا کردند؛ منظور قرآن در باب ولاء مؤمنین و مسلمین نسبت به یکدیگر، عملی شده است.

...ما یک ولاء اثباتی داریم و یک ولاء نفیی، قرآن یک جا می گوید ولاء داشته باشید و یک جا می گوید نداشته باشید. مسلمین را می گوید نسبت به یکدیگر ولاء داشته باشید؛ نسبت به کفار نداشته باشید. این معنایش این است که شما مسلمین باید یک پیکر را تشکیل بدهید؛ نه اینکه عضو یک پیکر دیگر بشوید که آن پیکر مال دیگران است؛ خواه شما در آن ها مستهلک بشوید و یا شما و آن ها مجموعاً یک پیکر را به وجود آورید. این از آن چیزهایی است که اسلام نمی پذیرد.

اسلام خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقّلی زندگی کنند؛ نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند، هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعهٔ اسلامی است بداند تا جامعهٔ اسلامی قوی و نیرومند گردد؛ که قرآن می خواهد جامعهٔ مسلمانان، برتر از دیگران باشد:)وَ لا تَهِنوا وَ لا تَحْزَنوا وَ انْتُمْ الأَعْلَوْنَ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ(؛(۱) سست

۱- آل عمران، ۱۳۹.

نشوید و اندوهگین نباشید که اگر به حقیقت مؤمن باشید، شما برترید.

ایمان، ملاک برتری قرار گرفته است. مگر ایمان چه می کند؟ ایمان ملاک وحدت و رکن شخصیّت و تکیه گاه استقلال و موتور حرکت جامعهٔ اسلامی است. در جای دیگر می فرماید:)وَ لا تَنازَعوا فَتَفْشَلوا وَ تَذْهَبَ ریحُکُمْ(؛(۱) با یکدیگر نزاع نکنید و اختلاف نداشته باشید که سست و ضعیف خواهید شد و بو و خاصیت خود را از دست خواهید داد.

جدال و اختلاف، کیان و شخصیّت جامعهٔ اسلامی را منهدم می کند. ایمان، اساس دوستی و وداد و ولاء مؤمنان است. قرآن کریم می فرماید:)وَ الْمُؤْمِنونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ(؛(۲) مردان مؤمن و زنان مؤمنه، بعضی ولیّ بعضی دیگرند؛ به معروف امر می کنند و از منکر باز می دارند.

مؤمنان نزدیک به یکدیگرند و به موجب اینکه با یکدیگر نزدیک اند، حامی و دوست و ناصر یکدیگرند و به سرنوشت هم علاقه مندند و درحقیقت به سرنوشت خود که یک واحد را تشکیل می دهند، علاقه می ورزند و لذا امر به معروف می کنند و یکدیگر را از منکر و زشتی ها باز می دارند.

این دو عمل (امربه معروف و نهی ازمنکر)

۱- انفال، ۴۶.

۲- توبه، ۷۱.

ناشی از وِداد(۱) ایمانی است و لذا این دو جملهٔ)یَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ((۲) بلافاصله به دنبال بیان ‘ولاء ایمانی’ مسلمانان واقع شده است.

علاقه به سرنوشت اشخاص، از علاقه به خود آن ها سرچشمه می گیرد. پدری که به فرزندان خویش علاقه دارد، قهراً نسبت به سرنوشت و رفتار آنان نیز احساس علاقه می کند؛ امّا ممکن است نسبت به فرزندان دیگران در خود احساسی نکند؛ چون نسبت به خود آن ها علاقه ای ندارد تا به سرنوشتشان نیز علاقه مند باشد و کار نیکشان در او احساس اثباتی به وجود آورد و کار بدشان احساس نفیی.

امربه معروف در اثر همان احساس اثباتی است و نهی ازمنکر در اثر احساس نفیی و تا دوستی و محبّت نباشد، این احساس ها در نهاد انسانی جوشش نمی کند.

اگر انسان نسبت به افرادی بی علاقه باشد، در مقابل اعمال و رفتار آن ها بی تفاوت است؛ امّا آنجا که علاقه مند است، محبّت ها و مودّت ها او را آرام نمی گذارند و لذا در آیهٔ شریفه با کیفیّت خاصّی، امربه معروف و نهی از منکر را به مسئلهٔ ولاء ارتباط داده است و سپس به عنوان ثمرات امر به معروف و نهی از منکر، دو مطلب را ذکر کرده است:)یُقیمونَ الصَّلاهَ وَ

۱- مودّت؛ تودّد؛ اِبراز دوستی.

۲- آل عمران، ۱۰۳.

یُؤْتُونَ الزَّکاهَ(؛(۱) نماز را به پا می دارند و زکات را می دهند.

نماز نمونه ای است از رابطهٔ خلق و خالق و زکات نمونه ای است از حسن روابط مسلمانان با یکدیگر که در اثر تعاطف و تراحم اسلامی از یکدیگر حمایت می کنند و به هم تعاون و کمک می کنند و سپس بر آن متفرّع کرده است:)اولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ(؛(۲) آن وقت است که انواع رحمت های الهی و سعادتها بر این جامعه فرود می آید.

...این آیه و برخی آیات دیگر که ولاء اثباتی عام را ذکر می کنند، تنها ناظر به محبّت و وداد قلبی نمی باشند، نوعی تعهّد و مسئولیّت برای مسلمین در زمینهٔ حسن روابط مسلمین با یکدیگر اثبات می کنند.

...قرآن کریم دربارهٔ رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که با اویند و تربیت اسلامی یافته اند، می فرماید:)مُحَمَّدٌ رَسولُ الله وَ الَّذینَ مَعَهُ اشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ(؛(۳) محمّد پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که با اویند، بر کافران سخت اند و با یکدیگر مهربان.

در این آیه، هم به ولاء نفیی اشارت رفته و هم به ولاء اثباتی عام و همچنان که قبلاً گفتیم، آیات کریمهٔ قرآن ما را متوجّه می کنند که دشمنان اسلام در هر زمان، سعی دارند ولاء

۱- لقمان، ۴.

۲- توبه، ۷۱.

۳- فتح، ۲۹.

منفی را تبدیل به اثباتی و ولاء اثباتی را تبدیل به منفی نمایند؛ یعنی همه سعی شان این است که روابط مسلمین با غیر مسلمین روابط صمیمانه و روابط خود مسلمانان به بهانه های مختلف ازآن جمله اختلافات فرقه ای، روابط خصمانه باشد. در عصر خود ما به وسیلهٔ اجانب در این راه، فعّالیّت های فراوان صورت می گیرد، بودجه های کلان مصرف می گردد و متأسّفانه در میان مسلمانان، عناصری به وجود آورده اند که کاری جز این ندارند که ولاء نفیی اسلامی را تبدیل به اثباتی و ولاء اثباتی اسلامی را تبدیل به نفیی نمایند. این بزرگ ترین ضربتی است که این نابکاران بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می سازند.

امروز اگر بر مصیبتی از مصیبت های اسلام باید گریست و اگر بر فاجعه ای از فاجعه های اسلام بایست خون بارید، این مصیبت و این فاجعه است.»(۱)

۲.۳. ولایت و اتصال جدایی ناپذیر اعضای جامعهٔ اسلامی با محور نظام ولایی (ولیّ)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «مسئلهٔ ولایت به آن صورتی که از قرآن استنباط می کنیم، غالباً کمتر مطرح می شود... . می خواهم دربارهٔ مفهوم ولایت، از ریشه حرف بزنم. می خواهیم معنی ولایت را

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۳۳۰.

از آیات کریمه قرآن بیرون بکشیم و استنباط و استخراج کنیم تا ببینید که اصل ولایت چه اصل مدرن مترقی جالبی است و چگونه یک ملت، یک جمعیت، پیروان یک فکر و عقیده اگر دارای ولایت نباشند سرگردان هستند. در سایهٔ این بحث، این مسئله را درک و احساس خواهید کرد و به خوبی خواهید فهمید، چرا کسی که ولایت ندارد، نمازش نماز و روزهاش، روزه و عبادتش عبادت نیست. به خوبی می شود با این بحث فهمید که چرا اگر جامعهای و امتی ولایت ندارد، اگر همه عمر را [هم] به نماز و روزه و تصدّقِ تمام اموال بگذارند، باز لایق لطف خدا نیست و خلاصه در سایهٔ این بحث معنای احادیث ولایت را می شود فهمید، ازجمله این حدیث معروف که... «أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ الله فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى الله جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ»؛(۱) اگر مردی شب ها تا به صبح بیدار بماند وتمام عمر را روزه بگیرد نه فقط ماه رمضان را و تمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، درحالی که ولایت ولیّ خدا را نشناخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین آدم هر آنچه که انجام

۱- الکافی، ج ۲، ص۱۹.

دادهاست بیهوده و بی ثمر و خنثی است.»(۱)

- «در قرآن سخن از 'ولاء' و 'موالات' و 'تولّی' زیاد رفته است. در این کتاب بزرگ آسمانی، مسائلی تحت این عناوین مطرح است. آنچه مجموعاً از تدبّر در این کتاب مقدّس به دست می آید، این است که از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد: منفی و مثبت؛ یعنی از طرفی مسلمانان، مأموریّت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند و ترک کنند و از طرف دیگر دعوت شده اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند.

ولاء اثباتی اسلامی نیز به نوبهٔ خود بر دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد: ولاء محبّت، ولاء امامت، ولاء زعامت، ولاء تصرّف یا ولایت تکوینی... .

اسلام خواسته است مسلمانان به صورت 'واحد مستقلّی' زندگی کنند، نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند، هر فردی خود را 'عضو یک پیکر' که همان جامعهٔ اسلامی است بدانند، تا جامعهٔ اسلامی قوی و نیرومند گردد؛ [چرا] که قرآن می خواهد جامعهٔ مسلمانان برتر از دیگران باشد:)وَ لا تَهِنوا وَ لا تَحزَنوا وَ انْتُمْ الأَعْلَوْنَ انْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ(؛(۲) سست نشوید و اندوهگین نباشید که اگر به حقیقت مؤمن باشید، شما برترید... .»(۳)

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۱۲تا۱۴.

۲- آل عمران، ۱۳۹.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۷.

۱.۲.۳. ولاء محبّت

«نیروی محبت از نظر اجتماعی نیروی عظیم و مؤثری است. بهترین اجتماع ها آن است که با نیروی محبت اداره شود؛ محبت زعیم و زمامدار به مردم و محبت و ارادت مردم به زعیم و زمامدار.

علاقه و محبت زمامدار، عامل بزرگی است برای ثبات و ادامهٔ حیات حکومت و تا عامل محبت نباشد، رهبر نمی تواند یا بسیار دشوار است که اجتماعی را رهبری کند و مردم را افرادی منضبط و قانونی تربیت کند؛ ولو اینکه عدالت و مساوات را در آن اجتماع برقرار کند. مردم آنگاه قانونی خواهند بود که از زمامدارشان علاقه ببینند و آن علاقه هاست که مردم را به پیروی و اطاعت می کشد.

قرآن خطاب به پیغمبر می کند که: ای پیغمبر! نیروی بزرگی را برای نفوذ در مردم و اداره اجتماع در دست داری:)فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْامْرِ(؛(۱) به موجب لطف و رحمت الهی، تو بر ایشان نرم دل شدی که اگر تندخوی سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می گشتند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن.

در اینجا علت گرایش مردم به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) را علاقه و مهری دانسته که نبی

۱- آل عمران، ۱۵۹.

اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به آنان مبذول می داشت. باز دستور می دهد که ببخششان و برایشان استغفار کن و با آنـان مشورت نمـا؛ این هـا همه از آثار محبت و دوستی است، همچنان که رفق و حلم و تحمّل، همه از شئون محبت و احسان اند.

و باز قرآن می فرماید:)وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لَا السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ فَاذَا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ(؛(۱) نیـک و بـد یکسـان نیست. بـا اخلاـق نکوتر، دفع شـر کن که آنگاه آن که بین تو و او دشـمنی است، گویا دوستی خویشاوند است.

...قلب زمامـدار بایستی کانون مهر و محبت باشـد نسـبت به ملت. قـدرت و زور کافی نیست؛ با قدرت و زور می توان مردم را گوسفندوار رانْد، ولی نمی توان نیروهای نهفته آن ها را بیدار کرد و به کار انداخت. نه تنها قدرت و زور کافی نیست، عدالت هم اگر خشک اجرا شود کافی نیست؛ بلکه زمامدار همچون پدری مهربان باید قلباً مردم را دوست بدارد و نسبت به آنان مهر بورزد و هم باید دارای شخصیتی جاذبه دار و ارادت آفرین باشد تا بتواند ارادهٔ آنان و همت آنان و نیروهای عظیم انسانی آنان را در پیشبرد هدف مقدس خود به خدمت بگیرد.»(۲)

۱- فصلت، ۳۴.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۸.

۲.۲.۳. ولاء امامت

«ولاء امامت و پیشوایی و به عبارت دیگر مقام مرجعیّت دینی؛ یعنی مقامی که دیگران باید از وی پیروی کنند، او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند و به عبارت دیگر زعامت دینی... همان منصبی است که قرآن کریم دربارهٔ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:)لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسولِ الله اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا الله وَ الْیَوْمَ الاخِرَ وَ ذَکَرَ الله کَثیراً((۱)؛ برای شما در (رفتار) فرستاده خدا پیروی ای نیکوست برای آنان که امیدوار به خدا و روز دیگرند و خدا را بسیار یاد کنند.

[و])قُلْ انْ کُنْتُمْ تُحِبّونَ الله فَاتَّبِعونی یُحْبِبْکُمُ الله وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنوبَکُمْ(؛(۲) بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد.

در این آیات، رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) را الگویی معرّفی کرده که مردم باید رفتار و اخلاقشان را با رفتار و اخلاق او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند... امامت و پیشوایی و مقتدایی دینی، به طوری که آنچه پیشوا می گوید و هر طور عمل می کند سند و حجّت الهی تلقّی شود، نوعی ولایت است؛ زیرا نوعی حقّ تسلّط و تدبیر و تصرّف در شئون مردم است.»(۳)

۱- احزاب، ۲۱.

۲- آل عمران، ۳۱.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۸.

۳.۲.۳. ولاء زعامت

«ولایت زعامت، یعنی حقّ رهبری اجتماعی و سیاسی. اجتماع، نیازمند به رهبر است. آن کس که باید زمام امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلّط بر مقدّرات مردم است، 'ولیّ امر مسلمین' است. پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیات خودشان، ولیّ امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده بود و پس از ایشان طبق دلایل زیادی که غیرقابلِ انکار است، به اهل البیت(علیهم السلام) رسیده است.

آیهٔ کریمهٔ)اطیعُوا الله وَ اطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الأمْرِ مِنْکُمْ(؛(۱) و همچنین آیات اوّل سوره مائده و حدیث شریف غدیر و عموم آیهٔ)انّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ((۲) و عموم آیهٔ)النَّبِیُّ اوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ انْفُسِهِمْ((۳) ناظر به چنین ولایتی است.

در اینجا به مناسبت، دربارهٔ همهٔ شئون اجتماعی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در میان امّت، مطابق آنچه از قرآن مجید استنباط می شود، بحثی می کنیم.

از قرآن مجید و هم از سنّت و سیرهٔ نبوی استنباط می شود که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) در میان مسلمین، در آنِ واحد، دارای سه شأن بود:

۱- نساء، ۵۹: «اطاعت کنید خدا و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را و کسانی را که اداره کار شما به دست آن هاست.»

۲- مائده، ۵۵.

۳- احزاب، ۶.

اوّل اینکه امام و پیشوا و مرجع دینی بود و ولایت امامت داشت؛ سخنش و عملش سند و حجّت بود؛)ما اتیکُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَ ما نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهوا(؛(۱) آنچه را پیغمبر برای شما آورده است، بگیرید و از آنچه شما را باز دارد، بایستید؛

دوم اینکه ولایت قضایی داشت؛ یعنی حکمش در اختلافات حقوقی و مخاصمات داخلی نافذ بود؛)فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنونَ حَتّی یُحَکِّموکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدوا فی انْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّموا تَسْلیماً(؛(۲) نه چنین است! به پروردگارت سوگند، ایمانشان واقعی نخواهد بود تا در آنچه در بینشان اختلاف شود، داورت کنند و سپس در دل های خویش از آنچه حکم کرده ای، ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند...؛

سوم اینکه ولایت سیاسی و اجتماعی داشت؛ یعنی گذشته از اینکه مبیّن و مبلّغ احکام بود و گذشته از اینکه قاضی مسلمین بود، سائس و مدیر اجتماع مسلمین بود؛ ولیّ امر مسلمین و اختیاردار اجتماع مسلمین بود. همچنان که قبلاً گفته شد، آیهٔ کریمهٔ)النَّبِیُّ اوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ انْفُسِهِمْ(و همچنین آیهٔ)اطیعُوا الله و اطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ(ناظر به این قسمت است.

پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) رسماً بر مردم حکومت

۱- حشر، ۷.

۲- نساء، ۶۵.

می کرد و سیاست اجتماع مسلمین را رهبری می نمود؛ به حکم آیهٔ کریمهٔ)خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها(،(۱) از مردم مالیات می گرفت؛ شئون مالی و اقتصادی اجتماع اسلامی را اداره می کرد.

این شأن از شئون سه گانهٔ رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، ریشهٔ بحث 'خلافت' است.»(۲)

۴.۲.۳. ولاء تصرّف

حضرت علامه طباطبایی(رحمه الله علیه) دربارهٔ ثبوت ولایت و حامل آن (امام) و اینکه جهان انسانی، همواره از انسانی که حامل ولایت باشد، خالی نیست، می فرمایند: «...کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل وِلایت بوده و رابطهٔ انسانیّت را با این واقعیّت حفظ می کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می شود. امام یعنی کسی که از جانب حقّ سبحانه برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته. ولایت که به قلوب بندگان می تابد، اشعّه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست و موهبت های متفرّقه، جوی هایی هستند متّصل به دریای بیکرانی که نزد وی می باشد.»(۳)

«خدای عالم به حکمت بالغه اش برای اینکه مسلمانان از این نعمت عظمی؛ یعنی

۱- توبه، ۱۰۳.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۵۹.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۶۰.

نعمت اتصال با بزرگان و اولیای خودش بهره ببرند، ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را واجب فرمود؛ امامان دوازده گانه را معین کرد و امر به اطاعتشان فرمود؛)اطیعُوا الله و اطیعُوا الرَّسولَ وَ اولِی الامْرِ مِنْکُمْ.((۱)

معنی "ولایت آل محمد"، این است که هواپرستی را کنار گذاشته و تحت فرمان و حکومت آل محمد برود؛)وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّهِ وَ إمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَه(؛(۲) خدا طاعت آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) را که واجب فرمود، برای اینکه مسلمانان جداجدا نباشند؛ متصل باشند به معدن علم و فیض و کمالات که به برکت این اتصال، از این خرمن پرفیض، خوشه ای برچینند، اتحاد قلوب پیدا کنند.

علی و آل او را امام بدانند؛ نه اینکه فقط بگوید: امام اول علی(علیه السلام)، امام دوم حسن(علیه السلام)، امام سوم حسین(علیه السلام)...؛ بلکه امام یعنی کسی که من قبول دارم که او پیشوای من باشد. تو دنبال که هستی؟ دنبال علی(علیه السلام) هستی یا دنبال نفس و هوی و خواهش های خودت؟ میل و هوایت را می پرستی یا راه و روش علی(علیه السلام) را دنبال می کنی؟

اگر مسلمانان در ولایت آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) وارد می شدند، در وادی امن قرار می گرفتند؛ به مبدأ فیض که قلب امام است مربوط می شدند

۱- نساء، ۵۹.

۲- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص۹۹.

و از قلب شریفش به آن ها بهره ها می رسید که اساس هر خیری است.

اگر همه دوست دار حقیقی اهل بیت(علیهم السلام) و مخلص ایشان می شدند؛ یعنی حبّ دنیا و خودخواهی ها و قلدری ها کنار برود، دیگر جهنم برای چه؟! جهنم برای هوی پرستی است؛ هرچه تفرقه است از هوی پرستی است.

لذا حضرت زهرا(علیها السلام) می فرماید: 'وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّهِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَه.' چه حقیقتی را به این مسلمانها می فهمانَد؟ امامت اهل بیت(علیهم السلام) و وجوب اطاعتشان، برای پیشگیری از جدایی ها است؛ تا دیگر، دل ها از هم کنار نباشد؛ «منِ» من کنار رود...

از نعمت ولایت علی(علیه السلام) اگر دور شدید، در تفرقه های دامنه دار، گرفتار می گردید؛ در اثر اینکه تحت حکومت نفس و هوی ها و خواهش های نفس خودشان قرار می گیرند؛ لذا وضع دنیایشان نیز خراب می شود.»(۱)

۳.۳. ولایت در تعیین دشمنان جامعهٔ ولایی و تعیین مرزبندی با آن ها

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آنچه از تدبر در آیات قرآن و با استمداد و استنتاج از مبارزهٔ اهل بیت(علیهم السلام) در زمینهٔ ولایت به دست آمد این بود که ولایت دارای چند بعد و چند جلوه است؛ یکی اینکه جامعهٔ مسلمان، وابسته و پیوسته به

۱- عبدالحسین دستغیب، ولایت، ص۱۹تا۲۲.

عناصر خارج از وجود خود نباشد و پیوستگی به غیر مسلم نداشته باشد و توضیح دادیم که پیوسته نبودن و وابسته نبودن یک حرف است و به کلی رابطه نداشتن یک حرف دیگر و هرگز نمی گوییم که عالم اسلام در انزوای سیاسی و اقتصادی به سر ببرد و با هیچ یک از ملت ها و کشورها و قدرت های غیر مسلمان رابطهای نداشته باشد؛ بلکه مسئله، مسئلهٔ وابسته نبودن و پیوسته و دنباله رونبودن است، در قدرت های دیگر هضم و حل نشدن و استقلال و روی پای خود ایستادن را حفظ کردن است.

جامعهٔ اسلامی... در مقابل دست های دیگر، در مقابل تعارض ها و دشمنی هایی که پیش خواهد آمد، دست واحدی باشند که این مطلب از آیه)أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرینَ((۱) استفادهٔ آیهٔ دیگر از قرآن همین مطلب را به صورت واضح تری بیان کردهاست؛)مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُم(؛(۲) وقتی در مقابل جبههٔ خارجی قرار می گیرند، تو از آن ها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذناپذیرتر نمی بینی... این هم یک جلوهٔ دیگر از جلوه های ولایت است که جامعهٔ اسلامی آن را داراست.»(۳)

۱- مائده، ۵۴: «در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.»
۲- فتح، ۲۹: «محمّد(صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.»
۳- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۵۸تا ۶۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آیات سورهٔ ممتحنه گویای این حقیقت است که فکر می کنم اسم سوره را به این معنا می شود سورهٔ ولایت گذاشت)بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحیم یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا(؛(۱) ای کسانی که ایمان آوردهاید!)لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیا(؛(۲) دشمن من و دشمن خودتان را ولی و هم جبههٔ خود مگیرید! در بعضی از ترجمه ها آمده است که دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید. این معنای کاملی نیست. مسئله فقط دوستی و محبت نیست، بالاتر از این ها است، ولیّ خودتان نگیرید؛ یعنی هم جبههٔ خودتان ندانید، یعنی خودتان را در صف آن ها قرار ندهید؛ یعنی در دل، خودتان و آن ها را در یک صف فرض نکنید؛ آن کسی که دشمن خدا و دشمن شما است، او را درکنار خودتان نگذارید؛ بلکه روبه رو و دشمن و معارض با خودتان ببینید)تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّه(؛(۳) هم جبهه و هم صف ندانید که پیام دوستی به آن ها بدهید!)وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَق(؛(۴) درحالی که می دانید این ها به آنچه که پروردگار از حق و حقیقت برای شما فرو فرستاده است، کافر شدهاند،)یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیَّاکُم(؛(۵) پیامبر و شما را از شهر و دیارتان، بیرون می کنند

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- ممتحنه، ۱.

۴- ممتحنه، ۱.

۵- ممتحنه، ۱.

)أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّکُم(؛(۱) به خاطر اینکه شما به الله که پروردگار شما است، ایمان می آورید. دشمن من و دشمن خودتان را، هم جبهه و یار و یاور مگیرید!)إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فی سَبیلی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتی(؛(۲) اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من و برای به دست آوردن خشنودی من بیرون آمدهاید؛ اگر واقعاً راست می گویید و در راه من تلاش و مجاهدت می کنید، حق ندارید آنکه دشمن من و دشمن شما است، هم جبهه، یار و پیوستهٔ خودتان قرار بدهید؛ البته آیات بعدی روشن می کند که منظور خدا کدام کفار است و آن آیات گروه های کافر را تقسیم بندی می کند)تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ((۳) که در نهان و خفا محبت و مودت خود را به آنان تحویل دهید.)وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ((۴) و من داناتر هستم به آنچه که شما پنهان کردهاید و آنچه آشکار ساختهاید.)وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ((۵) و هرکس از شما با دشمنان خدا طرح دوستی و یاوری بریزد و خودش را هم جبههٔ آن ها بداند و نشان بدهد،)فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ(؛ از راه میانه گمراه شده است.»(۶)

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- ممتحنه، ۱.

۴- ممتحنه، ۱.

۵- ممتحنه، ۱.

۶- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص۲۴تا۲۶.

تفسیر آیات

«بعضی از مؤمنینِ مهاجر، در خفا با مشرکین مکه رابطهٔ دوستی داشته اند و انگیزه شان در این دوستی، جلب حمایت آنان از ارحام و فرزندان خود بوده که هنوز در مکه مانده بودند. آیات سورهٔ ممتحنه نازل شد و ایشان را از این عمل نهی کرد.

روایاتی هم که در شأن نزول این آیات وارد شده، این استفاده را تأیید می کند؛ چون در آن روایات آمده که حاطب بن ابی بلتعه، نامه ای سرّی به مشرکین مکه فرستاد و در آن از اینکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم دارد مکّه را فتح کند، به ایشان گزارش داد و منظورش این بود که منّتی بر آنان گذاشته و بدین وسیله، ارحام و اولادی که در مکّه داشت، از خطر مشرکین حفظ کرده باشد. خدای تعالی این جریان را به پیامبر گرامی اش خبر داد و این آیات(۱) را فرستاد.

کلمهٔ 'عدو' به معنای دشمن است که هم بر یک نفر اطلاق می شود و هم بر جمع دشمنان و مراد آیهٔ شریفه، جمع آن است؛ به قرینهٔ اینکه فرموده '[آن ها را] اولیاء خود نگیرید' و نیز به قرینهٔ ضمیر جمع در 'الیهم' و قرائن دیگر و منظور از این دشمنان، مشرکین مکّه اند. و دشمن بودنشان با خدا، به خاطر مشرک بودنشان است؛ به این علت که برای خدا شرکایی قائل بودند و خدا را نمی پرستیدند و

۱- آیات ابتدایی سورهٔ مبارکهٔ ممتحنه.

دعوت او را نمی پذیرفتند و رسول او را تکذیب می کردند و دشمن بودنشان با مؤمنین به خاطر این بود که مؤمنین به خدا ایمان آورده بودند و مال و جان خود را در راه خدا فدا می کردند و معلوم است کسانی که با خدا دشمنی دارند، با مؤمنین هم دشمن خواهند بود.

ممکن است بگویید: در آیهٔ شریفه، ذکر دشمنی مشرکین با خدا کافی بود، چه نیازی بود به اینکه دشمنی با مؤمنین را هم ذکر کند. در پاسخ می گوییم: ازآنجا که زمینهٔ آیه، زمینهٔ نهی مؤمنین از دوستی با مشرکین بود، یادآوری دشمنی آنان با ایشان، نهی و تحذیر را تأکید می کند. گویا فرموده: کسی که با خدا دشمنی کند، با خود شما هم دشمن است؛ دیگر چه جا دارد که با آنان دوستی کنید؟!

کلمهٔ 'مودّت' مفعول کلمهٔ 'تُلقُون' است... و مراد از 'القاء مودّت'، اظهار مودت و یا ابلاغ آن به مشرکین است. و این جملهٔ)تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ(،(۱) صفت و یا حال از فاعل 'لا تَتَّخِذُوا' است... .

و معنای)یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّکُمْ(،(۲) این است که: رسول و شما را مجبور به مهاجرت از مکه می کنند، به خاطر اینکه به پروردگارتان ایمان آورده اید... .

)إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فِی سَبِیلِی وَ ابْتِغاءَ

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

مَرْضاتِی(،[(۱)](#) یعنی اگر مهاجرتتان، جهاد در راه من و به منظور خشنودی من است، دیگر دشمنان مرا دوست مگیرید... .

)تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ([(۲)](#)... معنای)تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ(، این است که در خفا به مشرکین اطلاع می دهید که دوستشان دارید... گویا شنونده وقتی آیهٔ قبلی را شنیده، پرسیده: مگر ما چکار کرده ایم؟ در این آیه پاسخ می دهد: شما پنهانی به مشرکین اطلاع می دهید که ما دوستتان داریم و حال آنکه من از هرکسی بهتر می دانم و بهتر خبر دارم آنچه را که پنهانی و یا آشکارا انجام می دهید؛ یعنی من گفتار و کردار شما را به علمی می دانم که اخفاء و اظهار شما نسبت به آن یکسان است.»[(۳)](#)

«قرآن کریم، مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیرمسلمانان را بپذیرند سخت بر حذر داشته است؛ نه از باب اینکه دوست داشتن انسان های دیگر را بد بداند و طرفدار بغض مسلِم نسبت به غیرمسلم در هر حال و مخالف نیکی با آن ها باشد؛ قرآن صریحاً می گوید:)لا یَنْهاکُمُ الله عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ انْ تَبَرّوهُمْ وَ تُقْسِطوا الَیْهِمْ، انَّ الله یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ(؛[(۴)](#) خداوند باز نمی دارد شما را از کسانی که با

۱- ممتحنه، ۱.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۹۰.

۴- ممتحنه، ۸.

شما در دین مقاتله و جنگ نکرده اند و شما را از خانه هاتان بیرون نرانده اند که نیکی کنید نسبت به آنان و دادگری کنید؛ همانا خداوند دادگران را دوست دارد.

اسلام نمی گوید کار محبّت آمیز و کار نیکتان منحصراً باید دربارهٔ مسلمین باشد و به هیچ وجه خیری از شما به دیگران نرسد؛ دینی که پیغمبرش به نصّ قرآن 'رحمه للعالمین' است، کی می تواند چنین باشد؟! ولی یک مطلب هست و آن اینکه مسلمانان نباید از دشمن غافل شوند. دیگران در باطن، جور دیگری دربارهٔ آنان فکر می کنند؛ تظاهر دشمن به دوستی با مسلمانان، آنان را غافل نکند و موجب نگردد که آنان دشمن را دوست پندارند و به او اطمینان کنند.

مسلمان همواره باید بداند که عضو جامعهٔ اسلامی است، جزئی است از این کل. جزء یک کل و عضو یک پیکربودن، خواه ناخواه شرایط و حدودی را ایجاب می کند. غیرمسلمان، عضو یک پیکر دیگر است. عضو پیکر اسلامی، روابطش با اعضای پیکر غیراسلامی باید به نحوی باشد که لااقل با عضویّتش در پیکر اسلامی ناسازگار نباشد؛ یعنی به وحدت و استقلال این پیکر آسیبی نرسد. پس خواه ناخواه نمی تواند روابط مسلمان با غیرمسلمان با روابط مسلمان و مسلمان یکسان و احیاناً از آن نزدیک تر باشد.

روابط دوستانه و صمیمانهٔ مسلمانان با

یکـدیگر، بایـد در حدّی باشد که عضویّت در یک پیکر و جزئیّت در یک کل، ایجاب می کند. ولاء منفی در اسـلام، عبارت است از اینکه یک مسـلمان، همواره در مواجهه با غیرمسلمان، بداند با اعضای یک پیکرِ بیگانه مواجه است و معنی اینکه نباید ولاء غیرمسـلمان را داشـته باشد، این است که نباید روابط مسـلمان با غیرمسـلمان در حدّ روابط مسلمان با مسلمان باشد؛ به این معنی که مسلمان عملاً عضو پیکر غیرمسلمان قرار گیرد و یا به این شکل درآید که عضویّتش در پیکر اسلامی به هیچ وجه در نظر گرفته نشود.

پس منافـاتی نیست میـان آنکه مسـلمان به غیرمسـلمان احسـان و نیکی کنـد و درعین حال ولاء او را نپـذیرد؛ یعنی او را عضـو پیکری که خود جزئی از آن است، نشـمارد و بیگـانه وار بـا او رفتـار کنـد؛ همچنـان که منافـاتی نیست میان ولاء منفی و اصـل بشردوستی و رحمت برای بشر بودن. لازمهٔ بشردوستی، این است که انسان به سرنوشت و صلاح و سعادت واقعی همهٔ انسان ها علاقه مند باشد. به همین دلیل هر مسـلمانی، علاقه مند است که همهٔ انسان های دیگر، مسـلمان باشند و هدایت یابند؛ امّا وقتی که این توفیق حاصل نشد، دیگران را که چنین توفیقی یافته اند، نباید فدای آنان که توفیق نیافته اند کرد و اجازه داد که مرزها در هم بریزد و هر نوع فعل و انفعالی صورت گیرد.

فرض کنید گروهی از مردم دچار یک نوع بیماری هستند. بشردوستی ایجاب می کند که آن ها را نجات دهیم و تا وقتی که نجات نیافته اند، بشردوستی ایجاب می کند که به آن ها نیکی کنیم، امّا بشردوستی ایجاب نمی کند که هیچ محدودیّتی میان آن ها که از قضا بیماریشان مُسری است و افراد سالم و شفایافته برقرار نکنیم. این است که اسلام از طرفی احسان و نیکی به غیرمسلمان را مجاز می شمارد و از طرف دیگر اجازه نمی دهد که مسلمان، ولاء غیرمسلمان را بپذیرد.

اسلام دین بشردوستی است. اسلام حتّی مشرک را دوست دارد؛ امّا نه از آن نظر که مشرک است، بلکه از این نظر که مخلوقی از مخلوقات خداست و البتّه ازآن جهت که در راه هلاکت و ضلالت افتاده است و راه نجات و سعادت را گم کرده است، ناراحت است؛ و اگر او را دوست نمی داشت در مقابل شرک و بدبختی اش بی تفاوت می بود.

در اسلام حبّ و بغض هست، امّا حبّ و بغض عقلی و منطقی؛ نه احساسی و بی قاعده و ضابطه. دوستی و دشمنی که صرفاً از احساس برخیزد، منطق ندارد؛ احساسی است کور و کر که بر درون انسانی مسلّط می گردد و او را به هر طرف که بخواهد می کشد؛ امّا حبّ و بغض عقلی، ناشی از یک نوع درک و درحقیقت ناشی از علاقه به سرنوشت انسان دیگری است که مورد علاقه واقع شده است.

یک مثال: پدر و مادر نسبت به فرزند خود دو نوع علاقه دارند: یکی عقلی و منطقی و دیگری احساسی. علاقهٔ منطقی موجب می گردد گاهی والدین با کمال جدّیت فرزند خویش را در رنج قرار دهند و موجبات ایلام(۱) وی را فراهم آورند؛ مثلاً طفل را در اختیار جرّاح قرار می دهند. والدین در آن حال اشک می ریزند، دلشان می سوزد و چشمانشان می گرید، امّا از پزشک می خواهند هر چه زودتر او را تحت عمل قرار دهد. عضو قطع کردنی را قطع کند؛ با همهٔ لوازم و عوارضی که درد و رنج و احیاناً نقص عضو دارد. آن اشک در اثر علاقهٔ احساسی است و این تقاضا در اثر علاقهٔ عقلی و منطقی. اگر آن ها ملاحظهٔ دل سوختن فعلی را بکنند و علاقهٔ احساسی را بر علاقهٔ منطقی مقدّم بدارند و اجازه ندهند که عضوی از اعضای او را ببُرند، درحقیقت به مرگ او تن داده اند؛ امّا به منطق عقل و به حکم علاقه به سرنوشت فرزند، پا روی احساسات خویش می گذارند و به ایلام و آزار طفل تن می دهند.

هر انسان عاقلی احیاناً برای اینکه درد خویش را درمان کند، خود را تسلیم جرّاح می کند که مثلاً انگشت مرا قطع کن! او دلش نمی خواهد درد بریدن انگشت را بکشد، همچنان که از کم شدن یک انگشت فوق العاده ناراحت می شود؛ ولی این درد را منطقاً تحمّل می کند و به حکم عقل به این

۱- رنج و اَلَم.

نقص عضو تن می دهـد. همانـا عقـل و منطق است که او را پیش می برد و تقاضـا را بر زبانش می آورد و اِلّا احساس در اینجا حکمش برخلاف این است.

اسـلام در مورد یک جامعهٔ فاسد و اصـلاح نشده که در آن کفر و نادانی حکومت می کند، از طرفی دسـتور جهاد می دهد تا ریشه فساد را برکنـد:)وَ قاتِلوهُمْ حَتّی لا تَکونَ فِتْنَهٌ(؛(۱) آنـان را بکشـید تا فتنه از میان برود و از طرف دیگر دسـتور احتیاط و اجتنـاب می دهـد که مردم روی دلشان را به روی آنان باز نکننـد تا جامعه و بشـریّت سالم بمانـد و این با بشـردوستی کوچک ترین منافاتی ندارد.

طبیعتِ انسان، دزد است و ضبط و گیرندگی ازجمله خواصّ انسانی است و چه بسا ناخودآگاه، افکار و اندیشه های دیگران را در لوح خویش ثبت کنـد. قرآن می فرمایـد:)یـا ایُّهَـا الَّذینَ امَنوا لاـ تَتَّخِـذوا عَـدُوّی وَ عَـدُوَّکُمْ اوْلِیاءَ تُلْقونَ الَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَروا بِمـا جائَکُمْ مِنَ الْحَقِّ(؛(۲) ای کسانی که ایمان آورده ایـد! دشـمن من و دشـمن خودتان را «ولیّ» نگیریـد که دوستی بر آنان افکنید و حال اینکه به حقّی که شما را آمده است، کافر شده اند.

تا آنجا که می فرماید:)إنْ یَثْقَفوکُمْ یَکونوا لَکُمْ اعْداءً وَ یَبْسُـطوا الَیْکُمْ ایْدِیَهُمْ وَ الْسِـنَتَهُمْ بِالسّوءِ وَ وَدّوا لَوْ تَکْفُرونَ(؛(۳) اگر به شما دست

۱- بقره، ۱۹۳.

۲- ممتحنه، ۱.

۳- ممتحنه، ۲.

یابند، دشمنانتان هستند و دست و زبانشان را به بدی به سوی شما می گشایند و دوست دارند که کافر شوید.

در اینجا قرآن سرّ لزوم اجتناب و احتیاط از بیگانه را این می داند که آن ها دوست دارند دیگران نیز به کیش و آیین آن ها درآیند.

مگر صرف دوستی و تمایل آن ها به این کار چه خطری را به همراه دارد؟

اینجا قرآن منشأ اصلی خطر را گوشزد می کند. آن ها وقتی دوست دارند، تنها دوستی و تمایلشان نیست؛ بلکه برای نیل به این هدف می کوشند و از هر راهی جدّیت می کنند.

همهٔ این ها ایجاب می کند که روابط مسلِم با غیرمسلم، محتاطانه باشد؛ مسلمان از خطر غافل نماند؛ فراموش نکند که عضو یک جامعهٔ توحیدی است و آن غیرمسلم، عضو یک پیکر و جزء یک اجتماع دیگر است. امّا هیچ یک از آن ها ایجاب نمی کند که مسلمان با غیرمسلمان به کلّی قطع ارتباط کند؛ روابط اجتماعی و اقتصادی و احیاناً سیاسی نداشته باشد؛ البتّه همه مشروط است [به این] که منطبق با مصالح کلّی جامعهٔ اسلامی بوده باشد.»(۱)

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص۲۵۹.

ص: ۹۳

فصل دوم: ویژگی های ولیّ و حاکم اسلامی

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آن کسی که این ولایت را از طرف خداوند عهده دار می شود، باید نمونهٔ ضعیف و پرتو و سایه ای از آن ولایت الهی را تحقق ببخشد و نشان بدهد یا بگوییم در او باشد. خصوصیات ولایت الهی، قدرت و حکمت و عدالت و رحمت و امثال این هاست. آن شخص یا آن دستگاهی که ادارهٔ امور مردم را به عهده می گیرد، باید مظهر قدرت و عدالت و رحمت و حکمت الهی باشد. این خصوصیت، فارق بین جامعهٔ اسلامی و همهٔ جوامع دیگری است که به شکل های دیگر اداره می شوند. جهالت ها، شهوات نفسانی، هوی و هوس و سلایق شخصی متکی به نفع و سود شخصی یا گروهی، این حق را ندارند که زندگی و مسیر امور مردم را دستخوش خود قرار بدهند؛ لذا در جامعه و نظام اسلامی، عدالت و علم و دین و رحمت باید حاکم باشد؛ خودخواهی نباید حاکم بشود، هواوهوس از هرکس و در رفتار و گفتار هر شخص و شخصیتی، نباید حکومت کند.

سرّ عصمت امام در شکل غایی و اصلی و مطلوب در اسلام هم همین است که هیچ گونه امکان تخطی و تخلفی وجود نداشته باشد. آن جایی هم که عصمت وجود ندارد و میسّر نیست، دین و تقوا و عدالت باید بر مردم حکومت کند که نمونه ای از ولایت الهی محسوب می شود.»(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر، ۲۰تیر۶۹.

امام خمینی(رضوان الله علیه): «آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب(علیه السلام) موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت [است] از علم به قانون و عدالت باشد، در عدهٔ بی شماری از فقهای عصر ما موجود است؛ اگر با هم اجتماع کنند، می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدف های حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می فرماید: '...وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لا یَنْبَغی انْ یَکُونَ الْوالی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدّماءِ وَ الْمَغانِمِ وَ الأَحْکامِ وَ إِمامَهِ الْمُسلِمینَ الْبَخیلُ فَتَکُونَ فی أَموالِهِمْ نَهمَتُهُ...'؛(۱) و شما مردم خوب می دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خون ها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می کند، بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

'و لَا الْجاهِلُ فَیُضِلَّهُم بِجَهلِهِ'؛ و باید که جاهل [و ناآگاه از قوانین] نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند 'وَ لَا الْجافِی فیقطعَهم بِجَفائِهِ وَ لَا الْخائِفُ لِلدُّوَلِ فیَتَّخِذ قَوْماً دُونَ قَوْم'؛ و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولت ها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

'وَ لَا الْمُرْتَشی فِی الْحُکْمِ فَیَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ یَقِفَ بها دُونَ الْمَقاطِعِ وَ لَا الْمُعَطِّلَ لِلسُّنَّهُ فَیُهْلِکَ الأُمَّهَ'؛(۱)و بایـد که در کار قضاوت رشوه خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حق دار برسد و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تـا امت به گمراهی و نـابودی نرود. درست تـوجه کنیـد که مطـالب این روایت حـول دو موضـوع دور می زنـد: یکی 'علم' و دیگری 'عـدالت' و این دو را خصـلت ضـروری 'والی' قرار داده است. در عبـارت 'و لا الجاهل فیضـلّهم بجهله' روی خصـلت 'علم' تکیه می کنـد. و در سایر عبارات روی 'عـدالت'، به معنای واقعی، تأکید می نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتبـاط بـا دول و معاشـرت بـا مردم و معاملات بـا مردم و دادرسـی و قضـا و تقسـیم درآمـد عمـومی، ماننـد حضـرت امیرالمؤمنین(علیه السـلام) رفتار کنـد و طبق برنامه ای که برای مالک اشتر و درحقیقت برای همهٔ والیان و حکام، تعیین فرموده است؛ چون بخشنامه ای است عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستورالعمل خویش بدانند.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «در خطبهٔ نهج البلاغه، خطبهٔ صد و سی و یکم، یعنی همان خطبه ای که امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید: 'أَنَّهُ لَمْ یکُنِ الَّذِی

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۱.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۵۷.

كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاسَ شَی ءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَام ‘ که بیان می کند ما این کار را این بار را به خاطر دنیا و مطامع دنیوی برنداشتیم و شروع نکردیم و حکومت را فقط برای خدا قبول کردیم، در دنبالهٔ همین بیان میفرماید: ‘وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِی أَنْ يكُونَ الْوَالِی عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيل ‘ یعنی آن کسی که متولّی کارهای مردم و مسلط بر نوامیس مردم، بر خون های مردم، بر دستاوردهای اجتماعی و ملی و براحکام و قوانین در جامعهٔ اسلامی است، آن کسی که متصدی پیشوایی و رهبری و زمامداری مسلمین است، سزاوار نیست که این چند صفت را داشته باشد:

‘البَخیل ‘ اول اینکه بخیل نباشد. ‘فَتکونَ فی اَموالِهم نَهمَتُهُ ‘ اگر بخیل باشد، چشمش به اموال مردم است. مرادِ از اموال مردم، همان اموالی است که دراختیار خود حکومت است. اگر بخیل باشد، حتی اموالی را که متعلق به خود مردم هم هست؛ یعنی بیت المال مسلمان ها به آن ها نمیرساند و از آن، خود او سوء استفاده میکند.

‘وَ لَا الْجَاهِلُ فَيضِلَّهُمْ بِجَهْلِه ‘ همچنین حاکم اسلامی باید جاهل نباشد تا بر اثر جهل خود مردم را گمراه کند.»(۱)

«‘وَ لَا الْجَافِی فَيقْطَعَهُمْ بِجَفَائِه ‘ باید ظالم نباشد، سخت گیر و تند و خشن نباشد تا مردم

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، ۱۵اسفند ۵۹.

را با خشونت خود و با ظلم خود از راهی که می روند باز بدارد. «فَیَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ»: اموال مسلمان ها را حیف و میل نکند؛ یعنی به بعضی برساند و به بعضی نرساند، تبعیض در میان مردم قائل بشود و مال خدا را مال خود بشمارد.

«وَ لَا الْمُرْتَشِی فِی الْحُکْمِ فَیذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ یقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ»: لازم است حاکم مسلمان ها رشوه گیر نباشد، برای ادای حقوق مردم از آن ها رشوه نطلبد که اگر این طور باشد، احکام الهی متوقف می ماند و آنجایی حاکم می ایستد که مرز احکام الهی نیست.

«وَ لَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّهِ فَیهْلِکَ الْأُمَّه»: همچنین تعطیل احکام الهی و تعطیل سنت الهی را نکند که بدان وسیله امّت به هلاکت و بدبختی خواهند افتاد.

این حدیث اجمالاً به ما نشان می دهد که در حاکم اسلامی غیر از آن شرایطی که معین شده است که اگر دارای آن شرایط نباشد؛ نمی تواند حاکم باشد یک سلسله خلقیات و خصالی باید باشد و یک سلسله خُلقیات و خصالی باید در حاکم اسلامی نباشد که اگر بر این نهج رفتار نشود و حاکم اسلامی با این آراستگیهای لازم آراسته نباشد، یقیناً آن جامعه ای که اسلام میخواهد برای مسلمان ها و با احکام اسلام به وجود بیاورد، به وجود نخواهد آمد.

...از بزرگ ترین وظایف زمامدار اسلامی،

خودسازی است و اصلاح سلوک شخصی. اخلاق شخصیِ خودش را باید اصلاح کند، دچار شهوت رانی نشود، دچار هوای نفس نشود، تمایلات، او را در پنجهٔ خود نگیرد، محبت مردم را در دل خود تبدیل به بغض و عداوت نکند. مثل پدری به حال همهٔ مردم مهربان باشد؛ حتی نسبت به گناهکاران، زمامدار اسلامی جانشین پیغمبری است که نسبت به کفار قومِ خودش از پروردگار عالم درخواست می کرد و هدایت می خواست، «اللَّهُمَ اهْدِ قَوْمِی فَإِنَّهُمْ لَا یعْلَمُونَ» آن طور که از پیغمبر اَکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده؛ حتی نسبت به گناهکاران هم محبت داشته باشد؛ البته محبت داشتن منافاتی ندارد با اجرای عدالت. کسی که جنایتی می کند و گناهی و جرمی در جامعه مرتکب می شود؛ البته باید مجازات بشود. اما این مجازات از روی انتقام شخصی حاکم نباید باشد.»(۱)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «امام می فرماید: از حکم کردن بپرهیزید! زیرا حکومت فقط برای امامی است که عالم به قضاوت [و آیین دادرسی و قوانین] و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر. ملاحظه می کنید کسی که می خواهد حکومت کند: اولًا باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی)، ۱۱آبان۶۳.

معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی ‘امام’ مراد بود، قید ‘عالم’ و ‘عادل’ زاید می نمود.

دوّم اینکه عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی دانست، حق قضاوت ندارد.

سوّم اینکه باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه ‘عادل’ است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست؛ چون فقیه به کسی اطلاق می شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام؛ بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد؛ یعنی دین شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت به حسب تعیین امام(علیه السلام) داراست. آنگاه امام(علیه السلام) حصر فرموده که

این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند؛ بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می آید که 'فقیه' وصی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می باشد و او باید قاضی باشد و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آن انسان یا انسان هایی که قرار است بر بشر و جامعهٔ بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولیِّ جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند؛ این ها چه کسانی می توانند باشند؟

...پاسخِ دین و مکتب به این سؤال این است که)إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله وَ رَسُولُهُ(؛(۲) آن کسی که عملاً ـ در جامعه، زمام فرمان را، امرونهی را از سوی پروردگار عالم به دست می گیرد، 'رسول' اوست؛ لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد [و] حاکم باشد؛ اما وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، تکلیف چیست؟ و وقتی که پیغمبر خدا مثل همهٔ انسان های دیگر از دنیا رفت

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص۷۸.

۲- مائده، ۵۵.

و جان به جان آفرین تسلیم کرد، آنجا چه کنیم؟ آیهٔ قرآن پاسخ می دهد:)وَ الَّذینَ آمَنُوا(؛ [خداوند با این آیهٔ شریفه می فرماید:] 'مؤمنان ولیّ شما هستند.' کدام مؤمنان؟ هرکه به مکتب و دین ایمان آورد، او ولیّ و حاکم جامعهٔ اسلامی است؟! اینکه لازم است که به عدد همهٔ نفوس مؤمن، حاکم داشته باشیم!

آیهٔ قرآن می خواهد ضمن آنکه روی یک انسان معلومِ مشخصی انگشت می گذارد و کسی را که در نظر شارع و قانونگذارِ اسلام مشخص است، بر مردم حکومت می دهد؛ می خواهد علت انتخاب یا انتصاب او را هم بگوید و به این وسیله، معیار به دست بدهد؛ لذا می گوید:)وَ الَّذینَ آمَنُوا(؛(۱) آن کسانی که ایمان آوردهاند، ایمانِ درست آوردند؛ [چراکه] لازمهٔ اطلاق آمنوا این است که ایمان آوردند؛ [منظور،] آن کسانی [است] که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند؛ پس)وَ الَّذینَ آمَنُوا(شرط اوّل است که واقعاً مؤمن باشد. شرایط دیگری هم دارد:)الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ(؛ آن مؤمنینی که نماز را اقامه می کنند...)وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ(؛ تقسیم عادلانهٔ ثروت بکنند و زکات بدهند اهلِ انفاق در راه خدا باشند و دنبالش می گوید:)وَ هُمْ راکِعُونَ(؛(۲) یعنی درحالی که راکع هستند [زکات را بدهند] و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است.

۱- مائده، ۵۵.

۲- مائده، ۵۵.

بعضی از مفسرینِ دیگر گفتهاند که:)وَ هُمْ راكِعُونَ(؛(۱) معنایش این است که این ها همیشه درحال رکوع باشند. اینجا اشاره به قضیهٔ خاصی نیست؛ اما عربی دانی(۲) این احتمال را رد می کند:)وَ هُمْ راكِعُونَ(؛ یعنی درحال رکوع زکات می دهند. به احتمالی که به ذهن من می آید، گمان می کنم زکات، مطلق انفاقات است؛ چون انگشتری که امیرالمؤمنین درحال رکوع داد، زکات اصطلاحی نبوده؛ بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد و در اینجا به آن اطلاقِ زکات شده است:]و یؤتون الزکوه و هم راکعون[؛ یعنی یک انسان آن قدر دل بسته به مساوات باشد، به قدری علاقه مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود. به قدری در این انسان جاذبهٔ انفاق شدید است و به قدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند، مجال ندارد که تحمل کند... ؛ بنابراین در اسلام ولیّ امر آن کسی است که فرستادهٔ خداست، آن کسی است که خود خدا معین می کند؛ چون فرض این است که به حسب طبیعت خلقت و آفرینش، هیچ انسانی حق تحکّم بر انسان های دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکّم دارد، خداست و چون خدا حق تحکّم دارد، خدا

۱- مائده، ۵۵.

۲- آشنایی با ادبیات عربی.

می تواند طبق مصلحت انسان ها این حق را به هرکسی که می خواهد، بدهد و می دانیم که کار خدا بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری نیست، زورگویی نیست؛ کار خدا طبق مصلحت انسان ها است و چون طبق مصلحت انسان هاست؛ پس بنابراین او معین می کند و ما هم تسلیم می شویم. او پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام را معین می کند و برای بعد از امام نیز صفاتی را معین می کند که این ها بعد از ائمهٔ هداه معصومین حاکم بر جامعهٔ اسلامی هستند؛ پس ولی را خدا معین می کند، خودش ولی است، پیغمبرش ولی است. امام ها ولی هستند، امام های خاندان پیغمبر تعیین شدهاند که ۱۲ نفرند و در رتبه بعد کسانی که با یک معیارها و ملاک های خاصی تطبیق بکنند و جور بیایند. آن ها از برای حکومت و خلافت معین شدهاند؛ البته این یک آیه بود که برای شما ذکر کردم. آیاتی دیگر هم در قرآن هست که بعضی از آن ها را در این گفتارها آوردیم و بعضی از آن را هم باید خودتان در قرآن جستجو کنید و پیدا کنید. آیات فراوانی دراین باره داریم.

آنچه که در اسلام روی آن تکیه شده این است که زمام امر مردم دست آن کسانی نیفتد که انسان ها را به دوزخ می کشانند و مگر تاریخ این مطلب را به ما نشان نداد؟ مگر ندیدیم که با جامعهٔ اسلامی اندکی بعد از صدر مشعشع اسلام چه کردند و چه شد و

چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه ای که در آن مردم قدر مردان نیک را ندانند، جامعه‌ای که مردم معیارهای نیکی را عوضی بگیرند و مردم نتوانند ناصح و مشفق و مصلح خود را بشناسند، چقدر باید روی آن کار کرده باشند که به اینجا رسیده باشد؟! تبلیغات زهرآگینی که از طرف دستگاه های قدرت ظالمانه و جابرانه در میان جامعهٔ اسلامی انجام گرفت به قدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد و آن ها را به وضعی رساند که گویی سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی می دیدند... . این دست های تبلیغی و دستگاه های تبلیغی در اقطار جامعهٔ اسلامی و کشور اسلامی سالیانی دراز روی مغز مردم، روی روح مردم، روی روحیهٔ مردم کار کرده بودند تا به اینجا رسیده بود؛ پس شما می بینید چقدر مهم است که حاکم جامعهٔ اسلامی چه کسی باشد و باید آن کسی باشد که خدا معین می کند.

آیهٔ دیگر قرآن می گوید:)أَطیعُوا اللهَ(؛(۱) اطاعت کنید خدا را)وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ(؛ از رسول اطاعت کنید.)وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(؛ صاحبان فرمان از میان خودتان را هم فرمان ببرید.

اما صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن مسلمان جاهل و نادان خیال می کند که صاحب فرمان یعنی هرکسی که می تواند فرمان بدهد و

۱- نساء، ۵۹.

هرکس کـه زورش برای فرمـان دادن می چربـد، او «اولی الامر» است. مـا می گوییم: نـه! او اولی الامر نیست. اگر بنا باشـد هرکسی که می تواند فرمان بدهد اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، پس در فلان کوهستان، فلان دزد، قـداره بند هم فرمان می دهد، آن هم در آنجا همه کاره است؛ پس در آنجا او اولی الامر است و اطاعت فرمان او واجب است؟! اولی الامری که شیعه به آن معتقد است آن اولی الامر است که خدا منشور فرمان را بنام او کرده باشد، شیعه این را می خواهـد. آن انسانی است که اگرچه «منکم» است و جزو انسان ها، اما ولایت را از خـدا گرفته باشـد که صاحب ولایت کبری خداست.

حالاـ هارون الرشید با آن وضعش با آن بخشش های بی حساب و اسرافش، با آن آدم کشی اش [که همین جعفر برمکی و بسیاری از خانـدانش را در یک روز تارومـار کرد و کشت، قلع و قمع نمـود و بسیاری از مؤمنین مسلمین را از بین برد الی ماشاءالله کارهـای دیگر کرد] آیـا چنین کسـی را می توان اولی الامر دانست؟! مفتی زمان می گفت که این اولی الامر است و جنگ و نزاع با امام جعفر صادق(علیه السلام) به خاطر همین مسئله بود که به امام می گفتند: شما چرا با اولی الامر زمانت در می افتی و اولی الامر زمان یعنی همین هارون کذایی.

پس منطق شیعه در این مسئله، بسیار

منطق ظریف و دقیقی است؛ ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می کند، معیار ها و ملاک ها را هم به دست مردم می دهد که مردم فریب نخورند و نگویند علی بن ابی طالب(علیه السلام) روی سرِ ما، روی چشم ما و جانشین او هارون الرشید هم همین طور. منصور عباسی می گفت که: 'امام حسن را به عنوان خلیفه قبول داریم؛ اما ایشان پول گرفته است و خلافت را فروخته است؛ پس حق خلافت ندارد و ما هم از آن هایی که خلافت را به آ ن ها فروخته بود، خلافت را به زور گرفتیم. این مال ماست.' حرف آن ها این بود که علی بن ابی طالب(علیه السلام) را برحسب ظاهر قبول می کردند و بعد، منصور عباسی را هم به نام جانشین علی بن ابی طالب(علیه السلام) می پذیرفتند و هیچ منافاتی بین این دو نمی دیدند؛ اما شیعه می گوید: 'این حرف درست نیست و اگر تو حکومت علی(علیه السلام) را قبول داری، باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی؛ باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب(علیه السلام) به خاطر جمع بودن این معیارها، به عنوان ولی انتخاب شده؛ پس اگر کسی در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود، این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب(علیه السلام) خودش را معرفی کند؛ حق ندارد ولایت شیعه را و ولیّ امربودن را ادعا کند و کسی حق ندارد از او بپذیرد. ...در آیهٔ بعد یعنی آیهٔ ۵۹ سورهٔ نساء

می فرمایـد:)یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُـوا(؛ ای کسـانی که ایمـان آوردهایـد)أَطیعُوا اللّهَ(؛ اطـاعت کنیـد از خـدا)وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ(؛ و اطاعت کنیـد از پیامبر خدا(صـلی الله علیه و آله و سـلم))وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(؛ و اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان یعنی آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمان هستند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «خـدای متعال، این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصـی اعمال می کنـد؛ یعنی آن وقتی هم که حاکم اسـلامی و ولیّ امور مسـلمین، چه براساس تعیین شـخص، آن چنان که طبق عقیدهٔ ما، درمورد امیرالمؤمنین و ائمه(علیهم السـلام) تحقق پیدا کرد و چه براساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می شود که امور مردم را اداره بکند، باز این ولایت، ولایت خداست؛ این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می شود. آن انسـان، هرکه و هرچه باشـد، منهای ولایت الهی و قـدرت پروردگار، هیـچ گونه حقی نسـبت به انسان ها و مردم دیگر نـدارد. خود این، یک نکتهٔ بسیار مهم و تعیین کننده در سرنوشت جامعهٔ اسلامی است.»(۲)

۱- سیدعلی خامنه ای، ولایت فقیه، ص۸۲تا۹۲.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مـدظله العالی) در دیدار با مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران، به مناسـبت عید سعید غدیر، ۲۰تیر۶۹.

۱. شرایط ولیّ منصوب به نصّ-پیامبران و ائمۀ اطهار (علیهم السلام)

امام خمینی(رضوان الله علیه): «زمامـدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشـد و دامنش به معاصـی آلوده نباشد. کسـی که می خواهد «حدود» جاری کند؛ یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود و خداونـد اختیار ادارهٔ بنـدگانش را به او بدهـد، باید معصـیت کار نباشد:)قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ((۱) خداونـد تبارك و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی دهـد. زمامـدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسـلمین، اخذ مالیات ها و صرف صـحیح آن و اجرای قـانون جزا، عادلانه رفتـار نخواهـد کرد و ممکن است اعوان و انصـار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنابراین، نظریـهٔ شـیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دورهٔ رحلت پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) تـا زمـان غیبت واضـح است. به موجب آن امـام بایـد فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.»(۲)

۱- مائده،۵۱.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۰.

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «...لـذا می گویـد:)وَ الَّذینَ آمَنُوا(آن کسانی که ایمان آوردهاند، ایمان درست آوردند که لازمهٔ اطلاق(۱) 'آمنوا' این است که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند؛ پس)الَّذینَ آمَنُوا(؛ شـرط اول است که واقعاً مؤمن باشد. شـرایط دیگری هم دارد:)الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ(؛(۲) آن مؤمنینی که نماز را اقامه می کننـد؛ نه اینکه نمـاز می خواننـد! نمازخوانـدن یـک چیز است و نمـاز را به پاداشـتن یـک چیزی دیگر. اگر نمازخوانـدن منظور بود می توانست بگویـد: 'یصلّون' که تعبیری است هم کوتاه تر و هم موجزتر. 'اقامهٔ صـلاه' در یک جامعه معنایش این است که روح نمـاز در جـامعه زنـده بشود؛ جـامعه، نمازخوان بشود و می دانیـد که جامعـهٔ نمازخوان یعنی آن جامعهای که در تمام گوشه و کنارهایش ذکر خـدا و یاد خدا به طور کامل موج می زند و می دانید که جامعهای که ذکر خدا و یاد خدا درآن موج بزند در این جامعه هیچ فاجعهای، هیچ جنایتی، هیچ خیانتی صورت نمی گیرد. هیچ لگدی به ارزش های انسان در این جامعه زده نمی شود. آن جامعهای که در آن ذکر خدا موج می زند و مردم متذکر خدا هستند، جهت گیری، جهت گیری خدایی است و همه کار مردم برای خدا انجام می گیرد.

۱- بدون هرگونه قید و شرطی.

۲- مائده، ۵۵.

علت زبونی ها، علت ظلم ها، علت تن به ظلم دادن ها، علت تعدّی هایی که انجام می گیرد، همچنین علت تن به تعدی دادن هایی که انجام می گیرد، تماماً دوری از یاد خدا و ذکر خداست. آن جامعهای که ذکر خدا را دارد، حاکمش مثل علّی بن ابی طالب(علیه السلام) است که ظلم نمی کند و ظلم را می کوبد. محکومش مثل ابوذر غفاری است که با اینکه کتک می خورد، با اینکه تبعید می شود، با اینکه تهدید می شود، با اینکه غریب و بی کس می ماند؛ اما زیر بار ظلم نمی رود؛ از راه خدا با نمی گردد؛ این جامعهای است که در آن ذکر خدا هست؛ این جامعهای است که درآن اقامهٔ صلاه است. مؤمنی که درجامعه، اقامهٔ صلاه می کند؛ یعنی جهت جامعه را به سوی خدا قرار می دهد و ذکر الهی را در جامعه رایج و مستقر می کند؛)الّذین یقیمون الصّلاه.(به اینجا هم خاتمه پیدا نمی کند؛)وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ(؛(۱) تقسیم عادلانه ثروت بکنند و زکات بدهند اهل انفاق در راه خدا باشند. و دنبالش می گوید:)وهم راکعون(؛ یعنی درحالی که راکع هستند، زکات را بدهند و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است. بعضی از مفسرین دیگر گفتهاند که:)و هم راکعون(معنایش این است که این ها همیشه درحال رکوع باشند؛ اینجا اشاره به قضیهٔ خاصی

۱- مائده، ۵۵.

نیست. اما عربی دانی(۱) این احتمال را رد می کند.)هم راکعون(؛ یعنی درحال رکوع زکات می دهند.

به احتمالی که به ذهن من می آید، زکات، مطلق انفاقات است؛ چون انگشتری که امیرالمؤمنین(علیه السلام) درحال رکوع داد، زکات اصطلاحی نبوده؛ بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد و در اینجا به آن اطلاق زکات شده است:)ویؤتون الزکوه و هم راکعون(؛(۲) یعنی یک انسان آن قدر دل بسته به مساوات باشد، به قدری علاقه مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود؛ به قدری در این انسان، جاذبهٔ انفاق شدید است که صبر نکند که نمازش تمام شود و به قدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند؛ مجال ندارد که تحمل کند.

فقیری دیده، جلوه‌ای دیده که خدا آن جلوه را دوست نمی دارد، او هم دوست نمی دارد؛ اما چیزی هم ندارد جز انگشتر؛ ولی در همان حال نماز، انگشتر را در می آورد و به سائل می دهد. لذا این اشاره به یک ماجرای مخصوص و مشخصی در تاریخ است که آن را امیرالمؤمنین(علیه السلام) به وجود آورده است؛ یعنی این بزرگوار در حال نماز بوده که فقیری آمد و این بزرگوار انفاق کرده و آیه نازل شده است.

۱- آشنایی با ادبیات عربی.

۲- مائده، ۵۵.

پس همان طوری که ملاحظه می کنید، آیه دارد به طور اشارهای علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به عنوان ولیّ امر معین می کنـد. ولیّ نه به صورت معین کردن زورگویان تاریـخ که مثلاً وقتی معاویه می خواست برای خودش جانشین معین بکند، می گوید جانشـین من پسـر من است و او باید بعد از من به این مقام برسد. خدای متعال این طوری برای پیغمبر جانشین معین نمی کند؛ اما چون ملاک های حکومت که ایمان کامل به خدا، اقامهٔ صـلاه در جامعه و دل بستگی به انفاق و ایتاء زکات تا حد از خود بی خود شدن در علی بن ابی طالب(علیه السـلام) وجود دارد؛ ضمن اینکه خلیفه را معین و نصب می کند که علی بن ابی طالب(علیه السلام) است، ملاک و فلسفه خلافت او را هم روشن می کند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «با مطرح کردن امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزش هـای حـاکمیت، معلوم شـد. پیغمبر(صـلی الله علیه و آله و سـلم)، در قضـیهٔ غـدیر، کسـی را در مقابل چشم مسـلمانان و دیدگان تاریخ قرار دادند که از ارزش های اسـلامی، به طور کامل برخوردار بودند. یک انسان مؤمن؛ دارای حد اعلای تقوا و پرهیزکـاری؛ فـداکار در راه دین؛ بی رغبت نسبت به مطـامع دنیوی؛ تجربه شـده و امتحان داده در همـهٔ میـدان های اسـلامی: میدان های خطر، میدان های علم و

۱- سیدعلی خامنه ای، ولایت فقیه، ص۸۴تا۸۶.

دانش، میـدان قضـاوت و امثـال این هـا. یعنی بـا مطرح شـدن امیرالمؤمنین(علیه الصـلاه والسـلام) به عنوان حاکم و امام و ولیّ اسـلامی، همهٔ مسلمانان در طول تاریخ باید بدانند که حاکم اسلامی، باید فردی در این جهت، با این قواره ها و نزدیک به این الگو و نمونه باشد؛ پس، در جوامع اسلامی، انسان هایی که از آن ارزش ها نصیبی ندارند؛ از فهم اسلامی، از عمل اسلامی، از جهـاد اسـلامی، از انفـاق و گـذشت، از تواضـع و فروتنی در مقابـل بنـدگان خـدا و آن خصوصـیاتی که امیرالمؤمنین(علیهالصّلاهوالسّلام) داشتند، بهره ای نداشته باشند، شایستهٔ حکومت کردن نیستند. پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، این معیار را در اختیار مسلمانان گذاشتند و این، یک درس فراموش نشدنی است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «در قرآن، در خطاب خداونـد متعال به ابراهیم این نکتـهٔ بسیار مهم آمده است؛ که خداوند بعد از امتحـان های فراوانی که از ابراهیم کرد و ایشان از کورهٔ آزمایش های گوناگون بیرون آمـد و خالص و خالص تر شـد، گفت:)إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً(؛(۲) من تو را پیشوای مردم قرار دادم. امـام فقـط به معنـای پیشوای دینی و مسـئلهٔ طهـارت و غسل و وضو و نماز نیست؛ امام یعنی پیشوای دین و دنیا،

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم، ۳۰خرداد۷۱.

۲- بقره، ۱۲۴.

راهبر مردم به سوی صلاح. این معنای امام در منطق شرایع دینی از اول تا امروز است. بعد ابراهیم عرض کرد:)وَ مِنْ ذُرِّيَّتى(؛ اولاد و ذریهٔ من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند نفرمود، دارند یا ندارند؛ بحث ذرّیه نیست؛ ضابطه داد.)قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمينَ(؛(۱) فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمی رسد؛ باید عادل باشد.»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امامِ معصوم، انسان والایی است که ازلحاظِ دینی، قلب او آیینهٔ تابناک انوار هدایت الهی است؛ روح او به سرچشمهٔ وحی متّصل است؛ هدایت او، هدایت خالص است؛ ازلحاظِ اخلاق انسانی، رفتار و اخلاق او صددرصد همراه با فضیلت است؛ هوای نفس در او راهی ندارد؛ گناه بر او چیره نمی شود؛ شهوت و تمایلات انسانی، او را مغلوب خود نمی کند؛ خشم و غضب، او را از راه خدا دور نمی کند؛ ازلحاظِ سیاسی، بینش وسیع او آنچنان است که آرام ترین حرکات و ریزترین حوادث را در صحنهٔ زندگی جامعه، با چشم تیزبین خود می بیند؛ که امیرالمؤمنین(علیه الصلاه والسلام) فرمود: 'والله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم'؛(۳) یعنی من کسی

۱- بقره، ۱۲۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶آذر۸۲.

۳- نهج البلاغه، خطبهٔ ۶.

نیستم که بشود با لالایی او را خواب کرد. در مواجههٔ با حوادث زندگی و وقایع کمرشکن، از خود شجاعت و اقتدار روحی و معنوی نشان می دهد؛ جانش برای او ارزشی ندارد، اما برای جان انسان ها، حتّی مردم دور دست، حتّی زنانی که جزو پیروان دین او نیستند، ارزش قائل است و می گوید اگر کسی از غصّه دق کند، حق دارد... .»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب ادارهٔ جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت های جامعه که از ضعف ها و شهوات و نخوت و فزون طلبیِ انسانی سرچشمه می گیرد. اسلام شیوه و نسخهٔ امامت را به بشریّت ارائه می کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد؛ یعنی راه را درست تشخیص دهد هم دارای قدرت عملکرد باشد؛ که)یا یحیی خذ الکتاب بقوّه((۲) هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان ها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین(علیه السلام) در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد.»(۳)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

۲- مریم، ۱۲.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا در روز عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...البته علاوهٔ بر 'تهذیب و علم' یا 'علم و عدالت'، احتیاج به 'توانایی' هم دارد؛ بایستی قدرت اداره داشته باشد و این یک شرط عقلی است. علاوه بر این که در قرآن هم اشاره شده در داستان طالوت:)إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً(،(۱) بعد که آن ها اعتراض می کنند که:)أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ(،(۲) آنجا جوابی که پیغمبر به آن ها می دهد این است:)إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(؛(۳) یعنی توانایی جسمی هم در کنار توانایی علمی هست؛ یعنی باید توانایی داشته باشد؛ البته طبیعی است که توانایی جسمی، فقط به معنای این نیست که جسم سالمی داشته باشد، فکر سالمی، ذهن سالمی و قدرت کار و قدرت اداره، شاید یکی از مصادیق توانایی جسمی باشد؛ اگر هم مصداق آن نباشد، قطعاً آن هم موردِنظر هست و شرط هست به طریق اولی.»(۴)

«رهبری در اسلام شرایط سنگینی دارد. رهبر و پیشوای الهی باید از همهٔ مردم آگاه تر، داناتر و شجاع تر باشد و چنان که گفتیم از هرگونه

۱- بقره، ۲۴۷: «خداوند [طالوت] را برای زمامداری شما مبعوث [و انتخاب] کرده است.»

۲- بقره، ۲۴۷: «چگونه او بر ما حکومت کند؛ با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!»

۳- بقره، ۲۴۷: «خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و [قدرت] جسم، وسعت بخشیده است.»

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در چهارمین کنفرانس اندیشهٔ اسلامی پیرامون حکومت اسلامی، ۱۰بهمن۶۴.

گناه، خطا و اشتباه مصونیّت داشته باشد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام در عین اینکه «رهبری مذهبی» را بر عهده دارند، ازنظر حکومت اسلامی به عنوان «رهبر اجتماع»، تمام وظایف و مسئولیّت های حکومت را به عهده دارند و دارای صفات و شایستگی های لازم برای چنین مسئولیّتی خواهند بود.

پیامبر، بنیان گذار دین و امام، حافظ آن است و هر دو از طرف خداوند تعیین می شوند؛ با این تفاوت که بر پیامبر «وحی» نازل می گردد، ولی امام تنها وارث علوم و دانش هایی است که بر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده و وحی بر او نازل نمی گردد؛ اما به همهٔ کلیّات و جزئیّات آیین او احاطهٔ کامل دارد. امام همچون پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، نقش سازندگیِ خاصّی دارد و از هرگونه فداکاری و بهره برداری از امکانات گوناگون، به سود جامعهٔ اسلامی فروگذار نمی کند.

نقش امام حسین(علیه السلام) در مبارزه با منافقان و واژگون کردن دستگاه های ظلم و بیدادگری و نقش امام باقر و امام صادق در نشر معارف اسلامی و علوم دیگر و نقش امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در دفاع از عقاید اسلامی و رهبری فکری در برابر هجوم افکار بیگانه به هنگام گسترش دامنهٔ اسلام به کشورهای بزرگ جهان و همچنین نقش سایر امامان(علیهم السلام)، هرکدام در شرایط خاص خود، قابلِ انکار نیست؛ بنابراین هر یک از این پیشوایان بزرگ در عصر خود باتوجه به شرایط

خاص آن عصر، علاوه بر مأموریت و وظایف مشترکِ زعامت دینی، رسالت خاصی به عهده داشتند که در انجام آن از هرگونه فداکاری خودداری نمی کردند.»(۱)

در بحث از ویژگیهای امام در قرآن، ابتدا به آیهٔ نصب حضرت ابراهیم(علیه السلام) به مقام امامت میپردازیم:)وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ((۲)

علامه طباطبایی(رحمه الله علیه)، در تفسیر این آیه مینویسند: «ابراهیم درخواست کرد: خدایا! امامت را به ذریّهٔ من نیز بده و خدای تعالی در پاسخش فرمود: 'این عهد من، به ظالمین نمی رسد.'

مراد از ظالمین در این آیه، هرکسی است که ظلمی از او صادر شود؛ هرچند آن کس، یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد؛ حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد و چه معصیت، چه اینکه در همهٔ عمرش باشد و چه اینکه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد. هیچ یک از این افراد، نمی توانند امام باشند؛ پس امام تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی کوچک ترین

۱- ناصر مکارم شیرازی، اسلام در یک نگاه، ص۶۹ و ۷۰.

۲- بقره، ۱۲۴: «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهدهٔ این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: 'من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!' ابراهیم عرض کرد: 'از دودمان من [نیز امامانی قرار بده!]' خداوند فرمود: 'پیمان من، به ستمکاران نمی رسد [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام اند]!'»

ظلمی را مرتکب نشده باشد... .(۱)

از بیانی که گذشت چند مطلب روشن گردید:

اول اینکه امامت، مقامی است که باید از طرف خدای تعالی معین و جعل شود؛

دوم اینکه امام باید به عصمت الهی، معصوم بوده باشد؛

سوم اینکه زمین مادامی که موجودی به نام انسان بر روی آن هست، ممکن نیست از وجود امام خالی باشد؛

چهارم اینکه امام باید مؤید از طرف پروردگار باشد؛

پنجم اینکه اعمال بندگان خدا هرگز از نظر امام پوشیده نیست و امام بدان چه که مردم می کنند، آگاه است؛

ششم اینکه امام باید به تمامی مایحتاج انسان ها علم داشته باشد؛ چه در امر معاش و دنیایشان و چه در امر معاد و دینشان؛

هفتم اینکه محال است با وجود امام کسی پیدا شود که ازنظر فضائل نفسانی، ما فوق امام باشد.»(۲)

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص۲۰۶، به نقل از الاختصاص طبرسی: «از شیخ مفید(رحمه الله علیه) از حضرت صادق(علیه السلام) نقل شده و از کلینی(رحمه الله علیه) از حضرت باقر(علیه السلام) هم نقل شده است که فرموده اند: "قَدْ کَانَ إِبْرَاهِیمُ نَبِیّاً وَ لَیْسَ بِإِمَامٍ حَتَّی قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی فَقَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً أَوْ مِثَالًا لَا یَکُونُ إِمَاما"» ؛ (حضرت ابراهیم پیامبر بود؛ ولی امام نبود تا آنکه خداوند فرمود: «من می خواهم تو را امام قرار دهم.» درخواست کرد نسبت به فرزندان خود. [خداوند] فرمود: «به این مقام، ستمگران نخواهند رسید»؛ کسی بت پرست باشد یا چیزی شبیه بت بپرستد، به امامت نمی رسد.)

۲- محمدحسین طباطبایی، ترجمۀ المیزان، ج ۱، ص۴۱۶.

حضـرت آیت الله العظمی مکارم شـیرازی(حفظه الله تعالی) درمورد امامتِ گفته شده در این آیه مینویسـند: «مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در همهٔ این آزمون ها بخشیده شد، فوق مقام نبوت و رسالت بود.»(۱)

توضیح اینکه، امامت معانی مختلفی دارد:

۱. امامت به معنای ریاست و زعامت در امور دنیای مردم [آنچنان که اهلِ تسنن می گویند.]؛

۲. امامت به معنی ریاست در امور دین و دنیا [آنچنان که بعضی دیگر از آن ها تفسیر کرده اند.]

۳. امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی، اعم از حکومت به معنی وسیعِ کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است؛ زیرا نبوت و رسالت، تنها اِخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او

۱- ابوجعفر محمـدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص۱۷۴: امام صادق(علیه السـلام) فرموده اند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اتَّخَذَ إِبْرَاهِیمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ نَبِیّاً وَ إِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ نَبِیّاً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ خَلِیلًا وَ إِنَّ اللهَ اتَّخَذَهُ خَلِیلًا قَبْلَ أَنْ یَجْعَلَهُ إِمَاماً فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْیَاءَ قَالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً... .»؛ (حق تعالی، ابراهیم(علیه السـلام) را بنده و عبد خود پـذیرفت، پیش از اینکه او را منصب نبوت دهـد و او را با سروشـهای غیبی آشـنا کنـد؛ سـپس او را به پیامبری پـذیرفت و معرفی و بـا الهامات و تعلیمات غیبی آشـنا کرد، قبل از اینکه او را به سوی جامعهٔ بشـر اعزام و او را به منصب رسالت به عموم مردم معرفی فرمایـد. پس از طی مقام رسالت و دعوت مردم، در زمان ممتـدی به خـداپرستی برحسبِ آیـهٔ:)وَ اتَّخَذَ اللهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا(به مقام خُلّت نائل شـد... . پس از رسیدن به مقام کمال، در اواخر عمر شـریفش ساحت کبریایی، او را به منصب امامت اتخاذ و معرفی فرمود؛ برحسبِ آیهٔ:)إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً(.

و بشارت و انـذار است؛ اما درمورد امامت، همهٔ این ها وجود دارد به اضافهٔ اجرای احکام و تربیت نفوس ازنظر ظاهر و باطن [؛ البته روشن است که بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند].»(۱)

...آیـهٔ دوم، آیـهٔ انتصاب طالوت به پیشوایی بنی اسـرائیل است؛ علامـهٔ طبرسـی(رحمه الله علیه) در تفسـیر جوامع الجامع آورده است: «وَ قـالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طـالُوتَ مَلِکـاً قـالُوا أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْـکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَـهً مِـنَ الْمـالِ قـالَ إِنَّ اللهَ اصْـطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْـطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللهُ یُـؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشـاءُ وَ اللهُ واسِـعٌ عَلِیمٌ(۲)؛ و پیامبرشـان به آن هـا گفت: 'خداونـد طالوت را برای زمامـداری شـما مبعوث [و انتخاب] کرده است.' گفتنـد: 'چگونه او بر ما حکومت داشته باشـد بـا اینکه مـا از او شایسته تریم و او ثروت زیـادی نـدارد؟!' گفت: 'خـدا او را بر شـما برگزیـده و علم و [قـدرت] جسم او را وسعت بخشیده؛ خداونـد مُلکش را به هر کس بخواهـد، می بخشـد و احسان خداوند، وسیع و آگاه [از لیاقت افراد برای منصب ها] است.'

...و معنـای آیه این است که: چگونه و از کجـا او را پادشـاهی بر ما رواست؛ در صورتی که کسانی لایق تر از او برای سـلطنت وجود دارند؟! زیرا او مال و ثروت فراوانی ندارد و پادشاه باید

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص۴۳۸.

۲- بقره، ۲۴۷.

ثروتی بیش از دیگران داشته باشد تا به وسیلهٔ آن، خود را قوی و نیرومند سازد... .

)قالَ إِنَّ الله اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ(:(۱) خداوند او را برای شما برگزید، او به مصالح شما آگاه تر است.

سپس خداوند دو صفت علم و دانش و قدرت جسمی را که رتبهٔ بالاتری از ثروت و اصل و نسب، در فضیلت و برتری دارند، ذکر کرده و می فرماید:)وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(؛(۲) دانش و نیروی جسمانی او را زیاد کرد، او داناترین فرد زمان خودش و ازنظر جسمانی، نیرومندترین و شجاع ترین فرد بنی اسرائیل بود.»(۳)

مؤلف جلیل القدر المیزان ذیلِ این آیه مینویسد: «این آیهٔ شریفه، پاسخ پیامبر ایشان است و علت آنکه وی تعیین فرماندهی را به خدای تعالی نسبت داده، خواسته است بنی اسرائیل را متوجه اشتباهشان کند که تعیین فرماندهی را به پیامبرشان نسبت دادند و گفتند: 'تو یک پادشاه فرمانده برای ما معین کن!' و نگفتند: 'از خدا درخواست کن فرماندهی برای ما معین کند و قتال را بر ما واجب سازد... .'

جهت دیگری که آن نیز به نظر ایشان منافات با سلطنت طالوت داشته، همان است

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- بقره،۲۴۷.

۳- ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، ترجمهٔ جوامع الجامع، ج ۱، ص۳۱۸.

که در جملهٔ)وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَهً مِنَ الْمالِ((۱) آمده؛ چون طالوت مردی فقیر بوده و به نظر بنی اسرائیل، سلطان باید مردی توانگر باشد. پیامبر آنان به این هم جواب داده:)وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ...(؛(۲) یعنی سلطنت پول نمی خواهد؛ بلکه نیروی فکری و جسمی می خواهد که طالوت هر دو را بیش از شما دارد.

...و اما جواب اعتراض دوم آن ها که [ملاک پادشاه شدن، پول است]، را این طور داد که: سلطنت الهیه برای همین است که دیگر 'پول داری' ملاک برتری قرار نگیرد؛ سلطنت و استقرار حکومت در جامعه ای از مردم، تنها و تنها برای این است که اراده های متفرق مردم که با نداشتن حکومت همه به هدر می رفت، در استقرار حکومت، همه یک جا متمرکز شود؛ یعنی همه تابع ارادهٔ مسلمانان گردد و تمامی زمام ها و اختیارات به یک زمام وصل شده و سرنخ همهٔ اختیارات به دست یک نفر بیفتد و در نتیجه، هر فرد از افراد جامعه به راه کمالی که خود لایق آن است، بیفتد و در این راه، تکاملِ احدی، مزاحم فردی دیگر نشود و هیچ فردی بدون داشتن حق [و فقط به خاطر داشتن ثروت یا قدرت] جلو نیفتد و فردی دیگر، فقط به خاطر نداشتن ثروت عقب نمانَد.

و کوتاه سخن اینکه: غرض از تشکیل مُلک

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- بقره، ۲۴۷.

و حکومت این است که صاحب حکومت، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه، به کمال لایق خود برسد و کسی و چیزی مانع پیشرفتش نگردد و برای چنین حکومت، چیزی که لازم است، داشتن دو سرمایه است: یکی علم به تمامی مصالح حیات جامعه و مفاسد آن و دوم داشتن قدرت جسمی بر اجرای آنچه که صلاح جامعه می داند و این دو در طالوت هست:)وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(.

و اما مسئلهٔ پول داری، اگر کسی آن را هم دخیل در این مسئله بداند و از ارکان این کار بشمارد، از جهل و بی خبری است.

پیامبر اسرائیلی، سپس هر دو پاسخ را یک جا و به صورت یک دلیل در آورده و می گوید: 'وَ اللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ'؛(۱) و خلاصهٔ آن این است که مُلک تنها از آن خدا است و احدی را در آن نصیبی نیست؛ مگر آن مقداری که خدا به هر کسی داده باشد و در آن هم با اینکه آن را به کسی دیگر واگذار کرده، باز خود او مالک است؛ همچنان که از نسبت دادن مُلک به خود در 'مُلْكَهُ' این معنا به خوبی استفاده می شود. خوب وقتی داستان از این قرار باشد؛ پس خدای تعالی در مُلکش هرجور بخواهد و اراده کند تصرف می کند و احدی قادر نیست بگوید چرا و به چه جهت؟»(۲)

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- محمدحسین طباطبایی، ترجمهٔ المیزان، ج ۲، ص۴۳۴ تا۴۳۶.

دقت و ظرافت صاحب مجمع البیان در تبیین علت نزول این آیات ستودنی است؛ آنجا که مینویسد: «اوّلین اعتراض آنان به پادشاهی او، این بوده که می گفتند او نه از فرزندان انبیاء و نه از خاندان سلاطین است و اعتراض دوم اینکه او مال و ثروت فراوانی ندارد و پادشاه و امیر باید ثروتی بیش از آنچه دیگران دارند، داشته باشد تا غلامان زیادی خریده و دارا باشد. بعضی گفته اند مراد این است که او آن قدر ثروت ندارد که جبران نقص و حقارتی که ازنظر نَسَب در او هست [که از خاندان نبوت و سلطنت نیست]، بنماید.

لذا خداوند به آن ها می فهماند که او داناتر است از ایشان به آنچه حکمت و مصلحت اقتضا می کند و هدف از ریاست و سلطنت، علم و شجاعت است و این مطلب را خداوند از زبان پیامبرشان بیان می کند؛)قالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ(؛ خداوند او را بر شما برگزید و انتخاب کرد.)وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ(و بر وسعت و گسترش علم و جسم او افزود و او اعلم و داناتر بنی اسرائیل بود در زمان خودش و همچنین او زیباترین، کامل ترین، تنومندترین و قوی ترین فرد از بنی اسرائیل بود.»(۱)

در تفسیر نمونه به علت نزاع اشاره شده است؛ «از تعبیر 'مَلِکا' چنین برمی آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه زمامدار کشور هم بود.

۱- ترجمهٔ مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۳، ص ۸۱.

از اینجا مخالفت شروع شد؛ گروهی گفتند: 'چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد!' این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر (علی نبیناوآله وعلیه السلام) کردند و با اینکه او تصریح کرده بود، انتخاب طالوت از طرف خدا است، آن ها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم؛ زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم: نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلاً در شرح داستان آمده، طالوت جوانی از یک قبیلهٔ گمنام بنی اسرائیل و ازنظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند: ...اینکه می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این است که از نظر هوش و فرزانگی و علم، پر مایه است و ازنظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت.

یعنی اولاً این گزینشِ خداوند حکیم است و ثانیاً شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید؛ نسب عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست؛ چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است؛ ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تأثیر عمیقی در مسئلهٔ رهبری دارد. رهبر باید با علم و دانش

خود، مصلحت جامعه ای را که در رأس آن است، تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع [به] اجرا در آورد؛ با علم و تدبیر خود نقشهٔ صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.

تعبیر به «بَسْطَةً» [گسترش] اشاره به این است که وسعت وجودی انسان، در پرتو علم و قدرت است؛ هر قدر این ها افزوده شود، هستی انسان گسترده تر می شود.

در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی، مقدّم داشته شده، زیرا شرط اول علم و آگاهی است.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که امامت و رهبری، گزینش الهی است و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد؛ اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند، امامت را در آنجا قرار می دهد و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می دهد و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.

سپس می افزاید: خداوند، مُلك خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند [احسانش] وسیع و گسترده و دانا [به لیاقت و شایستگی افراد] است:)وَ الله یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ الله واسِعٌ عَلِیمٌ((۱).»(۲)

با دقت در آیات فوق، میتوان شاخصههای

۱- بقره، ۲۴۷.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص۲۳۷.

اصلی حاکمان الهی را باز شناخت. شهید مطهری(رحمه الله علیه) در تبیین ویژگیهای نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه و آله و سلم) میفرمایند: «پیغمبر اکرم حضرت محمّدبن عبدالله(صلی الله علیه و آله و سلم) که نبوّت به او پایان یافت... شرایط رهبری از حیث تشخیص، قاطعیت، عدم تردید و دودلی، شهامت، اقدام و بیم نداشتن از عواقب احتمالی، پیش بینی و دوراندیشی، ظرفیت تحمل انتقادات، شناخت افراد و توانایی های آنان و تفویض اختیارات در خور توانایی ها، نرمی در مسائل فردی و صلابت در مسائل اصولی، شخصیت دادن به پیروان و به حساب آوردن آنان و پرورش استعدادهای عقلی و عاطفی و عملی آن ها، پرهیز از استبداد و از میل به اطاعت کورکورانه، تواضع و فروتنی، سادگی و درویشی، وقار و متانت، علاقهٔ شدید به سازمان و تشکیلات برای شکل دادن و انتظام دادن به نیروهای انسانی، همه را در حد کمال داشت.»(۱)

از خطبه های امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) که در آن دربارهٔ رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) و کسی که سزاوار خلافت است، صحبت شده است، خطبهٔ ۱۷۳ نهج البلاغه است...: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِامْرِ اللهِ فِيهِ. فِإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَى قُوتِلَ وَ لَعَمْرِى لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَهُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّهُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذلِكَ سَبِيلٌ

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص۲۶۲.

وَ لکِنْ أَهْلُهَا یَحْکُمُونَ عَلَی مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَیْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ یَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ یَخْتَارَ أَلَا وَ إِنِّی أُقَاتِلُ رَجُلَیْنِ: رَجُلًا ادَّعَی مَا لَیْسَ لَهُ وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِی عَلَیْهِ»؛ ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین شان به فرمان خداست. [هنگامی که چنین فردی برگزیده شد] هرگاه آشوبگری به آشوب و فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می شود که به سوی حق بازگردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می شود [تا حق را بپذیرد]. به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ بلکه آن ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می کنند و حکم آن ها نسبت به سایر مردم نافذ است؛ سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر. آگاه باشید!

آیت الله العظمی مکارم شیرازی(حفظه الله تعالی) در شرح این فراز مینویسند: «من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد.

همان گونه که ذکر شد، امیرمؤمنان علی(علیه السلام) این خطبه را با بیان بخشی از ویژگی های پیامبر خداوند(صلی الله علیه و آله و سلم) شروع می کند...؛ سپس امام(علیه السلام) در ادامه به سراغ شرایط امام و خلیفهٔ مردم می رود و آن را عمدتاً در دو چیز خلاصه

می فرماید: «ای مردم، سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترینشان به فرمان خداست.»

درحقیقت، امام(علیه السلام) به دو رُکن اساسی که یکی جنبهٔ علمی دارد و دیگر جنبهٔ عملی اشاره کرده است: ازنظر علمی باید از همه آگاه تر باشد و ازنظر عملی در امر مدیریت از همه قوی تر.

بسیارند کسانی که عالم اند؛ ولی مدیر نیستند یا مدیرند و عالم نیستند و تا این دو دست به دست هم ندهد، ادارهٔ صحیح جامعه امکان پذیر نیست.

قرآن مجید نیز همین موضوع را در داستان بنی اسرائیل بیان فرموده است؛ آنجا که پیامبر طالوت را به عنوان رهبری و فرماندهی آن ها برگزید و ایشان اعتراض کردند که ما سزاوارتریم؛ چرا که ثروتمندان قوی تری داریم. او در پاسخ اعتراضشان گفت: طالوت از همه شایسته تر است؛ چرا که خدا سهم بیش تری از علم و قدرت به او داده)إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ.((۱)

روشن است که امام(علیه السلام) با بیان این مطلب می خواهد شایستگی خود را نسبت به همه، برای تصدّی امر خلافت اثبات کند؛ زیرا همگان می دانستند او از همه به اصول و فروع اسلام آگاه تر و از همه در امر مدیریت و مبارزه با

۱- بقره، ۲۴۷.

دشمن قوی تر و پایدارتر است... .»(۱)

از آنچه گفته شد، به دست می آید که در آیات و روایات وارده، سه ویژگی اصلی برای کسانی که از سوی پروردگار برای تصدی امور جامعه برگزیده میشوند، وجود دارد: دوری از گناه و ظلم؛ علم و دانایی؛ توانایی و قدرت مدیریت.(۲)

۱- ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ج ۶، ص۵۰۴.

۲- علاوه بر آیات و روایات گفته شده، برخی علما درخصوص شرایط حاکم الهی، به روایات زیر نیز توجه کرده و به آن ها استناد کرده اند: الف. محمدمهدی آصفی، مبانی نظری حکومت اسلامی، ص۸۵، به نقل از الکافی، ج ۸، ص۲۶۴: عیص بن القاسم از امام صادق(علیه السلام) شنید که می فرمودند: «عَلَیْکُمْ بِتَقْوَی اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِکُمْ فَوَ اللهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَیَکُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِیهَا الرَّاعِی فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِی هُوَ فِیهَا یُخْرِجُهُ وَ یَجِی ءُ بِذَلِکَ الرَّجُلِ الَّذِی هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِی کَانَ فِیهَا»؛ (بر شما باد به تقوی از خدایی که یگانه است و شریک ندارد و خود را بپایید! به خدا سوگند که مردی برای رمهٔ گوسفند خود چوپانی می گیرد و چون مردی پیدا کند که به چوپانی گوسفندانش داناتر است، آن را که چوپان اوست، بردارد و آن داناتر را به جای او گذارد [؛ یعنی اگر از من داناتری برای رهبری و شبانی امت بود، خداوند به جای من او را می گماشت].) ب. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲۸۳۱: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «مَا وَلَّتْ أُمَّهٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ یَزَلْ أَمْرُهُمْ یَذْهَبُ سَفَالًا»؛ (امّت کار خود را به مردی واگذار نکرد، درحالی که میانشان داناتر از او هست؛ جز آنکه پیوسته کارشان میل به پستی و زوال دارد.) ج. الاحتجاج، ج ۱، ص۱۵۰: «أَفَیَنْبَغِی أَنْ لَا یَکُونَ الْخَلِیفَهُ عَلَی الْأُمَّهِ إِلَّا أَعْلَمَهُمْ بِکِتَابِ اللهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ وَ قَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ وَ قَالَ تَعَالَی إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ قَالَ ائْتُونِی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه و آله و سلم) مَا وَلَّتْ أُمَّهٌ قَطُّ أَمْرَهَا رَجُلًا وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ یَزَلْ یَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّی یَرْجِعُوا إِلَی مَا تَرَکُوا فَمَا الْوَلَایَهُ غَیْرُ الْإِمَارَهِ.» امیرالمومنین(علیه السلام) فرمودند: «...آیا سزاوار است که خلیفه جز داناترین افراد به قرآن و سنّت باشد؛ همچنان که خداوند فرموده است:]أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ[و نیز فرموده است:]إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ[و نیز:]ائْتُونِی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ[و رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: ‘هیچ امّتی اختیار امور خود را با وجود فرد عالم و دانا به کسی واگذار نکند؛ جز آنکه پیوسته کارشان به انحطاط و تزلزل گذاشته تا هنگامی که خطایشان را جبران کنند’؛ پس آیا ولایت جز همان امارت و حکومت است؟!»

۲. شرایط ولیّ منصوب به شرایط (ولیّ فقیه)

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «حکومت و ولایت بنا به نظر اسـلام مخصوص خدای متعال است و خدای متعال حاکمیت الهی را در بنـدگان برگزیده و پیامبران خود منسـجم فرموده و انبیای الهی هم به حاکمیت الهی ادامه دادند تا دوران ختم نبوت. بعد از وجود مقـدس پیغمبر، ائمـهٔ معصومین(علیهم السـلام) و اولیـاء خـدا ولی الهی بودنـد و همان ولایت الهی در ولایت ائمه(علیهم السـلام) مجسم شد و در دوران غیبت کبری هم به حسب حکم قطعی و صـریح عقل و هم بر حسب ادلهٔ اسـلامی و شرعی این ولایـت و این حـاکمیت مخصوص است به انسان دین شـناس، عادل، بصـیر به اوضاع و احوال زمان؛ یعنی فقیه و عرض کردیم که این سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است و در اینکه امروز شایسته ترین افراد برای حکومت، فقیه جامع الشرایط است علی الاصول بین فِرَق اسـلامی هیـچ گونه اختلافی نیست و همه قبول دارنـد که در هر شـرایطی وقتی که ولیّ منصوب از قبل خـدا نیست، وجود نـدارد؛ یعنی منصوب به شـخص آن کسـی از همه شایسـته تر است که به معیارهای اسـلامی نزدیک تر باشـد یعنی فقیه، جامع الشـرایط، عادل، عالم و مخالف با هوای نفس و بصـیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر؛ یعنی همان چیزی که ما در

قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام این جمهوری به عنوان ولایت فقیه شناختیم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آنجایی که جانشینانِ پیغمبرِ منصوب نیست، آن ها 'فقها' هستند، و آن وقتی که حاکم منصوبِ مِن قِبَلِ الرَّسُول(۲) وجود ندارد، مثل زمان ما که امام منصوبی وجود ندارد که اختلاف بین کسانی که قائل به نصب خلیفه بعد از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هستند و کسانی که قائل به عدم نصب هستند، امروز دیگر آن اختلاف در پیداکردن حاکم اسلامی معنی ندارد؛ چون علی ای حال چه قائل به نصب باشیم، چه نباشیم، امروز آن حاکم منصوب و امام با آن معیارها وجود ندارد، باید برویم سراغ معیار؛ کدام معیارها هست که می تواند حاکم با داشتن بر مردم حکومت کند 'من قِبَل اللَّه'، و حکّام اسلامی آن شأن را باید داشته باشند؟ باید خودش تهذیب شده باشد؛ اعتبار علم و عدالت در حاکم اسلامی از اینجاست.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «حکومت یک امر بی ملاک و بی مناط نیست؛ مثل اینکه بر حسب شانس و اقبال، یک نفر بیاید زمام امور مردم را در هر رده ای از رده ها برعهده گیرد؛ بلکه تابع

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۷اسفند۶۶.

۲- حاکمی که از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نصب شده باشد.

۳- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۷دی۶۳.

معیارهاست و مهم ترین کار این است که این معیارها رعایت شود؛ البته امکان خطا و اشتباه، هم در تشخیص و هم در عملکرد کسانی که تشخیص درستی نسبت به آن ها داده شده، همیشه متصور است؛ بنابراین ما از کسی انتظار عصمت نداریم؛ لیکن اسلام در باب گزینش حاکمان در هر رده ای از رده ها، چه رده های بالا که سیاست های کلان، کارهای بزرگ و ادارهٔ امور کلی کشور در دست آن هاست چه رده های متوسط و پایین، معیارها و شرایطی گذاردهاست و آنچه بر عهدهٔ ماست، این است که این معیارها به طور کامل رعایت شود.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اصل تز ولایت فقیه که این را ما از روایات، از قرآن استنباط می کنیم، استناد به کلمات فقها می کنیم، این معنایش این است که این موضوع در شرع تثبیت شده، بیان شده، یک حکم شرعی است. شارع مقدس معیارها را بیان کرده... این مرحلهٔ تعیین معیارها برای حاکم است؛ باید عالم باشد، باید فقیه باشد، باید عادل باشد و... این ها را از شرع ما می گیریم.»(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۳اسفند۸۱.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۵بهمن۷۶.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «درحقیقت یک حاکم اسلامی خوب، شخصیتش دارای سه بُعد است. یکی از این سه بُعد که اهمیت آن کمتر از آن های دیگر هم نیست، خصلت های اخلاقی و برجستگی اخلاقی و عملی است. آن دو بُعد دیگر، یکی دانستن است؛ فکر درست، اندیشهٔ درست و دوم توانستن؛ تدبیر و ادارهٔ صحیح به کاربردن، قوّت و قدرت ادارهٔ آن کاری که به او واگذار شده را داشتن. اگر آن دو رکن باشد، اما اخلاق و خودسازی و ملکات حسنه و انسانی در انسان، در آن شخص مسئول نباشد، آن دو خصوصیت، نه فقط فایده ای به حال جامعه نخواهد داشت، بلکه ضرر هم خواهد کرد. یک زمامدار قدرتمند و عاقل و متفکر، اگر امین نباشد، اگر دچار خودخواهی و غرور باشد، اگر هوا و هوس و تمایلات نفسانی بر اعمال او و رفتار او غالب باشد، اگر همه چیز را در جامعه و در دست مردم، برای خود بخواهد، هرچه این آدم با تدبیرتر و عاقل تر باشد، خطرش برای جامعه بیشتر است. اخلاق خوب آن چیزی است که اگر در یک مسئول در نظام اسلامی وجود داشت، آن وقت توانایی های فکری و توانایی های عملی هم به درد می خورد.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آنچه به صورت اصلی به عنوان شرایط اصلی برای مجری امور جامعه، [یعنی]

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی(مدظله العالی)، ۱۱آبان۶۳.

اداره کننـدهٔ امور جـامعه بر مبنـای تفکر اسـلام لازم است، همین دو صـفت است، یعنی فقـاهت و عـدالت. فقیه باشـد، دین را بشـناسد و عادل باشد، اشـتباه نکند؛ البته فقیه عادل اگر بخواهد جامعه را درست اداره کند باید قدرت تدبیر و ادارهٔ امور را هم داشـته باشد. اگر بخواهد جامعه را از لغزش در پرتگاه ها نجات بدهد باید عالَم شناس و جریان شناس و مردم شناس هم باشد، دارای حکمت سیاسی هم باید باشد؛ مبنا آن دو صفت است، این صفات هم در کنار آن دو صفت جزو لوازم است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ضـابطه هـای رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسـی امام بزرگوار ما، ضابطه های دینی است؛ مثل ضابطهٔ کشورهای سرمایه داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آن ها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشـان انتخـاب می کننـد؛ اما ضوابط آن ها این است: جزو فلان بانـد قدرتمنـد و ثروتمنـد بودن که اگر خارج از آن باند باشـند، ضابطه را ندارنـد. در مکتب سیاسـی اسـلام، ضابطه، این ها نیست؛ ضابطه، ضابطهٔ معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت.

علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ این ها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام.

کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته است، اگر یکی از این ضابطه ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه ها شود، چنانچه همهٔ مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد.»(۱)

۱.۲. علم و فقاهت

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «در زمان حاضر که قرار است همان ولایت منتقل بشود به یک انسانی، چه کسی مقدم است؟ چه کسی شایسته تر است؟ چه کسی اطمینان و اعتمادبرانگیزتر است؟ آیا آن کسی که اصلاً اسلام را نمی شناسد، دین را نمی شناسد، با قرآن آشنا نیست؟! احیاناً اعتقادی به قرآن یا به خدای قرآن و آورندهٔ قرآن ندارد؟ آیا او بیاید و زمام امور مسلمین را برعهده بگیرد یا انسانی که واقف به قرآن است، عالم به قرآن است؛ مسلط به دین است، آگاه از احکام ماست و می تواند احکام اسلامی را بدون اینکه از دیگری تقلید کند و سئوال کند، خودش از منابع اسلامی به دست بیاورد و استنباط کند؟ خب! طبیعی است که این دومی مقدم است.»(۲)

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۳.
۲- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «به عنوان اجرا کنندۀ این احکام در جامعه آن کسی از همه مناسب تر و شایسته تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد: اوّل اینکه این احکام را، شریعت اسلام را، فقه اسلام را از همه بهتر بداند، تسلط و احاطۀ کامل به احکام الهی و قوانین الهی داشته باشد.

...مطلبی که به صورت اصولی باید مورد توجه باشد، این است که ولایت فقیه یعنی حکومت آن آگاه به دین. حکومت و تسلط آن کسی که دین را می شناسد و دارای عدالت نیز هست.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «آن کسانی در رأس حکومت قرار بگیرند که خلفاءالله باشند. چه کسی می تواند خلیفه الله باشد؟ ساده ترین شرط خلافت الهی دو چیز است، این کمترینش است که دیگر از این کمتر نمی شود؛ اول علم به احکام الهی، دوم تقوا در حدی که او را از گناه بر کنار بداند که ما تعبیر می کنیم از او به عدالت. پس علم و عدالت شرط اول این است که یک حاکمی بخواهد نیابت از طرف پروردگار بکند و خلافت از طرف پروردگار بکند. این همان معنای ولایت فقیهی است که ما می گوییم. در معنای ولایت فقیه... بین هیچ فقیهی که با اسلام آشناست در معنای ولایت فقیه اختلافی نباید

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

باشد، حالا اسمش را ممکن است ما بگذاریم ولایت فقیه، در کدام فقه یا کدام مذهب دیگر اسم دیگری برایش می گذارند؟ بحث سر اسماء ما نداریم؛ ولایت فقیه یعنی حاکمیت کسی که دین را می شناسد؛ عالم به دین است. می تواند احکام الهی را از کتاب و سنّت درک کند؛ این فقیه است. ما می گوییم این ها باید حاکم باشند؛ ما می گوییم فَسَقه و فَجَره و جَهَلهٔ به دین نمی توانند حاکم باشند؛ این معنای ولایت فقیه است. این ایدهٔ ولایت فقیه است که امروز در بین فقهای شیعه رایج است و قبول دارند و بنای نظام جمهوری اسلامی ما هم بر همین است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اولاً در باب شرایط این رهبری که فرمودند: 'أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ الله فِیه'،(۲) این اعلم، اعلمیّت به فروعِ کم اهمیتِ فقهی نیست؛ مسئلهٔ دماء ثلاثه و لباس مشکوک و فروع علم اجمالی و از این قبیل نیست که اگرچه ازلحاظِ علمی و فنی و صناعتی ممکن است که وقت زیادی را ببرد و فنّانین را به خود مشغول کند و احیاناً وسیلهٔ امتحان قرار بگیرد که آیا کسی فنون فقاهت را وارد است یا نه، اما اهمیت صد مسئله و صدها مسئله از آن قبیل، به قدر اهمیت مباحثی در فقه اسلام

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در جمع علمای شیعه و سنی ایرانشهر، ۹اردیبهشت۶۵.

۲- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۳: «در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد.»

که مربوط به رهبری است، نمی شود. رهبری ناظر به مسائل کلی عالم اسلام است؛ راجع به ادارهٔ کلی جامعهٔ اسلامی است و اگر چنانچه بخواهیم این را درست مشخص بکنیم، ناظر است به جهات صحیحی که یک جامعه و یک دولت بایستی به آن جهات متوجه بشوند و آن را بپیمایند.»(۱)

حکومت اسلام، حکومت قانون است. حاکم که اجراکنندهٔ این قانون است، باید از قانون الهی آگاهی داشته باشد... و علت آن روشن است؛ زیرا باید حلال و حرام را به خوبی تشخیص دهد تا در اجرا، مرتکب خلاف نشود.

دراینباره امام خمینی(رحمه الله علیه) می فرماید: «چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، برای زمامدار، علم به قوانین لازم می باشد؛ چنان که در روایت آمده است، نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همهٔ افراد، هر شغل یا وظیفه یا مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد؛ منتهی حاکم به خاطر عظمت مسئولیت، لازم است آگاهی علمی بیشتری داشته باشد؛ تا آنجا که می گوید: حاکم و خلیفه اولاً ـ باید احکام اسلام را بداند؛ یعنی قانون دان باشد و ثانیاً عدالت داشته، از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی، حکومت قانون است؛ نه خودسری و نه حکومت

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۸دی۷۲.

اشخاص بر مردم. اگر زمامدار، مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست.»(۱)

«اگر بگوییم حکومت اسلامی درصورت عدمِ امکان دسترسی به امام معصوم(علیه السلام)، از شئون فقیه عادل است، دراین صورت، حاکم باید فقیه باشد...؛ چنان که حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) در ضمن خطابهٔ آتشین خود در «مِنا» فرمود: «مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللهِ الْأُمَنَاءِ عَلَی حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ...»؛(۲) اجرای امور و اجرای احکام را خداوند به دست عالمان دین و امینان حلال و حرام خود داده است.

همچنین خطاب به اهل کوفه فرمود: «فَلَعَمْرِی مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاکِمُ بِالْکِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِینِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَی ذَلِکَ لِلَّهِ وَ السَّلَامُ»؛(۳) سوگند به جانم! امام کسی است که مطابق کتاب خدا حکم نماید و به عدالت رفتار کند و پای بند دین باشد و نفس خود را در مقابل خدا مسئول شمارد.

معلوم است، قیام به قسط و حکم به کتاب خدا، بدون اطلاع از قانون اسلام یا اجتهاد، امکان پذیر نیست.»(۴)

«اسلام، یک مجموعهٔ منسجم است؛ به گونه ای که دیانت آن، عین سیاست است و سیاست آن، عین دیانتش می باشد و فهم

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، حکومت اسلامی، ص۵۹و ۶۰.

۲- تحف العقول، ص۱۷۲.

۳- الارشاد، ج۲، ص۳۹.

۴- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص۲۴۴تا۲۴۶.

درست و کاملِ ره آورد وحی، زمانی صورت می گیرد که فقیه، به همۀ ابعاد آن آگاه باشد و ازاین رو، اسلام شناسِ واقعی، کسی است که در همۀ اصول و فروع، در عبادات و عقود و احکام و ایقاعات و سیاست اسلامی مجتهد باشد؛ بنابراین، کسی که در تحلیل همۀ معارف دین، اجتهاد مطلق ندارد و به اصطلاح، 'مجتهد مطلق ' نیست؛ بلکه 'مجتهد متجزّی ' است، صلاحیت ولایت بر جامعۀ اسلامی و ادارۀ آن را ندارد و همچنین فقیهی که ابعاد سیاسی اسلام را خوب نفهمیده است، توان چنین مسئولیت عظیمی را نمی تواند داشته باشد.

فقیه حاکم بر نظام اسلامی که در عصر غیبت، مجری و حافظ و مبیّن قرآن است، باید به تمام جوانب آن آگاه باشد. او باید علاوه بر شناخت احکام و معارف قرآن کریم دربارۀ انسان و جامعۀ اسلامی، روایات رسیده از عترت(علیهم السلام) را نیز به خوبی بررسی نماید و به شناختی کامل و جامع از احکام اسلام برسد. اگر شخصی، برخی از مسائل اسلامی برایش حل نشده و خود نمی تواند آن ها را عمیقاً بررسی نماید، او ولیّ مسلمین نیست؛ یعنی نه 'مرجع فتوا' است و نه 'مصدر ولایت '؛ نه می تواند فتوا بدهد و نه می تواند اسلام را به اجرا درآورد.

فقیهی که شعاع عملش، هم دوش شعاع فقه باشد و بتواند مسائل جدید و مستحدثۀ مسلمین را حل کند و آن ها را بر اصول و فروع دین تطبیق دهد، او 'مجتهد مطلقی' است

که در صورت واجد بودن شرایط دیگر، می تواند مسئولیت ولایت و مدیریت جامعهٔ اسلامی را بپذیرد و از عهدهٔ آن برآید.»(۱)

فقاهت، اوّلین شرط احراز مقام ولایت در حکومت اسلامی است؛ زیرا چنان که گذشت، اصل اوّلی در اسلام، حرمت ولایت احدی بر دیگری است؛ مگر شخصی که با دلیل از این اصل خارج شده باشد که او همان فقیه عادل است.

از مرحوم آیت الله بروجردی نقل کردیم که در درس خود فرموده بودند: «موقعیت در عصر معصومین(علیهم السلام) پس از نهی از مراجعه به طاغوت و منع از تمایل و کمک به آنان، آن بود که حتماً باید سؤال کنند که درصورت عدم دسترسی به شما، باید به چه کسی مراجعه کنیم؟ و حتماً آن بزرگواران، فقیه مجتهد عادل را نصب کرده اند؛ زیرا هیچ یک از علما، به ولایت غیرفقیه معتقد نیست؛ یعنی خارج از ذائقهٔ مکتب الهی اسلام است.»(۲)

مرحوم نراقی روایات بسیاری مانند: «الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُل،(۳) نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا،(۴) خَیْرُ خَلْقِ الله بَعْدِ أئمهِ الهُدی فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ الله»(۵) را نقل و فرموده است: «مسلم است این گونه تعبیرات دربارهٔ افرادی

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۳۷.

۲- البدر الزهراء، تقریرات درس خارج آیت الله بروجردی(رحمه الله علیه)، ص۵۱و۵۲.

۳- الکافی، ج ۱، ص۴۶.

۴- الکافی، ج ۱، ص۶۷.

۵- الکافی، ج ۱، ص۶۷.

عـادی و غیرمطلع بر ذائقـهٔ فقـاهت و کلمـات حضـرات معصـومین(علیهـم السـلام) ممکن نیست؛ به دیگر بیـان، بایـد چنـان از سرچشـمهٔ علوم و تقوای اهل بیت(علیهم السـلام) استفاده کرده باشد که خود تمثُّلی از معدن و منبع فقاهت باشد و ذهن معتدل اِبا دارد که این چنین تعبیرات فوق العاده بر کسانی منطبق باشد که مسائل را به طور تقلید فرا گرفته اند.»(۱)

آیا اعلمیّت برای ولی فقیه شرط است؟

«مسـئلهٔ اعلمیّت در موضوعِ 'حکومت و ولاـیت'، غیر از اعلمیّت در باب 'اجتهاد و تقلیـد' است. اعلمیّت در اجتهاد و تقلیـد، به معنی آن است که فقیهِ صاحب فتوا، بتوانـد بهتر از همهٔ مجتهدان، احکام شـرعی را از روی ادلّهٔ تفصـیلی آن، اسـتنباط کند. اما اعلمیّت در حکومت، فقـط منحصـر به قـدرت و توانایی ذهن در اسـتنباط احکام نمی باشـد؛ بلکه فقیهِ صاحب ولایت، بایـد از بینش عمیق اجتماعی و سیاسی برخوردار بوده، آگاهی فراوان بر حوادث مختلف داشته باشد.»(۲)

«آنچه در این مسـئله می توان گفت آن است که شـرط اعلمیّت باید از باب تعدّد، مطلوب باشد؛ بدان معنا که اگر فردی یافت شود که جمیع شرایط رهبری، از حذاقت و درایت گرفته تا آگاهی بر شرایط پیچیدهٔ سیاست ها

۱- حسن مدوحی، حکمت حکومت فقیه، ص۲۰۷و۲۰۸.

۲- سیدکاظم حائری، بنیان حکومت در اسلام، ص۱۸۶.

را واجد باشد و علاوه بر آن اعلم هم باشد، قطعاً رهبری در او متعیّن گردیده و تصدّی آن برای دیگری جایز نیست.

ولی اگر این شرایط فوق العاده، نظیر عارف بودن به زمان و دارای درایت سیاسی و اطلاعات بسیار بر مسائل پیچیدهٔ زمان که شاید در دهه های قبل لازم نبود؛ امروزه در اَعلم یافت نشود، تصدّی اعلم برای ولایت و حکومت، غیرمعقول است و قطعاً جایز نیست؛ زیرا نظام سیاسیِ عالَم و مدیریت در آن، به شّدت در این عصر پیچیده است و در این عصر، کسانی نقشه های استعماری برای ملل جهان، به ویژه جهان سوّم را طراحی می کنند که اطلاعات وسیعی در زمینه های احوال مختلف جهان و مردم دارند؛ مانند آگاهی از وضعیت جغرافیایی منطقه ها، وضعیّت تاریخی، اطلاع از معادن و ثروت های ملی در سرزمین های مختلف که جملگی در تصمیم گیری های آنان دخیل است.

امروزه نیز پیشرفت علم جامعه شناسی و روانشناسی به معنای وسیع آن، توانایی خاصی به نظام تبلیغاتی و دستگاه های سیاسی آنان داده است که از ترفندهای خاصی برای رسیدن به مقاصد خود بهره گیرند.

آنان در برخوردها و نشستها، با به کارگیری فنون خاص خود، میزان توانایی های مسئولان و احیاناً نقاط قوت و ضعف آنان را حدس می زنند و نقشهٔ نفوذ خائنانهٔ خود را برحسبِ

خصوصیّات او پی ریزی می کنند و گذشته از همهٔ این امور، پیشرفت علوم و تکنولوژی و دردست داشتن توانایی نظامی و دراختیارداشتن اقتصاد و بازار جهان بر حساسیّت زمان می افزاید. به کارگیری دستگاه های سرّی و جاسوسی با حیله ها و تزویرهای سیاسی نیز مسئله ای است که مشکل مدیریت بر جوامع درحال رشد را چند برابر می کند؛ لذا ولیّ فقیه باید گذشته از اطلاع وسیع بر فقه و داشتن ملکهٔ اجتهاد، فردی باشد که شخصیت او رشد یافته و بر زوایای وضعیت سیاسی و جغرافیایی جهان اطلاع داشته باشد تا بتواند از نظام اقتصادی و مرز قدرت ها، نفوذ و تقشه های آنان مطلع شده و جاذبه های تصنّعی و دروغین آنان را خنثی کند.

اگر اَعلمِ زمان، واجد چنین شرایطی باشد، موهبتی است الهی که همگان از شکر آن عاجزند و در غیر این صورت، مسئله را باید به طور تعدّد مطلوب عنوان کرد که اگر شرایط فوق در اَعلمِ زمان بود، او متعیّن است و در غیر آن، باید به مجتهدی روی آورد که بتواند در شرایط حسّاس و درصورت برخورد با مشکلات، ملت را رهبری کند.

امروزه استعمارگران با استفاده از شیوه های جدید استعماری، در زمینه های مختلف، برای ملل مستقل، مشکلاتی ایجاد می کنند که رهبر باید ملت را از آن مشکلات برهاند و چون زعامت و ولایت، در اسلام از احکام اوّلیه بوده و قابلِ تعطیل نیست، درصورت نبودن اعلمی

که این شرایط را دارا باشد، باید به دنبال فرد مجتهدی رفت که در استنباط احکام توانا بوده و شرایط زعامت را دارا باشد و هرگز از چهارچوب فقه تجاوز نکند و تصمیم گیری او برحسبِ معیارهای کتاب و سنّت و عقل باشد.

در این صورت، تبعیّت از او بر جمیع مسلمانان واجب است و احدی حق تخلّف از دستورات او را ندارد و در زمینهٔ تشخیص های دقیق سیاسی او و نظام حکومتی که جملگی تحت ضوابط کتاب و سنت است تقلید از او واجب است.»(۱)

تفاوت اعلمیّت در ولی فقیه با اعلمیّت در مرجع تقلید

«محور اصلی برتری علمی و اعلمیّت، 'دین شناسی' است و اعلم به کسی گفته می شود که در فهم دین و قانون شریعت، برتر از دیگران باشد. در برخی از روایات، تعبیر به 'افقه فی الدین'، 'اعلم بکتاب الله و سنه نبیه'، 'اعلم فی الاحادیث' و 'افقه فی الحدیث' دیده می شود. ازاین رو، برتری در علوم و فنون دیگر و امتیاز در دانش های گوناگون عقلی و تجربی، مانند ریاضیات، فیزیک و فلسفه، از حریم این ملاک و ترجیح بدان خارج است.

محقق نراقی تفسیرهای هفت گانه ای برای اعلمیّت در دین و شریعت، ذکر نموده است که درحقیقت، ابعاد گوناگون اعلمیّت را تشکیل داده و مجموعاً 'اعلمیّت مطلق' را به وجود می آورد:

۱- حسن ممدوحی، حکمت حکومت فقیه، ص۲۱۳تا۲۱۵.

الف. احاطهٔ بیشتر بر مسائل دین و احادیث؛

ب. درک قوی تر، دقت نظر بیشتر و تحلیل و بررسی عمیق تر در آن ها؛

ج. مهارت زیادتر در استخراج فروع از منابع و بازگرداندن جزئیات به قواعد کلی؛

د. آگاهی بیشتر به اعتبار احادیث و شناخت اسناد آن ها و اطلاع از نارسایی های آن ها؛

ه.. اطلاع بیشتر بر مقدمات فهم صحیح متون؛ ازقبیل ادبیات؛

و. توازن و تعادل علمی و ذوق علمی بهتر در درک مسائل دین؛

ز. آگاهی بیشتر به آرای فقها، موارد اجماع و اقوال فقهای عامه.»(۱)

«با جمع بودن امتیازات فوق، اعلمیّت به مرحلهٔ عالیِ خود می رسد و فقیهی که از این برتری ها برخوردار باشد، بر دیگران ترجیح می یابد؛ ولی از آنجا که چنین جامعیّتی دریک فرد، کمتر اتفاق می افتد؛ لذا فقها برای ترجیح، بر عناصری که تأثیر بیشتری در فهم بهتر شریعت دارد، انگشت می گذارند؛ یعنی آشنایی بیشتر با قواعد و مدارک فقهی مسئله، اطلاع بیشتر به اشباه و نظایر مسئله و آگاهی کامل تر به روایات و درک بهتر آنان.»(۲)

البته چنین تحلیل هایی از اعلمیّت، ناظر به شرایط مُفتی(۳) است و با درنظرگرفتن آن ها،

۱- محقق نراقی، مستند الشیعه، ج۲، ص۵۲۲.

۲- سیدمحمد کاظم یزدی، العروه الوثقی، بحث تقلید، مسئلهٔ ۱۷.

۳- فتوا دهنده.

فقیهِ فتوا دهنـده، از اسـتنباط بهـتر و قوی تری برخوردار بوده و درنـتیجه، نظریـۀ فقهی اش، اعتبـار بیشتری خواهـد داشت؛ ولی اعلمیّت در فقیهی که رهـبری و ولاـیت را برعهـده دارد، ویژگی هـای بیشتری را می طلبـد؛ زیرا در رهبری، علاـوه بر آگـاهی عمیق و اجتهـادی از قوانین، احـاطه بر رویـدادها و موضوعـات و حوادث نیز لاـزم است و البته آگاهی بهتر و عمیقتر از قانون و شریعت، الزاماً به آگاهی بهتر از کیفیت اجرای شریعت نمیانجامد.

ازاین رو، شرط اعلمیّت در رهبری، دارای دو بُعد است:

الف. اعلمیّت در فهم دین و درک شریعت (افقه بودن)؛

ب. اعلمیّت در تشخیص موضوعات و شناخت رویدادها (ابصربودن).

ازاین جهت، ولایت و رهبری جامعه، مانند قضاوت است که علاوه بر خوب فهمیدن قانون، به خوب تطبیق دادن آن بر حوادث نیز نیـاز دارد؛ نـهماننـد اِفتـا و مرجعیّت که چـون عینیّت بخشـیدن به قـانون و عملی کردن فتـوا، خـارج از مسئولیت آن است؛ استنباط بهتر از منابع فقهی برای آن کافی است.

حضرت علی(علیه السلام) به استاندار خود، مالک اشتر دستور می دهد که شایسته ترین فرد را برای داوری انتخاب کند؛ سپس حضرت، ملاک های برتری و افضل بودن را بر می شمارد. بخشی از این امتیازات، به کمالات نفسانی و

بخشی دیگر به قدرت علمی و فکری قاضی در دو بُعد حکم شناسی و موضوع شناسی، مربوط است.

ایشان میفرمایند: «برای قضاوت و داوری بین مردم، بهترین رعیّت را اختیار کن؛ کسی که کارها به او سخت نیاید و نزاع کنندگان، قدرت تحمیل رأی خود را به او نداشته باشند... در تلاش برای آشکارنمودن جریانات، از همه بردبارتر، و با روشن شدن حکم، از همه بنده تر باشد...؛ چنین کسانی اندک اند.»(۱)

«در روایاتی که از برتری و امتیاز علمی حاکم اسلامی، سخن به میان آمده، به هر دو بعد اشاره شده است؛ زیرا تعبیر 'افقه' و 'اعلم به کتاب و سنّت' در برخی از روایات، شرط داناتربودن به احکام الهی را می فهماند و تعبیر کلی 'اعلم' در برخی دیگر، برتری در شناخت رخدادها و موضوعات را نیز در برمی گیرد، به ویژه که امام صادق(علیه السلام) به ارتکاز عقلانی خودِ مردم در سپردن کارهایشان به دست اعلم استناد می نماید که با یافتن چوپان داناتر، چوپان خود را عوض کرده و گوسفندان را به اعلم می سپارند.»(۲)

«پُر واضح است که در این مثال نیز صاحب حیوان، همان گونه که به دانش بیشتر چوپان در اطلاع از قواعد و ضوابط نگهداری و

۱- نهج البلاغه، نامۀ۵۳.

۲- وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۳۵: صحیحۀ عیص بن قاسم.

به چرابردن گوسفندان توجه دارد؛ همچنین به آگاهی بیشتر او از چراگاه ها و مراتع منطقه و نیز تجربه بیشتر در برخورد با خطرات و حوادث نیز توجه می نماید.

ازاین رو، در الگوی ایده آل رهبری، از هیچ یک از این دو بُعد نمی توان غفلت نمود و آنان که اعلمیّت را در بُعد اول، منحصر ساخته و آن را مترادف با «افقه بودن» شمرده، و نیز کسانی که تنها بُعد دوّم را لازم شمرده اند، مسئله را به صورت همه جانبه ارزیابی نکرده اند.»(۱)

۱- در جلسات شوارى بازنگرى قانون اساسى، دربارهٔ این موضوع بحث شد که نمونه ای از اظهارات آنان را به اختصار نقل می کنیم: آیت الله امینی: «در رهبر، اعلم بودن شرط هست یا نه؟ تعدادی روایت یادداشت کرده ام که در بعضی «اعلم بامر الله فیه» ذکر شده؛ یعنی اعلم به مسائل و احکام فقه و در بعضی «اعلم الناس» که این تعبیر با اعلم بودن در امور اجتماعی هم می سازد و صراحت در افقهیّت ندارد و در بعضی هم اعلم به کتاب و افقه در دین آمده. به هرحال، این موضوع هست که رهبر باید اعلم باشد؛ افقه باشد. ...چهارده روایت دربارهٔ شرط اعلمیّت داریم که بعضی صحیحه و بعضی موثقه هستند و در آن ها تصریح شده، کسی برای زمامداری صلاحیت دارد که اعلم باشد؛ البته اعلم در کلیهٔ مسائل؛ مسائل فقهی، مسائل حکومتی و تشخیص موضوعات.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۱۷۷) آیت الله محمدی گیلانی: «اعلم، در روایاتی که آمده، این طور نیست که به معنای اعلم در ریزه کاری های فقه بگیریم. یک کسی ممکن است خیلی ریزه کاری های فقهی را بداند؛ اما یک حوزهٔ پانصدنفری را علم تدبیر و ادارهٔ آن را نداشته باشد. این گونه اعلم بودن را برای زعامت و ولایت نمی توان از روایات اعلم استفاده کرد.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۲۵۶) آیت الله مؤمن: «ازنظر شرعی روایات متعددی داریم؛ درصورتی که اعلمی در جامعه وجود داشته باشد، غیرِاعلم نمی تواند رهبری داشته باشد؛ البته اعلمیّت را صِرف اعلمیّت در مسائل فقهی و استنباط احکام نمی دانیم؛ بلکه هم در استنباط احکام و هم در شناخت موضوعات، باید قوی تر از دیگران باشد.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۶۴۶) آیت الله آذری: «در روایت عیص بن قاسم، شرط اعلم بودن آمده که هم جنبهٔ تئوری ها و احکام فقهی را می گیرد و هم شامل جنبهٔ مدیریت می شود؛ یعنی هر دو جنبه، از کلمهٔ اعلمیّت استفاده می شود و چون شرع، اعلم را مقدم داشته، خبرگان حق ندارند غیرِاعلم را ترجیح دهند.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۱۲۵۱) آیت الله مؤمن: «در باب مرجع تقلید ممکن است بگوییم دلیلی بر شرط اعلم بودن نداریم، جز بنای عقلا؛ ولیکن در مسألهٔ رهبری جامعهٔ اسلامی، روایتی داریم که ازطریق شیعه و سنی مستفیض است که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده و صحیحهٔ عبدالکریم بن عتبه و صحیحهٔ عیص بن قاسم را داریم و اعلم در این صحیحه، یعنی هم ازنظر تئوری خوب بفهمد، هم در عمل خوب اداره بکند؛ هر دو جنبه، معتبر است. اگر کسی نتواند اداره کند، مسلماً او ولایت ندارد. کسی که فقط اعلم به فقه باشد، به حسبِ روایات، ولایت ندارد. ولایت مال کسی است که هم فقیه باشد، هم مدیریت داشته باشد.» (مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ص۱۲۵۵و ۱۲۸۵)

«فتاوا و نظرات فقهی فقها نیز نشان دهندهٔ آن است که آنان در احالهٔ امور اجتماعی به فقیه، به «ابصربودن» او نیز تأکید داشته اند و چون چنین امتیازی را در او سراغ داشته و او را در شناخت مصلحت جامعه و آگاهی به امور اجتماعی، هوشیارتر می دیدند، مسئولیت های اجتماعی را متوجه او می دانستند؛ مثلاً اگر فقیه را در عصر غیبت، شایستهٔ جمع آوری و به مصرف رساندن زکات دانسته اند، به این دلیل استناد کرده اند که او به موارد صرف آن، ابصر است؛ یعنی چون نیازهای جامعه را بهتر می شناسد، به شکل بهتر و مفیدتری از این بودجه عمومی استفاده نموده و در بهترین موارد و لازم ترین امور، هزینه می نماید.»(۱)

«روشن است که این تعلیل، در لیاقت و

۱- شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص۱۵۳: محقق حلی می گوید: «...دفعت الی الفقیه المأمون من الامامیه فانه ابصر بمواقعها؛ واجب است زکات به فقیه امامی (شیعه) که امانت دار است پرداخت شود؛ به خاطراینکه او به مکان های استفادهٔ آن بیناتر است.» المقنعه، ص۲۵۲: شیخ مفید می نویسد: «وجب حملها الی الفقها المامونین من اهل ولایته لان الفقیه اعرف بمواضعها...؛ واجب است زکات به فقهای امانت دار از شیعیان پرداخت شود؛ چون فقیه به مواضع مصرف آن آگاه تر است.» المهذب البارع، ج۱، ص ۱۷۵: قاضی بن براج: «...کان علیه حملها الی فقهاء الشیعه لیصلها فی مواضعها لانهم اعرف بذلک؛ بر مکلف واجب است که زکات را به فقهاء شیعه بپردازد تا اینکه فقها آن را در مواضع خودش استفاده کنند؛ چون فقها به مواضع آگاه ترند.»

شایستگی فقیه، برای دراختیار داشتن بودجهٔ عمومی بیت المال، بر این فرض بنا نهاده شده است که فقیه از دیگران ابصر است و به مصالح جامعه، آگاهی بیشتری دارد. براساس چنین تعلیل و تحلیلی، برای آنکه فقیه، در کلیهٔ امور اجتماعی، دخالت و حضور داشته باشد، ضرورتاً باید از این شرط، بهرهٔ بیشتری برده و در ابعاد وسیع تری ابصر باشد؛ زیرا نمی توان ادعا کرد که برای دخالت در به مصرف رساندن اموال بیت المال، ابصر بودن شرط است؛ ولی برای فرماندهی جنگ یا اعلام صلح یا مورد عفو قرار دادن مجرمان و... ابصرِ به مصلحت جامعه بودن، نیاز نیست.

ازاین رو، در این گونه موارد، بر اساس چنین مبنایی، اگر بینش اجتماعی فقیه، برتر از دیگران نبوده و مسائل جامعه را بهتر درک نکند، ملاکی برای تصدّی و دخالت او وجود نخواهد داشت.(۱)» (۲)

حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه) نیز بصیرت سیاسی و شناخت نسبت به اوضاع سیاست جهانی را یکی از عناصر دخیل در اجتهاد در شرایط امروز دانسته، می نویسند: «مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابلِ قبول نیست

۱- سیداحمد خونساری، جامع المدارک، ج۲، ص۸۱ : «یجب دفع الزّکاه إلی الامام(علیه السلام) إذا طلبها و یقبل قول المالک لو ادّعی الإخراج و لو بادر المالک بإخراجها أجزأته و یستحبّ دفعها إلی الامام(علیه السلام) و مع فقده إلی الفقیه المأمون من الامامیّه لأنّه أبصر بمواقعها.»

۲- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۳۲۵تا۳۲۸.

که مرجع و مجتهدش بگوید، من در مسائل سیاسی اظهارنظر نمی کنم. آشنایی به روش برخورد با حیله ها و تزویرهای فرهنگ حاکم برجهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم برجهان، شناخت سیاست ها و حتی سیاسیون و فرمول های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوّت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیزم که درحقیقت استراتژی حکومت برجهان را ترسیم می کنند، از ویژگی های یک مجتهد جامع است.

یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعهٔ بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که درخور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبّر باشد.

حکومت درنظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهندهٔ جنبهٔ عملی فقه دربرخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است؛ فقه، تئوری واقعی و کامل ادارهٔ انسان از گهواره تا گور است.»(۱)

صلاحیت علمی، شرط لازم؛ نه کافی

شهید آیت الله مرتضی مطهری(رحمه الله علیه) دراین باره میفرمایند: «در رهبری جامعهٔ اسلامی، آگاهی عمیق به قوانین شریعت، یک شرط

۱- صحیفهٔ نور، ج۲۱، ص۹۸.

بنیادین شمرده می شود؛ ولی این به معنای نادیده انگاشتن یا کم اهمیت تلقی نمودن شرایطِ لازمِ دیگر نیست. متأسفانه براساس یک بینش سطحی، فقاهت و ولایت، از یکدیگر تفکیک ناپذیر شمرده می شوند؛ درنتیجه، هرکس که ازنظر علمی، به مرتبهٔ اجتهاد و فقاهت برسد، به عنوان ولی امر مسلمانان، و زمامدار جامعه می تواند مطرح باشد.

این پندار از آنجا ناشی می شود که از یک سو، جایگاه و نقش رهبری اجتماعی، مورد غفلت قرار می گیرد و از سوی دیگر، به متون اسلامی که با ظرافت و تیزبینی، شرایط رهبری را تبیین نموده است، اعتنا نمی شود و این دو عامل، خود زمینه ساز بروز یک سلسله مشکلات اجتماعی در سطح رهبری جامعه و نیز پویایی و خلاقیت نیروهای اسلامی می گردد.

مطلبی که مسخره است و از بی خبری مردم، حکایت می کند، این است که هرکس که مدتی فقه و اصول خواند و اطلاعات محدودی در همین زمینه کسب کرد و رساله ای نوشت، فوراً مریدها می نویسند: 'رهبر عالی قدر مذهب تشیع'. به همین دلیل، مسئلهٔ 'مرجع' به جای 'رهبر' یکی از اساسی ترین مشکلات جهان شیعه است. نیروهای شیعه را همین نقطهٔ جمود، جامد کرده که جامعه ما مراجع را که حداکثر صلاح آن ها، صلاحیت در ابلاغ فقه است، به جای رهبر میگیرند... .»(۱)

۱- مرتضی مطهری(رحمه الله علیه)، امامت و رهبری، ص۲۲۸و۲۲۹.

صلاحیت علمی معتبر در ادارهٔ جامعه، در بیان فقهای بزرگ شیعه

«هرچنـد این فکر عامیانـهٔ 'کـافی دانسـتن فقاهت برای رهبری'، در دوره های اخیر، از رواج و اعتبار برخوردار بوده است، ولی ازنظر فقه شیعه، در طول تاریخ خود، این برداشت، هیچ گونه پشتوانهٔ علمی نداشته و مورد قبول و تأیید قرار نگرفته است.

شیـخ مفیـد(رحمه الله علیه) (فقیه بزرگ قرن چهـارم) که در رتبـهٔ نخست فقیهان و متکلمان شـیعه قرار دارد، ولایت را شایسـتهٔ فقیهی از مذهب حق می داند که دارای رأی، عقل و فضل باشد، و درصورت اجتماع این کمالات، فقیه را عهده دار مسـئولیت های امام(علیه السـلام) می داند و می نویسد: 'کان لفقهاء أهل الحق العدول من ذوی الرأی و العقل و الفضل أن یتولوا ما تولاه السلطان.'(۱)

روشن است که شـیخ در اینجـا نمی خواهـد از عقل، در برابر جنون، به عنوان یکی از شـرایط عامّه تکلیف نام بَرد؛ چه اینکه از شرایـط دیگر تکلیف، ماننـد بلوغ هم نـام نبرده است؛ بلکه مقصود او از شـرط عقـل، این است که رهبر جـامعه بایـد از عقل و تـدبیر لازم برای ادارهٔ جامعه برخوردار باشـد و از چنان هوش سـرشاری بهره منـد باشد که توان حل معضـلات و گشودن گره های کور را داشته و مغلوب حیله ها و تزویرها قرار نگیرد.

ابوالصلاح حلبی(رحمه الله علیه) (فقیه نامدار قرن

۱- محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، المقنعه، ص۶۷۵.

پنجم) و ابن ادریس حلی(رحمه الله علیه) (فقیه مشهور قرن ششم) با توضیح و تفصیل بیشتر، شرایط کامل تری را برای حاکم اسلامی شمرده اند و پس از ذکر علم، قدرت، عقل، رأی، حلم، بصیرت، ورع و زهد، در ضرورت وجود هریک از آن ها و بیان فلسفهٔ آن، به استدلال پرداخته اند: «شروط النائب عن الامام فی الحکم من شیعته و هی: العلم بالحق فی الحکم المردود الیه و التمکن من إمضائه علی وجهه و اجتماع العقل و الرأی و سعه الحلم و البصیره بالوضع و ظهور العداله و الورع و التدین بالحکم و القوه علی القیام به و وضعه مواضعه.»(۱)

در عصر حاضر نیز که حضرت امام خمینی(رحمه الله علیه)، به تبیین و ارائهٔ گستردهٔ مسئلهٔ ولایت فقیه پرداختند، بارها به ضرورت وجود این گونه شرایط تصریح فرمودند. ایشان در سلسله مباحث فقهی خود، دراین باره نوشته اند: «زمامدار حکومت اسلامی، باید از دو ویژگی اساسی برخوردار باشد: یکی علم به قانون و دیگری عدالت و البته مسئلهٔ کفایت داشتن رهبری نیز جزئی از علم، به مفهوم وسیعش را تشکیل می دهد و تردیدی نیست که در حاکم لازم است و از دید دیگر، کفایت را شرط سوّم، از شرایط اساسی حاکم می توان به حساب آورد.»(۲)

۱- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص۴۲۱تا۴۲۳؛ ابن ادریس، سرائر، ج۳، ص۵۳۷تا۵۳۹.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج۲، ص۴۶۵.

...حضـرت امـام خمینی(رحمه الله علیه)، درمورد دیگری، به صورت روشن تر فرمودهانـد: «اگر یک فرد، اعلم در علوم معهود حوزه ها هم باشد؛ ولی نتواند مصـلحت جامعه را تشـخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی، در زمینـهٔ اجتماعی و سیاسـی، فاقـد بینش صـحیح و قـدرت تصـمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام امور جامعه را به دست گیرد.»(۱)

نمی توان نادیده گرفت که چه بسا ناآگاهی یا غفلت از این شـرط، مسـئلهٔ رهبری در جامعهٔ اسـلامی را با ابهاماتی توأم ساخته است و قبول رهبری سیاسـی اجتمـاعی فقیه را برای عـده ای دشوار می کنـد. آنان به خیال اینکه فقه، شـرط کافی برای رهبری جامعه و ادارهٔ اجتماع است و فقاهت، جایگزین همهٔ صفات لازم برای ادارهٔ دولت می شود و با بودن آن، به هیچ شرط دیگری در مدیریت اجتماع، اقتصاد و سیاست، نیاز نیست؛ موضوع رهبریِ فقیه را غیرمعقول قلمداد کرده اند.

آری، اگر در رهبری جـامعه، به شـرط فقاهت اکتفا شود و فقیه بودن برای ادارهٔ کشور کافی باشـد، این اشـکال وارد است که: «ادارهٔ اجتماع، از عهدهٔ کسی ساخته است که بینشی فراتر از عامّهٔ مردم داشته و از بصیرتی قوی برخوردار باشد و فقیهی که در محدودهٔ استنباط احکام

۱- صحیفهٔ نور، ج ۲۱، ص ۴۷.

فقهی، اهلِ نظر و تشخیص و تخصّص است، چگونه می تواند به مسائل ادارهٔ جامعه، تنظیم سیاست های دفاعی و اقتصادی بپردازد؟! ازاین رو، سپردن چنین اموری به فقیه، ازآن جهت که به کار فقاهت و استنباط مشغول است، غیرمعقول و بی مفهوم است.'(۱)

سیرهٔ عملی علمای شیعه نیز در انتخاب زعیم حوزه و پیشوای شیعیان، بر درنظرگرفتن قدرت فکری، بینش سیاسی و بصیرت اجتماعی بوده است و در انتخاب برترین چهرهٔ مذهبی خویش که الگو و مقتدای شیعه شمرده می شده است، تنها به ملاک اعلمیّت در فقه و تواناتربودن در استنباط و اجتهاد، اکتفا نمی کردند.

با ارتحال شیخ انصاری(رحمه الله علیه)، همهٔ بزرگان حوزهٔ نجف، در مراجعه به مرحوم نجم آبادی و زعامت او و اتفاقِ نظر داشتند؛ زیرا او را در فقه و ورع، سرآمد اقران آن دوران می دانستند؛(۲) ولی آیت الله نجم آبادی در پاسخ میرزای شیرازی(رحمه الله علیه) که او را برای زعامت دینی معرفی کرد، فرمود: 'به خدا سوگند! این کار بر من حرام است و نتیجهٔ ورود من بِدان، جز افساد، چیز دیگری نیست. زعامت دینی، نیازمند فردی جامع الشرایط، عاقل، سیاست مدار، آشنا به امور و جریانات و کامل النفس می باشد.'(۳)

و چون در میان شاگردان شیخ انصاری و

۱- نک: محقق اصفهانی، حاشیهٔ مکاسب، ج۱، ص۲۱۴.

۲- نک: آقا بزرگ تهرانی، الکرام البرره، ج۱، ص۳۰۴.

۳- نک: آقابزرگ تهرانی، الکرام البرره، ذیل عنوان میرزای شیرازی، ص۳۸.

میرزای شیرازی، علاوه بر مقام والای فقاهتی، به چنین امتیازات و ویژگی هایی شناخه شده بود؛ اکابر حوزه، او را برای چنین مقام بلندی برگزیدند.

این جریان، نشان می دهد که حتی در انتخاب مرجع تقلید هم، عقل، سیاست، آشنایی به مسائل و... به عنوان شرایط اصلی و مهم، موردِتوجه عالمان وارسته و مهذب قرار داشته است و مسیر مرجعیّت، تنها بر محور اعلمیّت فقهی و بدونِ توجه به صفات لازم دیگر، تعیین نمی شده و غور بیشتر در مسائل فقهی، احاطهٔ افزون بر فتاوای فقهای پیشین و دقتِ نظر بیشتر در فهم کتاب و سنّت، به عنوان یگانه ملاک، به حساب نمی آمده است؛ همچنین پس از وفات میرزاحسن شیرازی (پیشوای قهرمانِ نهضت تنباکو)، آیت الله سیدمحمد فشارکی، به عنوان فقیه ممتاز شناخته می شد؛ ولی از قبول زعامت و ریاست، سرباز زد و فرمود: 'من شایستهٔ این کار نیستم؛ زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی، به غیر از علم فقه، امور دیگری نیز لازم دارد؛ از قبیل اطلاع از مسائل سیاسی و شناختن موضع گیری های درست در هر کار.'(۱)

و بدین وسیله، راه را برای زعامت پرچمدار بزرگ فقاهت و سیاست، میرزامحمدتقی شیرازی، رهبر جهاد ملت عراق علیه انگلیس، باز نمود.»(۲)

۱- عباس القمی، فوائد الرضویه، ج۲، ص۵۹۴.

۲- محمد سروش، دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی، ص۳۲۸تا۳۳۵.

۲.۲. عدالت و تقوی

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «ضابطه های رهبری و ولایت فقیه... در مکتب سیاسـی اسـلام، ضابطهٔ معنوی است. ضابطه عبارت است از: علم، تقوا و درایت.

علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛(۱) درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ این ها ضابطه های اصـلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام.»(۲)

۱- بیانـات رهبر معظم انقلاب(مـدظله العالی) در دیـدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۲مهر۸۸: «در این آیه شـریفهٔ [احزاب، ۳۹]:]الَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللهَ وَ کَفی بِاللهِ حَسیباً[؛ [کسانی که پیام های خدا را می رسانند و از او می ترسـند و از هیچ کس جز او نمی ترسـند، خدا برای حساب کردن اعمالشان کافی است]، معلوم می شود شرط بلاغ و ابلاغ و تبلیغ، همین عـدم خشـیت است که:]وَ لَا یَخْشَوْنَ أَحَـداً إِلَّا اللهَ[. می گویی: آقا! اگر این کار را بکنم، ممکن است در دنیا سـرم کلاه برود. خوب،]وَ کَفی بِاللهِ حَسیباً[؛ محاسـبه را به خـدا واگـذار کنیـد و بگذاریـد خدا برایتان محاسـبه کند. اگر پروای قضـاوت های مردم، داوری های گوناگون مردم را به جای پروای از خـدا گـذاشتیم، مشـکل درست خواهـد شـد؛ چون پروای از خـدای متعـال تقواست. اگر این را کنـار گـذاشتیم و ترس مردم جایگزین شـد، آن وقت فرقانی هم که خـدای متعال گفته، پیـدا نخواهد شد [؛ انفال: ۲۹]:]إِنْ تَتَّقُوا اللهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً[[؛ اگر از خـدا بترسـید، خداوند قوهٔ تشـخیص حق از باطل روزیتان می کند.] این فرقان ناشی از تقواست؛ روشن شدن حقیقت برای انسان، دستاورد تقواست و به نظر من این مسئله خیلی مهم است؛ مسـئله خشـیت از مـال و جـان و حرف مردم و آبرو و زمزمه ها و حرف ها و حـدیث ها و تهمت ها و این ها، خیلی مهم است... . ملاحظه حرف مردم، ملاحظه این تهمتی که خواهند زد، ملاحظه چیزی را که خواهند کرد؛ نباید کرد [؛ احزاب، ۳۷]:]وَ اللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ[. به نظر من یکی از چیزهـایی که فتوحـات گونـاگون امـام را ارزانی آن بزرگـوار داشت، همین شجـاعت او بود که فتوحـات علمی، فتوحـات معنوی، فتوحـات سیاسـی، فتوحـات اجتمـاعی، این مجـذوب شـدن دل ها به آن بزرگوار را که واقعا چیز عجیبی بود، به وجود آورد و شجاعت آن بزرگوار این بود که ملاحظهٔ هیچ چیزی را نمی کرد.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(رحمه الله علیه)، ۱۴خرداد۸۳.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «در دَوَران امر بین «انسان فاسق، فاجر، لاابالی، تابع هوای نفس، وابستهٔ به قدرت های غافل از سعادت و صلاح و فلاحِ انسان»، یک چنین انسانی یا یک انسانْ «عادل، پرهیزکار، پارسای مسلّط بر هوای نفس، تسلیم امر خدا و مطیع فرمان الهی است و دلسوز برای احکام اسلامی» است؛ کدام مقدم اند؟ طبیعی است که این دوّمی مقدم است.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «امام و پیشوا که تعبیر دقیق و کاملی از حاکم اسلامی است، باید حتماً عالِم به کتاب الله باشد؛ یعنی فقیه در دین باشد و حتماً باید عادل باشد و تابع هوای نفس نباشد؛ زیرا خدای متعال، هم به پیغمبرش حضرت داود(علیه السلام) و هم به همهٔ پیغمبرانش فرمود و تأکید کرد که:]و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله[؛(۲) زیرا اگر پیروی از هوس ها و هواها بشود، گمراهی و انحراف از راه خدا حتمی است و این مایهٔ اصلی انحراف جوامع بشری است. پس بایستی حاکم اسلامی تحتِ تأثیر هوای نفس قرار نگیرد و این نمی شود؛ مگر اینکه با عدالت، نفسش از اینکه به دنیا رو کند و تحتِ تأثیر مطامع دنیوی قرار بگیرد، مصون باشد.

همهٔ این شرایط در مدارک اسلامی و کتاب و سنّت به صورت تفصیلی بیان شده[است]. این

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

۲- ص، ۲۶.

همـان حکومت فقیه و ولاـیت فقیهی است که مـا به عنوان محور و مبنـا و قاعـدهٔ نظـام خودمان انتخاب کردیم و اعلام کردیم. حکومت فقیه، یعنی حکومت عـالِم به کتـاب، عـالِم به علم کتـاب [و] عـالم به دین. هر فقیهی هم نه؛ آن عالِمی که تحتِ تأثیر هوای نفس باشد، او نمی تواند اداره کند.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ولایت در اسلام، ناشی از ارزش هاست؛ ارزش هایی که وجود آن ها، هم آن سِمَت و هم مردم را مصونیت می بخشد؛ مثلاً عدالت به معنای خاص، یعنی آن ملکهٔ نفسانی، ازجملهٔ شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب ناپـذیر است؛ زیرا به مجرد اینکه کمترین عمل خلافی که خارج از محـدوده و خارج از اوامر و نواهی اسـلامی است، ازطرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شـرط عدالت سـلب می شود. کوچک ترین ظلم و کوچک ترین کج رفتاری که خلاف شـرع باشـد، عـدالت را سـلب می کند. هر تبعیضـی، هر عملِ خلاف و گناه و ترک وظیفه ای، عدالت را از والی سلب می کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب، منعزل می شود.»(۲)

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در چهارمین کنفرانس اندیشهٔ اسلامی دربارهٔ حکومت اسلامی، ۱۰بهمن۶۴.

۲- بیانات مقام معظم رهبری(مـدظله العالی) در دیـدار با مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران، به مناسـبت عید سعید غدیر ۱۰تیر۷۰.

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «این نظام، با نظام جمهوری اسلامی که مبنی بر انتخابات و رأی مردم است و هر چهار سال یک بار، انتخابات مجلس و ریاست جمهوری برگزار می شود، متفاوت است. در سطح رهبری، از این ها هم بالا تر است؛ برای خاطر اینکه رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارند که حتی، یک گناه نکند. اگر یک گناه کرد، بدون اینکه لازم باشد ساقطش کنند؛ ساقط شده است؛ [ازآن پس] حرفش نه دربارهٔ خودش حجت است، نه دربارهٔ مردم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «به عنوان اجراکنندهٔ این احکام در جامعه، آن کسی از همه مناسب تر و شایسته تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد:

...خصوصیت دوّم این [است] که این انسان آگاه به معارف الهی و فقه الهی، دارای قدرتی باشد که بتواند خود را از گناه، از خطای عمدی [و] از انحراف عمدی مصون بدارد؛ یعنی همان چیزی که در عرف فرهنگ اسلامی به آن عدالت گفته می شود.

عدالت آن ملکه ای است...، آن حالت نفسانی و روحی است که در هر انسانی باشد او را از گناه، از خطا و انحراف باز می دارد. البته اشتباه برای همه متصوّر است؛ اما عمدتاً

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۹تیر۷۹.

گناه کردن برای کسی که داری ملکهٔ عدالت است، هرگز متصوّر نیست.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «ما مسلمین باید ولایت را تجربه کنیم. در طول قرن های متمادی نگذاشتند. چه کسانی نگذاشتند؟ همان کسانی که حکومت به سبک ولایت، آن ها را از مسند قدرت و حکومت کنار می زند؛ و اِلّا [ولایت]به نفع مردم است. کدام کشورها هستند که اگر در رأس حاکمیّتشان یک انسان پرهیزکارِ پارسای مؤمنِ مراعات کنندهٔ اوامر و نواهی الهی و عامل به صالحات و حسنات باشد، برای آن ها بهتر نباشد، از اینکه فرد می گسارِ شهوت رانِ پول پرستِ دنیاپرستی بر سرِ کار باشد؟! هر ملت و هر مذهبی که می خواهند، داشته باشند! [درهرصورت، انسان پرهیزکار برایشان بهتر است.]»(۲)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، خطاهای متن جامعه، قابلِ اغماض است و در مسیر جامعه، مشکلی به وجود نخواهد آورد. اما اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح و سلامت و عدل و تقوا و ورع و استقامت دور باشد؛ ولو در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد؛ آن صلاحِ بدنهٔ مردم،

۱- بیانات مقام معظم رهبری(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۳۰اردیبهشت۶۲.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۰تیر۷۰.

نمی توانـد این جامعه را به سـرمنزل مطلوب هدایت کند. یعنی تأثیر رأس قله و هرم و مجموعهٔ مدیریت و دسـتگاه اداره کننده در یک جامعه، این قدر فوق العاده است. این است که ما روی مسئلهٔ غدیر، این قدر تکیه می کنیم.»(۱)

«مهم ترین صـفتی که بایـد حاکم اسـلامی، بعـد از رشـد سیاسـی دارا باشد، صـفت عدالت و پاکی و پیراسـتگی از گناه است. حـاکم اگر عـدالت نداشـته باشـد، چگونه می توانـد مقـدّرات امّت را به دست بگیرد و به تعـالیم دینی عمـل و مصالـح امت را مراعـات نمایـد؟ زیرا عـدالت، یک حالت نفسانی است که انسان را از ارتکاب گناه باز می دارد و از اکتساب معاصـی ازجمله دروغ، مکر، حیله و بـدخواهی منع می کند و شاید روشن ترین دلیل، بر لزوم این صـفت در حاکم، آیه ای است که مردم را بر مراعـات و ملاحظـهٔ این صـفت در حـاکم، به هنگـام انتخاب او، فرامی خوانـد:)وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ الله مِنْ أَوْلِيـاءَ ثُمَّ لا تُنْصَـرُونَ(؛(۲) به آنان که سـتم کردنـد، تمایل نکنیـد که آتش دامن گیر شـما می شود و جز خداوند برای شما دوستانی نیست؛ آنگاه یاری نمی شوید.

کدام تمایل به ستمگر، بزرگ تر از

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مـدظله العالی) در دیدار با مسـئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسـلامی ایران، به مناسـبت عید سعید غدیر، ۲۰تیر ۶۹.

۲- هود، ۱۱۳.

مسلّط کردن حاکم فاسق و پذیرش ولایت او و سپردن مقدرات مردم به دست اوست.»(۱)

«فقیه جامع الشرایط، کسی است که علاوه بر جناح عقل نظری، در جناح عقل عملی نیز به مقدار ممکن کامل باشد؛ یعنی علاوه بر اینکه لازم است علم دین را درست بفهمد؛ باید آن علم را در خودش و محدودهٔ حیاتش و در جامعهٔ اسلامی، به درستی اجرا نماید. لازم است همهٔ وظایف دینی خود را انجام دهد و آنچه از دین باید به مردم ابلاغ کند، ابلاغ نماید و چیزی را کتمان نکند. فقیه عادل، باید به میل و هوس کاری نکند؛ مطیع هواهای نفسانی نگردد و گناهی از او سرنزند؛ نه واجبی را ترک کند و نه حرامی را مرتکب شود. شخصی که مطیع هوس است، در درون جانش بت کده ای دارد و در نهادش، بت پرستی رسوخ یافته کرده است و در واقع، هوایش را معبود و اِله خود قرار داده و همان را می پرستد:)أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ(.(۲) چنین شخصی، هیچ گاه صلاحیت ولایت و هدایت مسلمین را ندارد و مشمول خطاب ابراهیم خلیل(علیه السلام) است که فرمود:)أُفٍّ لَکُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ الله أَفَلا تَعْقِلُونَ(؛(۳) اف بر شما! و بر هرآنچه غیر خدا می پرستید. این بیانِ عتاب آمیز، تنها شامل بت پرستانِ بت کده های صوری نیست؛ بلکه

۱- جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص۲۳۲.

۲- جاثیه، ۲۳: «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده.»

۳- أنبیاء، ۶۷: «اُف بر شما و برآنچه جز خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید [و عقل ندارید]؟!»

بت کده های درونی هواپرستان را نیز شامل می شود؛ بنابراین، [یکی از] ویژگی[های] فقیه جامع الشرایط، ترک هوا و هوس و تابعیّت عملی محض، نسبت به احکام و دستورهای دین است. فقیه حاکم، اگر فتوا می دهد؛ باید خود نیز به آن عمل کند و اگر حکم قضایی صادر می کند، خود نیز آن را بپذیرد و اگر حکم ولایی و حکومتی صادر و انشا می نماید، خود نیز به آن گردن نهد و آن را نقض نکند.»(۱)

دلیل بر ضرورت عدالت در ولایت فقیه عبارت است از اینکه: مؤسسِ دینِ مقدسِ اسلام (خدا و رسول(صلی الله علیه و آله و سلم)) هرگز رضایت نمی دهند که اختیار مسلمین به دست کسی که عملاً با اسلام مخالفت می کند و اعتنایی به احکام آن ندارد، داده شود؛ زیرا فسق و بی عدالتی موجب دوری از خدا و سقوط در انظار جامعه است؛ لذا شرط عدالت در رهبر الهی، امری ضروری و عقلی، شناخته می شود و بر همین پایه و اساس؛ اما در سطح بالاتر، به ضروری بودن عصمت در امام قائل شده ایم.(۲)

فقها عدالت را چنین تعریف کرده اند: «مَلکه إتیان الواجبات و ترک المحرمات و تعرف بحسن الظاهر الکاشف عنها علما أو ظنا و تثبت بشهاده العدلین و بالشیاع المفید للعلم»؛(۳) یعنی عدالت عبارت است از:

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۳۸.

۲- برای مطالعهٔ بیشتر نک: سید مهدی خلخالی، فقه الشیعه، ج۱، ص۱۲۳و۱۲۴؛ در این کتاب ادلهٔ دیگری نیز در این زمینه بیان شده است.

۳- سیدکاظم یزدی، العروه الوثقی، ج ۱، ص ۱۰، مسئلهٔ ۲۳ از مسائل تقلید.

نیروی باطنی که شخص را وادار کند که به تکالیف واجب عمل کرده و از کارهای حرام، به طورکلی اجتناب کند.

فقیهی که دارای مقام ولایت و شایستهٔ رهبری است، تنها به مراحل علمی او اکتفا نمی شود؛ بلکه علاوه بر مقام علمی، باید دارای عدالت و تقوا نیز باشد؛ برخی از بزرگان، بالاتر از عدالت، صفت زهد و اعراض از دنیا را نیز شرط دانسته اند.(۱) در این زمینه حدیثی از امام صادق(علیه السلام) رسیده که در آن شرط مرجعیت فقیه را بیان فرموده که بازگشت آن یا به شرح و توضیح صفت عدالت است یا اینکه فوق عدالت، صفات عالی تری را شرط دانسته است.

مرحوم طبرسی در کتاب الاحتجاج، در ذیل آیهٔ مبارکهٔ:)فَوَیْلٌ لِلَّذینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللهِ... ((۲) از امام صادق(علیه السلام)، پس از تقسیم فقها به دو قسم، چنین نقل می کند که امام فرمود: «فَأَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِینِهِ مُخَالِفاً عَلَی هَوَاهُ مُطِیعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ یُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِکَ لَا یَکُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشِّیعَه...»؛(۳) فقهایی که [از گناه] خودداری و دینشان را حفظ می نمایند و با هوای نفس مخالفت و امر مولایشان را اطاعت می کنند؛

۱- مانند مرحوم علامهٔ طباطبائی؛ همچنین سید کاظم یزدی در کتاب العروه الوثقی، مسئلهٔ ۲۲ در بحث تقلید و حواشی آن.

۲- بقره، ۷۹: «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این، از طرف خداست.»

۳- الاحتجاج، ج۲، ص۴۵۸؛ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۳۱.

عموم مردم می توانند از ایشان پیروی نمایند و اینان بعضی از فقهای شیعه هستند؛ نه همهٔ آنان.

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که مقام رهبری مخصوص آن فقیهی است که خود را ساخته باشد؛ به گونه ای که تسلّط بر نفس داشته و از گناه به طور کلی دوری کرده، تحت فرمان خدا و نگهبان دین باشد.

بدیهی است که مقام رهبری، مقام اجتماعی سیاسی است؛ بنابراین، منظور از حفظ دین که در این حدیث از شرایط رهبری فقیه ذکر شده است، حفظ آن در سطح جامعه است، نه تنها شخص فقیه؛ زیرا که فقیه، رهبر، عهده دار و نگهبان دین عموم جامعه است؛ یعنی وظیفهٔ او، وظیفهٔ فردی نیست؛ بلکه اجتماعی است.

براین اساس، شرایط فقیهِ رهبر، حتماً می بایست «آگاه به وضع زمان»، ازلحاظِ سیاسی و اجتماعی و «دارای توانایی و قدرت کافی بر حفظ کشور اسلامی» ازلحاظِ قدرت فکری و نیروی تصمیم گیری و اقدام به کارهای عمومی باشد تا سستی و ترس بی جا به او راه نیابد و تحت تأثیر دیگران قرار نگیرد؛ یعنی همچون یک زمامدار، نسبت به کشور خود، مسئول و متعهد و دارای اختیارات وسیع و حاکم مبسوط الید باشد.(۱)

«وقتی می گوییم این فقیه، ولایتش در خط

۱- نک: آیت الله موسوی خلخالی، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، ص۲۲۴تا۲۲۶.

'ولایت الله' است؛ یعنی در مقابل حکم خدا [به اندازهٔ] یک مو، تعصّب ندارد و در مقابل آنچه خدا می خواهد، هیچ تعلّقی به خود ندارد، نسبت به این فقیه، ولایت تضمین می شود.

[اینکه حضرت] می فرماید: 'فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاه '؛(۱) از فقها هرکدام صائن نفس خود بودند؛ یعنی نفسشان بر آن ها استیلا نداشت، هیچ تعلّقی در مقابل تعلّق شان و توجّه شان به خدا قرار نگرفت و خودشان را در کنترل کامل داشتند؛ 'صَائِناً لِنَفْسِهِ'؛ یعنی توجّهات نفسانی، جمیع آرزوها، تمام روابطی که با انسان ها دارند، تحت کنترل شدیدشان است. 'حَافِظاً لِدِينِهِ'؛ دقیقاً در حفاظت دین خودشان غفلت نمی کردند، نگهبان دین خودشان بودند. 'مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ'؛ به آنچه هوای آن ها و هوس آن ها و تمایل آن ها بود، مخالف بودند و درست رودرروی هوای خودشان می ایستادند. 'مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاه'؛ مولای خودش را دقیقاً اطاعت میکرد که خدا مولای اوست، رسول مولای اوست و امام او مولای اوست و هر سه، یک ولایت هستند؛ ولایت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) از ولایت الهی است، ولایت امام(علیه السلام) از ولایت الهی است...؛ یعنی این فردی بود که نسبت به مولای خودش دقیقاً مطیع بود. اطاعت این را که میکنی، اطاعت مولایش را کردهای. چون او مطیع مولاست،

۱- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص۴۵۸.

تو را به دست کسی میسپرد که او خودش را به دست او سپرده [است]. تا فردی مطیع مولا-یش نباشد، به تو اطاعت از او را تجویز نمیکنند.)أَطیعُوا الله وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(؛(۱) میگوید مطیع آن باید باشی که مطیع خداست تا اطاعت تو، برگردد به اطاعت خدا و در خط اطاعت او باشد.»(۲)

۳.۲. درایت، تدبیر و کارآمدی

اشاره

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...برای زمامداری بر امور مسلمین، شرط دیگر؛ یعنی دارای کفایت و کارایی لازم برای اداره [باشد]؛ این هم یک شرط قهری و عقلی است. کسی که کفایت اداره ندارد، این را نمی شود زمامدار امورِ هیچ کاری کرد، حتی کار کوچک؛ مگر آنکه کفایت آن کار را داشته باشد؛ چه برسد به ادارهٔ امور مسلمین؛ این هم یک شرط قهری است.»(۳)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «...آفت دیگرِ سیاست این است که انسان های کوته بین، کودک منش و ضعیف، سیاست را در دست گیرند و زمام سیاست از دست های پُرقدرت خارج شود و به دست انسان های بی کفایت بیفتد.

راهکار چیست؟ بهترین شکل و راهکار

۱- نساء، ۵۹.

۲- حائری شیرازی، ولایت فقیه، ص۲۸و۲۹ .

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۱۶بهمن۶۶.

این است که: در رأس سیاست و ادارهٔ امور جوامع، کسانی قرارگیرند که دین داری و سیاست گذاری آن ها این دو آفت را نداشته باشد؛ یعنی کسانی ادارهٔ امور جوامع را بر عهده گیرند که دین دار و دارای معنویّت باشند؛ فکر دینی آن ها بلند باشد؛ از انحراف و خطا و التقاط و کج بینی در دین مصون باشند؛ از تحجّر و جمود و متوقّف ماندن در فهم دین برکنار باشند؛ دین را ملعبهٔ دست زندگی خود نکنند؛ ازلحاظِ سیاست، انسان های باکفایت و باتدبیر و شجاعی باشند و سیاست را از معنویّت و اخلاق و فضیلت جدا نکنند. چنین کسانی اگر زمام امور یک جامعه را به دست گرفتند، آنگاه جامعه از بیشترین خطراتی که ممکن است برای آن پیش آید، محفوظ خواهد ماند. اوج چنین وضعیّتی کجاست؟ آنجاست که یک انسان معصوم از خطا و اشتباه در رأس قدرت سیاسی و دینی قرار گیرد. امام یعنی این.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مدظله): «مشروعیت همهٔ ما بسته به انجام وظیفه و کارآیی در انجام وظیفه است. بنده روی این اصرار و تکیه دارم که بر روی کارآیی ها و کارآمدی مسئولان، طبق همان ضوابطی که قوانین ما متخذ از شرع و قانون اساسی است؛ بایست تکیه شود. هرجا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم، ۱۲اسفند ۸۰.

رفت. اینکه ما در قانون اساسی برای رهبر، رئیس جمهور، نمایندهٔ مجلس و برای وزیر، شرایطی قائل شده ایم و با این شرایط گفته ایم این وظیفه را می توانـد انجام بدهـد؛ این شرایط، ملاک مشروعیت برعهـده گرفتن این وظایف و اختیارات و قدرتی است که قانون و ملت به ما عطا می کند؛ یعنی این حکم ولایت، با همهٔ شعب و شاخه هایی که از آن متشعب است؛ رفته روی این عناوین، نه روی اشخاص. تا وقتی که این عناوین، محفوظ و موجودند؛ این مشروعیت وجود دارد. وقتی این عناوین زایل شدند، چه از شخص رهبری و چه از بقیهٔ مسئولان در بخش های مختلف، آن مشروعیت هم زایل خواهد شد. ما باید به دنبال کارآمدی باشیم. باید هر یک از کسانی که متصدی این مسئولیت ها، از صدر تا ساقه، هستند، بتوانند آنچه را که برعهدهٔ آن هاست، به قدر معقول انجام دهند. انتظار معجزه و کار خارق العاده نداریم و نباید داشته باشیم؛ اما بایست انتظار تلاش موفق را که در آن نشانه های توفیق هم مشاهده شود، داشته باشیم.»(۱)

رهبرمعظم انقلاب(مـدظله): «آن دستِ ملکوتی و الهی که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گـذاشت، فهمیـد چه کار می کند. آن کسی که در این

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۳۱شهریور۸۳.

مسند هست، اگر همین دفاع از مصالح انقلاب و مصالح کشور و مصالح عالیهٔ اسلام و مصالح مردم و این روحیه و این عمل را نداشته باشد، شرایط از او سلب شده است؛ آن وقت صلاحیت نخواهد داشت؛ لذاست که شما می بینید با همین اصل مخالفند؛ چون می دانند که مسئله، مسئلهٔ اشخاص نیست. زیدی با این نام، این مسئولیت را به عهده گرفتهاست؛ البته با او دشمنند، اما می داننـد که مسئله با او تمام نمی شود؛ او هم نباشـد، یکی دیگر باشـد، باز هم قضـیه همین است؛ لـذا با اصـلش مخالف اند. بداننـد تا وقتی که این اصل نورانی در قانون اساسـی هست و این ملت از بنِ دنـدان به اسـلام عقیـده دارنـد، توطئه های این ها ممکن است برای مردم دردسر درست کند؛ اما نخواهد توانست این بنای مستحکم را متزلزل سازد.»(۱)

«هر انسان، با ذهن عرفی خود؛ از اطلاقات ادلّهٔ ولایت، چه ولایت فقیه و چه ولایت پـدر بر کودکان خردسال و چه غیر آن در مییابـد که هدف از ولایت، آن است که شـخصِ 'ولی'، کمبودها و نواقص شـخصِ تحت ولایت خود را در چهار چوب حفظ مصالـح او، برطرف کنـد. این وظیفه، تنهـا درصورتی انجـام می پـذیرد که 'ولی' در دایرهٔ فعالیت و ولایت خود، از کاردانی و شایستگی برخوردار باشد؛ بنابراین اگر پدری لایق رسیدگی به امور فرزندانِ خردسال

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب(مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعهٔ تهران، ۲۳اردیبهشت۷۹.

خویش نباشد، ولایت او نسبت به آن ها فعلیّت نمی یابد و هرکس تصوّر کند که این پدر نسبت به فرزندان خود دارای ولایت است، در حقیقت چنین پنداشته است که پـدر برای زیـان رسانـدن به کودکان نورس خود ولایت و قـدرت یافته است؛ بـدون آنکه کمترین توجّهی به مصالح آنان داشته باشد.

این مسئله، عیناً در مورد ولایت بر امور مسـلمانان نیز صدق می کند؛ یعنی اگر فقیهی از کاردانی لازم برای اجرای این رسالت سنگین و گسترده بی بهره است، نمی توانـد عهـده دار چنین مسؤولیتی شود؛ بنـابراین ضـرورت دارد که در ثبوت ولایت برای فقیـه، به کـاردانی او تـوجه کنیم و عناصـر مـؤثر در این زمینه؛ از قبیـل آگـاهی، نکته سـنجی، تیزهوشـی، زیرکی، قـاطعیّت در تصمیم گیری و امثال آن را در وی باز شناسیم.»(۱)

در اصل یک صدونهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ویژگی های رهبر، چنین بیان شده است:

شرایط و صفات رهبری:

۱. صلاحیت علمی لازم، برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی،

۱- سیدکاظم حائری، بنیان حکومت در اسلام، ص۱۸۱و۱۸۲.

تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

در صورت تعدّد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسیِ قوی تر باشد، مقدم است؛ بنابراین، علاوه بر اجتهاد مطلق و صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه و همچنین عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، استعداد و توانایی رهبری و کشورداری، شرط ضروری سوم برای فقیه است.

فقیه جامع الشرایط باید علاوه بر اجتهاد و عدالت مطلق؛ اولاً بینش درست و صحیحی نسبت به امور سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور داشته باشد و ترفندهای دشمنان خارج را خوب بشناسد و ثانیاً از هنر مدیریت و لوازم آن برخوردار باشد؛ زیرا مدیریت، گذشته از تئوری، نیازمند ذوق اداره و هنر تدبیر است. بسیاری از ما اوزان شعر را می دانیم که مثلا فلان شعر باید بر وزن «مستفعلن، مستفعلن، مستفعلن» باشد؛ اما دانستن عروض، هیچ گاه کسی را شاعر نمی کند. شعرشناسی، غیر از شاعربودن است؛ چراکه انشای شعر، گذشته از آشنایی به قواعد شعر، نیازمند استعدادهای خاصی است. همهٔ ما می دانیم که باید کشور را براساس قسط و عدل اداره کرد، اما مدیر و مدبربودن، غیر از دانش و بینش سیاسی است؛ هنری است که هرکس آن را ندارد. شرط اسلام شناسی را ممکن است برخی داشته

باشـند؛ ولی همهٔ آنان شـجاعت لازم را مانند شجاعت امام راحل(رحمه الله علیه) ندارند. وقتی خبر حکومت نظامی را در یکی از روزهای دههٔ دوم بهمن ۵۷ به ایشان دادند، امام هراسـناک نبودند و فرمودند: «بیرون بروید و حکومت نظامی را بشکنید!» و آن زمان که خبر تجاوز رژیم عراق و توطئهٔ اسـتکبار بر ضد انقلاب اسـلامی را به ایشان رساندند، نترسیدند و شجاعت خود را به دیگران نیز انتقال دادند.

«در رژیم فاسـد و منحوس پهلوی، در بحبوحـهٔ گرفت وگیرها، بعضـی از آقایان، خـدمت مراجع و فقهای بزرگ می رفتند و با آنان مشورت می کردند و خواسـتار اطلاعیه می شدند. من خدمت یکی از بزرگان فقه رفتم، خدا غریق رحمتش کند که بر ما حق بزرگی داشت، در آن اوضاع بحرانی که امام می فرمودند: «وقتی که دین در خطر باشد، تقیه حرام است و برای حفظ دین از هیچ چیزی حتی جان نباید دریغ ورزید». من دیدم این فقیهی که به علم و دانش او خیلی اعتقاد داشتیم و داریم، بحارالانوار رحلی مرحوم مجلسی را جلوی خود گذاشته و بحث تقیه را مطالعه می کند. او به همهٔ آنچه در کتاب و سنت نوشته شده، علم داشت و اگر اعلم از دیگران نبود، دیگران از او اعلم نبودند؛ ادقّ از دیگران بود، ولی هنر کشورداری و تدبیر و مدیریت در او نبود که در پرتو آن، اگر به او بگویند ده نفر یا صد نفر کشته شده اند، آن خون ها را هدر رفته نبیند

و بلکه شـهادت هزاران نفر را برای حفظ اسـلام و زنده کردن دین و حیات انسانی در جامعه ضروری ببیند؛ بنابراین، نمی توان گفت هر فقیه عادلی صـلاحیت رهبری جامعه را دارد؛ بلکه باید گذشـته از شـرایط علمی، دارای اسـتعداد و توانایی لازم برای ادارهٔ امت اسلامی باشد.»(۱)

«لیاقت، شایسـتگی، کاردانی و کارآیی، شـرط اساسـیِ تصدّی مقام حکومت و ولایت است. در طول زمان، پیوسـته افرادی بی کفـایت و نالاـیق، منـاصب اجتمـاعی را اشـغال کرده و روزگار انسان ها را سـیاه کرده انـد. لزوم اهمیت این شـرایط، آن چنان روشن است که هرگز نیاز به اقامـهٔ دلیل نـدارد و طبیعت موضوع ولایت و زعامت، خود این شـرط را ایجاب می کنـد؛ هر چند هیچ نوع دلیلی بر آن نباشد.

پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) بر اهمیت این صـفت حیاتی در حاکم اشاره کرده و می فرمایـد: ' لَا تَصْـلُحُ الْإِمَامَهُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِـی الله وَ حِلْمٌ یَمْلِکُ بِهِ غَضَـبَهُ وَ حُسْنُ الْوِلَایَهِ عَلَی مَنْ یَلِی حَتَّی یَکُونَ لَهُمْ کَالْوَالِدِ الرَّحِیمِ'؛(۲) فردی لیاقت و شایستگی امامت را دارد که دارای سه خصلت باشد:

۱. تقوی و پرهیزگاری که او را از نافرمانی خدا باز دارد؛

۲. بردباری که خشمش را با آن کنترل کند؛

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت، ص۱۴۰تا ۱۳۹.

۲- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۰۷.

۳. نیکو حکومت کردن بر افراد زیر فرمانش تا آنجا که نسبت به ایشان مانند پدر مهربان باشد.

از سخنان امام علی(علیه السلام) استفاده می شود که حاکم باید بر ادارهٔ امور از دیگران شایسته تر بوده و بر ولایت و زعامت از همه قدرتمندتر باشد. علی(علیه السلام) فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ الله فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَى قُوتِلَ»؛(۱) ای مردم، از همهٔ مردم سزاوارتر به حکومت، کسی است که از همه تواناتر و آگاه تر به اوامر الهی باشد. پس اگر آشوب گری به فتنه انگیزی بر خیزد، از او خواسته می شود که به حق بازگردد و اگر امتناع ورزد باید کشته شود.

خلاصه، یکی از شرایط مهم در حاکم اسلامی، قدرت بر ادارهٔ امورِ افرادی است که بر آنان گمارده شده است و همین کاردانی و لیاقت است که به حاکم و رئیس امکان می دهد، تا پریشانی امت را اصلاح کند و پراکندگی آنان را جمع نماید و آنان را به مراتب کمال و ترقی رهنمون شود و مسلمانان را ازلحاظِ ترقی و تمدّن در تمام ملت ها و امت ها قرار دهد.»(۲)

«در منطق اسلام، در حاکم، کارآیی به تنهایی کافی نیست؛ بلکه لازم است که دارای بینش سیاسی باشد تا مغلوب دیگران

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۲.

۲- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص۲۲۹.

نشود و در ادارهٔ امور کشور فریب نخورد تا اینکه بتواند جامعهٔ اسلامی را به بالاترین درجهٔ کمال برساند.

ازاین جهت، بر حاکم بزرگ اسلامی واجب است، بینش سیاسی و اجتماعی خود را آن چنان بالا ببرد و به حدّی برساند که بتواند کشتی جامعه اسلامی را به ساحل نجات رهبری کند [و] در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پا به پای زمان پیش برود.

امام صادق(علیه السلام) در ضمن حدیثی بسیار ارزنده در این باره فرمود:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِس»؛(۱) کسی که به اوضاع زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم امور ناگهانی و پیش بینی نشده واقع نمی شود.

این همه تأکید و سفارش برای این است که مبادا بر اثر غفلت و بی خبری، ملت اسلامی غافل گیر شوند و در نتیجهٔ بی اطلاعی، دست خوش حوادث ناگوار گردند و احیاناً بدون اینکه متوجه باشند، آلت بی ارادهٔ اجرای مقاصد دیگران شوند.

امام صادق(علیه السلام) دربارهٔ کسی که بدون بصیرت کاری را انجام می دهد، چنین میفرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْداً»؛(۲) کسی که بدون بصیرت و آگاهی کاری را

۱- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۲۷؛ تحف العقول، ص۳۵۶.

۲- ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج۱، ص۴۳.

انجام می دهد، به سانِ کسی است که از بی راهه سِیر می کند که هرقدر سریع تر می رود از مقصد دورتر می شود.

تسلیم زعامت و رهبری امت به دست کسی که نه کارآیی و توانایی بر ادارهٔ کشور و نه قدرت بر تحلیل مسائل اجتماعی دارد؛ مثل این است که ادارهٔ کشور به دست افراد نابالغ سپرده شود؛ معلوم است چه عواقب نامطلوبی در پی خواهد داشت.»(۱)

۱- مبانی حکومت اسلامی، ص ۲۳۰.

فصل سوم: سیر تاریخی اندیشۀ «ولایت فقیه» در اقوال فقهای شیعه

اشاره

حاکمیت نظریهٔ ولایت فقیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فتح باب جدیدی در حوزهٔ مباحث اندیشهٔ سیاسی شیعه است. این نظریه که توانسته بود نظریات رقیب را کنار زده و از فضای پژوهش و تئوری به عرصهٔ عمل و اجرا پا نهد، سؤالات فراوان و تأملات جدیدی را پیش روی خود می دید و به دلیل مطالعات جدیدی که در این حوزه صورت می گرفت، قضاوت های نو و البته متفاوت و گاه متضاد را نیز به دنبال داشت. برخی، این نظریه را حاصل استنباط فقهای متأخر و ابتکاری از سوی آن ها دانستند. عده ای دیگر دربارهٔ گستره و قلمرو آن به ایجاد سؤال پرداخته و حتی گاه به نازل ترین سطح از اختیارات تنزل دادند و برخی نیز آن را به نخستین مراحل شکل گیری فقه سیاسی شیعه متصل کردند.

مطالعهٔ نظریهٔ ولایت فقیه به شکل منقطع و مجزا، داوری ناقصی از آن را پیش روی ما قرار خواهد داد؛ به همین سبب بررسی تاریخی ولایت فقیه و پی گیری تحول آن در بستر تاریخی اش اهمیت مضاعفی می یابد. ولایت فقیه به دلیل تأثیرپذیری از دو عنصر زمان و مکان، همواره فراز و نشیب و تحول و تطور فراوانی داشته است. به عبارت دیگر، اگر شرایط مطلوبی بر جامعهٔ شیعی حکم فرما بوده، ولایت فقیه نیز رشد و توسعهٔ چشمگیری یافته و در شرایط نامناسب با سکون همراه بوده است. البته از این نکتهٔ مهم و اساسی

نیز نباید غافل بود که فقیهان شیعه، حفظ کیان شیعه را به عنوان بالاترین و مهم ترین مصلحت در فعالیت های خویش مدّ نظر قرار داده و سکوت می کردند.

باتوجه به نزدیکی این دوره از تاریخ فقه شیعه، با عصر حضور ائمه(علیهم السلام) و ابتدای عصر غیبت، آنچه این دوره را از دوره های پیشین و پسین متمایز می کند، بحث نقل احادیث و شیوهٔ تدوین آن هاست. نقل و ثبت، پیش از این دوره و در عصر ائمه(علیهم السلام) نیز صورت می گرفت؛ اما با شیوه ای متفاوت؛ مثلاً راویان آنچه را که باواسطه یا به طور مستقیم از امامان معصوم(علیهم السلام) می شنیدند و می دیدند، به همان صورت که فرا گرفته بودند، ولو به صورت متفرق و پراکنده و نامنظم، یادداشت می کردند و در کنار روایت مرتبط با صلاه یا زکاه، روایتی در باب قصاص یا دیات را نیز می نوشتند. اما در این زمان، محدثان با ملاحظهٔ روایاتی که به این شکل ثبت شده بوده و تأمل در آن ها، هر روایتی را در باب مناسب خود ثبت و ضبط می کردند؛ بنابراین کتاب های حدیث که در این زمان نوشته شده، ابواب متنوع و مختلف و منظم داشته و در آن ها، کمتر می توان روایات پراکنده یافت. بر همین اساس، بعدها این دوره از فقه شیعه به عصر حدیث یا دورهٔ محدثان شهرت یافت؛ چراکه در این زمان، مهم ترین منابع شیعه توسط بزرگ ترین محدثان فقیه، نگاشته و

تـدوین شـده است. بـاتوجه به این مقـدمه، نبایـد توقع داشت که در کتب این دوره، فقیهان به صورت گسترده فتاوی خویش و دیگران را متـذکر گردنـد و علاوه بر دلایـل نقلی، احتجاجات عقلی را نیز مـدرسان فتوای خویش کننـد؛ بلکه کتب فقهی این دوره، صرفاً فروعی بوده که در روایات وارد شده و غالباً با همان مضامین و تعبیرات آورده می شود. بنابراین فقه سیاسی نیز در این زمینه، تافتهٔ جدابافته ای نیست و نمی توان آن را از موارد فقهی دیگر مستثنا کرد.

۱. شیخ کلینی(رحمه الله علیه)

۱. شیخ کلینی(رحمه الله علیه)(۱)

محمـد بن یعقـوب بن اسـحق کلینی رازی، از نخسـتین محـدثان امـامیه و مؤلـف کتـاب عظیم کـافی است. «محمـد بن یعقوب الکلینی، یکنّی اباجعفر، ثقه، عارف بالاخبار... و توفی محمـد بن یعقوب سـنه ثمان و عشـرین و ثلاثمأه ببغـداد(۲) و دفن بباب الکوفه ی مقبرتها».(۳) او در دوران غیبت صـغرا می زیسته است. کتاب کافی وی، یکی از کتب چهارگانه ای است که فقیهان شیعه برای استنباط احکام به روایات آن استناد کرده و هریک به نحوی از آن سود جسته اند.

۱- ۲۵۸تا۳۲۸ق.

۲- ابوجعفر محمـدبن یعقوب کلینی معتمد و آشـنا به اخبار است. وی در سال ۳۲۸ در بغـداد وفات یافت و در باب الکوفهٔ این شهر در مقبره اش به خاک سپرده شد.

۳- محمدبن الحسن الطوسی، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ق، چ جدید، ص ۲۱۰تا۲۱۱.

آنچه در تبیین فقه حکومتی و سیاسی از منظر کلینی می توان گفت، ناظر به نحوهٔ تدوین این کتاب می باشد. گرچه وی در این زمینه فتوایی از خویش صادر نکرده است؛ اما از نحوهٔ تبویب، طبقه بندی، عنوان گذاری و تدوین احادیث کتاب، به ویژه احادیث ناظر به مباحث فقه حکومتی، می توان نوع نگاه و توجه وی را در این زمینه دریافت. به عنوان نمونه در کتاب الحجه اصول کافی، کلینی(رحمه الله علیه) به شئون ولایت و امامت پرداخته، روایات مربوط به سیرهٔ پیامبر و ائمه(علیهم السلام) را نقل کرده، بر ولیّ امربودن آنان تأکید و اطاعت از آنان را در امور مختلف واجب می داند.(۱) وی در کتاب «فضل العلم» اصول کافی، به نقل روایاتی می پردازد که به مسائلی از قبیل اوصاف فقها و علمای اسلام، حقوق آن ها، شیوهٔ اجتهاد در کتاب و سنت و استنباط احکام شرعی از منابع اولیهٔ آن و دیگر موارد اشاره می کنند.(۲)

وی در کتاب الصلاه، در باب «وجوب الجمعه و علی کم تجب»، به شرایط وجوب نماز جمعه و شرایط برپادارندگان آن اشاره می کند.(۳) در کتاب الزکاه به شرایط وجوب زکاه، دهندگان و گیرندگان آن می پردازد.(۴)

۱- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۱۶۸تا۵۳۸.

۲- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۰تا۶۹.

۳- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۴۱۸تا۴۲۸.

۴- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۴۹۶تا۵۶۹.

وی در بابی با عنوان «باب عمل السلطان و جوائزهم»(۱) به اموری می پردازد که بعدها فقها با استناد به آن فتاوای تأثیرگذاری صادر کردند. کلینی همچنین برای فیء، انفال و خمس بابی جداگانه باز کرده است.(۲) ایشان در کافی به نقل روایاتی در باب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حدود، دیات، قضاوت و... پرداخته که همهٔ این ها به عنوان منبعی غنی، موردِ توجه و استفادهٔ فقهای بعد از وی، در زمینهٔ تدوین فقه حکومتی و سیاسی بوده است.

۲. شیخ صدوق(رحمه الله علیه)

۲. شیخ صدوق(رحمه الله علیه)(۳)

ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه معروف به صدوق، یکی از بزرگ ترین محدثان شیعه در آغاز عصر غیبت کبرا است. نجاشی می نویسد: وی ساکن ری، شیخ و فقیه ما و شخصیت برجستهٔ شیعه در خراسان بود و در سال ۳۵۵ وارد بغداد شد و بزرگان شیعه از او حدیث شنیدند، درحالی که او در سن جوانی بود.(۴)

وی نیز مانند کلینی(رحمه الله علیه) مؤلف یکی از کتب اربعهٔ شیعه به نام «من لا یحضره الفقیه» می باشد. گرچه حیات علمی صدوق(رحمه الله علیه)

۱- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۱۰۵.

۲- محمدبن یعقوب کلینی(رحمه الله علیه)، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ۵، ۱۳۶۳ ش، ص۵۳۸تا۵۵۴.

۳- ۳۰۶تا۳۸۱ق.

۴- احمدبن علی نجاشی، رجال النجاشی، به تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، قم: انتشارات اسلامی، چ۵، ۱۴۱۶ق، ص۱۰۴۹.

در دورۀ محدثان قرار گرفته است؛ اما در کتاب هایی که وی تألیف کرده، می توان کم و بیش فتاوی خود ایشان را نیز ملاحظه کرد.

صدوق در «من لا ـ یحضره الفقیه» به عنوان یکی از معتبرترین کتب حدیثی شیعه، به گردآوری احادیث به صورت منسجم همت گماشته است. به عنوان نمونه می توان به مواردی چون: «وجوب صلاه الجمعه و شرایط وجوبها»،(۱) « صلاه العیدین»،(۲) «کتاب الزکاه»،(۳) «کتاب الخمس»،(۴) «کتاب القضاء»،(۵) «کتاب الحدود»،(۶) «کتاب الدیات»(۷) اشاره کرد که شیخ صدوق روایات یک باب را به صورت یک جا تنظیم کرده و عنوان ویژه ای نیز به آن داده است. از نحوۀ عنوان گذاری و طبقه بندی این کتاب می توان نوع نگاه صدوق به مسائل فقهی و نیز فقه سیاسی شیعه را دریافت. گاه در کتب حدیثی، متن حدیث، فتوای فقیه نیز محسوب می شود؛ چراکه در فضای مسموم و ملتهبی که فقهای مذکور می زیسته اند، شاید این تنها راه، بلکه بهترین راه برای طرح مسائل سیاسی شیعه بوده است. به عنوان

۱- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۴۰۹.

۲- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۵۰۵.

۳- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۳تا۳۸.

۴- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۳۹.

۵- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۳، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۴.

۶- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۴، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۲۳.

۷- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۴، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۷۵.

نمونه، در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایتی از امام صادق(علیه السلام) بدین شرح نقل می کند: «ایما مؤمن قدم مومناً فی خصومه الی قاض او سلطان جائر فقضی علیه بغیر حکم الله عزوجل فقد شرکه فی الاثم»(۱)و(۲) نمونهٔ دیگر، نقل روایت «مشهورهٔ ابی خدیجه»(۳) است.

صدوق(رحمه الله علیه) در جای دیگر بر مبنای متن یک روایت به مطلبی می پردازد که دقیقاً ناظر به اوضاع و احوال زمانهٔ خویش است که قوهٔ قضائیه در اختیار حاکمان بنی عباس بود: «و اعلم ان ایما رجل کان بینه و بین أخ له مماراه فی حق، فدعاء الی رجل من اخوانه لیحکم بینه و بینه، فأبی الا ان یرافعه الی هولاء کان بمنزله الذین قال الله عزوجل: الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد أمروا ان یکفروا به»(۴)و(۵) همان گونه که می بینیم، وی با ذکر کلمهٔ «هولاء» شیعیان

۱- هرگاه مؤمنی در نزاع با مؤمن دیگر قاضی یا سلطان جائری را داور قرار دهد و آن قاضی یا سلطان حکمی برخلاف احکام الهی علیه مؤمن دیگر صادر کند، آن دیگری نیز در گناه این قضاوت ناحق شریک خواهد بود.

۲- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۳، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۴.

۳- محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، به تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، قم: انتشارات اسلامی، چ۲، ۱۴۰۴ق، ص۲تا۳.

۴- «و بِدان هرگاه بین مرد مؤمنی و برادرش در امری نزاع واقع شود و یکی از آن دو، دیگری را برای رفع نزاع به فقیهان شیعه دعوت کند؛ اما دیگری نپذیرد و قضاوت در آن امر را به نزد دستگاه قضایی بنی عباس بسپارد، چنین فردی به منزلهٔ کسانی است که خداوند در قرآن فرموده است: 'آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه از سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان آورده اند؛ با این همه می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بِدان کفر ورزند.'»

۵- محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، المقنعه، ص۸۱۰و۸۱۱.

را از هرگونه مراجعه به دستگاه قضایی بنی عباس برحذر داشته و آن ها را به رجوع به فقهای شیعه و حل و فصل اختلافات خود توسط آن ها امر می کند.

باتوجه به مسائل مذکور و نیز فهم شرایط روزگار صدوق، ذکر روایات مربوط به ولایت فقیه و فقه سیاسی شیعه در کتب روایی و فتوایی وی، نشانگر توجه و عنایت وی به این مقوله بوده و اینکه وی عنایت ویژه ای به حفظ کیان شیعه در درازمدت داشته است.

۳. شیخ مفید(رحمه الله علیه)

اشاره

محمدبن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید(رحمه الله علیه) از بزرگان و فقهای شیعه، در سال ۳۳۸ متولد و در سال ۴۱۳ بدرود حیات گفت. «ابوعبدالله محمد بن محمدبن نعمان معروف به ابن المعلم ازجمله متکلمین امامیه است که در زمان خود ریاست شعبه را در دست داشت و ازپیشگامان علم و صنعت کلام بود. او فقیهی خوش فکر، تیزبین و حاضر جواب بود. در سال ۳۳۸ متولد شد و دوم شوال ۴۱۳ وفات یافت. روز وفات وی به جهت کثرت نمازگزاران بر جنازه ی وی و گریه کنندگان بر او از موافق و مخالف روزی بی مانند بود.»(۱)

وی از شخصیت های برجستهٔ شیعه در عرصهٔ علوم گوناگون اسلامی ازجمله فقه و کلام بوده و به گفتهٔ شیخ طوسی وی در زمان

۱- محمدبن الحسن الطوسی، محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ص۲۳۸و۲۳۹.

خود، ریاست و مرجعیت شعیه را در دست داشت. همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، پیش از شیخ مفید، فقه در بین علمای شیعه به صورت کنونی رایج نبود؛ بلکه احادیث فقهی منقول از ائمهٔ اطهار(علیهم السلام) با سلسلهٔ سند، عیناً در کتاب ها نقل می شد و فقها تصرفی در متن حدیث نمی کردند؛ اما با ظهور شیخ مفید، اوضاع متفاوت شد. وی با نیروی ادراک قوی خود، مشرب فقهی جدیدی را براساس قواعد و اصول منظم پایه گذاری کرد و شاگردانش سیدمرتضی(رحمه الله علیه) و شیخ طوسی(رحمه الله علیه) این راه را ادامه دادند.(۱)

از سوی دیگر، شیخ مفید در بارور ساختن علم کلام و تعمیق و گسترش آن نقش بسزایی داشت. وی در قالب علم کلام، به بسیاری از مسائل تشکیل حکومت اسلامی و فقه مربوط به آن پرداخته است. آراء و فتاوی شیخ مفید در زمینهٔ مسائل حکومتی را می توان تحولی بزرگ در تاریخ فقه امامیه تلقی کرد. نظرات وی دربارهٔ شئون اجتماعی، سیاسی، قضایی و نظامی که فقها باید در جامعه عهده دار آن باشند، بسیار صریح و بی ابهام است و در مقایسه با فتاوی اندک شیخ صدوق که محتاطانه و همراه با تقیه بود، یک تحول و شاید نخستین تحول فقهی پس از آغاز غیبت کبرا باشد.(۲)

۱- ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص۱۴۵.

۲- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، ج۱، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ص۱۹.

تبیین برخی از مصادیق ولایت فقیهان

در بسیاری از آثار شیخ مفید(رحمه الله علیه)، به نکات مختلفی اشاره شده که فقیهان در آن مواقع می توانند و باید اعمالِ ولایت کنند و تصدی و تصرف در آن مواقع بر عهدهٔ آن هاست.

از مواقعی که شیخ مفید به صراحت به فقها و ولایت آنان اشاره می کند، بحثی است که وی در مورد زکات و صدقات مطرح می کند. از آنجا که وی در بحث های گذشته شرط تصدی ولایت را علم به احکام قرار داد، در اینجا نیز بر مبنای همان بحث می گوید: «ولما غابت عینه من العالم بوفاته، صار الغرض حمل الزکاه الی خلیفته فاذا غاب الخلیفه کان الغرض حملها الی من نصبه من خاصته لشیعته فاذا عدم السفراء بینه و بین رعیته وجب حملها الی الفقهاء و المأمونین من اهل ولایته؛ لان الفقیه اعرف بموضعها ممن لا فقه له فی دیانته.(۱)»(۲)

شیخ در جایی دیگر، با صراحت کلام بیشتری سخن گفته و پس از ذکر ولایت فقها بر اقامهٔ نمازها و ولایت بر قضا می گوید: «و لهم ان یقضوا بینهم بالحق و یصلحوا بین المختلفین فی الدعاوی عند عدم البینات و یفعلو جمیع ما جعل الی القضاة فی الاسلام، لان

۱- چون امام معصوم(علیه السلام) چشم از جهان فرو بست، زکات مال به خلیفهٔ او و در صورت فقدان خلیفه به منصوب خاص امام از شیعیانش تحویل می شود؛ اما درصورتی که سفیری بین امام و امت وجود نداشت، واجب است زکات به فقیهان شیعه تحویل شود؛ چون فقیهان نسبت به کسانی که با فقه بیگانه اند، به موارد مصرف زکات آگاه ترند.
۲- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، به ترجمه و تقریر محمود صلواتی، ج۱، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ص۲۵۲.

الائمـهٔ قـد فوضوا الیهم ذلـک عنـد تمکنهم منه بما ثبت عنهم فیه من الاخبار و صـح به النقل عنـد اهل المعرفـهٔ و الآثار.»(۱) از وظایف فقهاست که در میان مردم بر پایـهٔ حق و اسـلام قضاوت کننـد و در بین اختلاف کننـدگان و صاحبان دعوا، درصورت فقـدان بینه، صـلح ایجاد نماینـد. آن ها بایـد تمام اعمال و وظایفی را که در اسـلام بر عهـدهٔ قاضـی گذاشـته شـده است، انجام بدهنـد؛ به این دلیل که ائمه(علیهم السـلام) همهٔ این اختیارات را به آنان تفویض کرده اند که در صورت تمکن آن را به جای بیاورند و این تفویض براساس روایات و اخبار معتبر و صحیحی است که اهل معرفت به آن اعتراف و اعتماد کرده اند.

شیخ مفید با صراحت، متولی و متصدی ولایت، اجرا و اقامهٔ حدود را نیز در عصر غیبت، فقیهان معرفی کرده و می گوید: «فاما اقامـهٔ الحـدود، فهو الی سـلطان الاسـلام المنصوب من قبل الله تعالی و هم ائمهٔ الهدی من آل محمد علیهم السـلام و من نصـبوه لـذلک من الامـراء و الحکام و قـد فوضوا النظر فیه الی فقهاء شـیعتم مع الامکان.»(۲) اما اقامـهٔ حدود از وظایف سـلطان و رهبر اسـلام است که از جانب خداونـد منصوب می شود و آنان همان ائمـهٔ هدی از آل محمد(صـلی الله علیه و آله و سـلم) هسـتند. چنان که

۱- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، به ترجمه و تقریر محمود صلواتی، ج۱، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ص۸۱۱.

۲- محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، المقنعه، ص۸۱۰.

امرا و حکامی که این بزرگواران نصب کرده باشند نیز، جزو سلاطین حَقهٔ اسلام محسوب می شوند و در زمان غیبت آن بزرگوران، اقامهٔ حدود را به عهدهٔ فقهای شیعه گذاشته اند که در صورت امکان آن را اجرا کنند.

۴. سید مرتضی(رحمه الله علیه)

علی بن الحسین، ملقب به سید مرتضی و علم الهدی(رحمه الله علیه) از بزرگان فقهای امامیه و یکی از بزرگ ترین دانشمندان شیعهٔ امامیه است [که در سال ۳۵۵ق متولد شد]. او آقای عالمان امت و زنده کنندهٔ آثار ائمه(علیهم السلام) و مشهور به سید مرتضی (لقبی که آن را از جدش حضرت علی(علیه السلام) در یک رؤیای صادقه دریافت داشت) است. دانش هایی که وی بدان ها دست یافت، احدی به آن ها نرسید و فضیلت های منحصر به فردی داشت و شیعه و سنی بر فضل وی شهادت داده اند... . او در ۲۵ربیع الاول۴۳۶ وفات یافت و فرزندش در منزلش بر او نماز گزارد و در همان جا دفن شد. جنازه ی او بعد از مدتی به کربلا و کنار جدش امام حسین(علیه السلام) منتقل شد.(۱)

سیدمرتضی در کتب مختلف فقهی و کلامی خویش به ضرورت امامت و ریاست در جامعه پرداخته است. او برای این ضرورت، دلیل عقلی اقامه می کند: «امامت همان

۱- نک: عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، تهران: مکتبه الصدر، بی تا، ص ۴۸۰تا۴۸۳.

فرض الطاعه بودن و امرونهی نافذ داشتن است. در تدبیر امور جامعه، وجود یک رئیس و رهبر که دارای شرایط خاصی باشد و از عهدهٔ امور جامعه برآید، ضروری است. اگر جامعه ای از وجود یک رئیس پرهیزگار، با نفوذ کلمه و مقتدر که گناهکار را تأدیب نماید، محروم باشد؛ در آن جامعه شاهد ستم عده ای بر مردم و انجام اعمال قبیح دیگر خواهیم بود؛ در اینجا ضروری است که خداوندی که از بندگانش انجام واجبات و ترک محرمات را خواسته، به آن ها لطف کرده و قانون و مجری قانونی تعیین نماید تا مردم جامعه از مضرات جامعهٔ بی قانون در امان بمانند. بدین ترتیب ضروری است که مردمِ هیچ عصری بدونِ رئیس و رهبر نباشند.(۱) «فالریاسه علی ما بیناه لطف فی فعل الواجب و الامتناع من القبیح فیجب ان لا یخلی الله تعالی المکلفین منها و دلیل وجوب الالطاف یتناولها.»(۲)

از نظر وی، امام و رهبر جامعه باید از شرایطی چون عصمت، منصوص بودن از جانب خدا و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، اشجع بودن از سایرین، افضل بودن و عالم بودن برخوردار باشد: «و من صفاته ان یکون اعلم الامه باحکام الشریعه و بوجوه السیاسه و التدبیر... و مما یجب ان یلحق بذلک علمه بوجوه السیاسه، لان هذا

۱- رسائل الشریف المرتضی، به تحقیق سیدمهدی رجائی، ج۱، قم: دارالقرآن، ۱۴۰۵ق، ص۳۰۹.

۲- الذخیره، ص۴۱۰.

حکم لاینفک الرساله منه و لا یجوز ان یخلو امام من تعلقه به، فعلمه بالسیاسه واجب عقلاً و کونه اعلمهم واجب ایضاً فی طریق العقل لقبح تقدیم المفضول علی الفاضل فیما کان الفضل منه فیه و اما علمه باحکام الشریعه و کونه اعلم بها فمبنی علی التعبد الشرایع و انه امام فیها و لیس فی العقل وجوب ذلک»؛ از صفات رهبر جامعه این است که او باید داناترین مردم نسبت به احکام شریعت و نیز امور سیاست و تدبیر جامعه باشد... علم به امور سیاسی یکی از وجوه رسالت و پیامبری است و همچنین بر امام جایز نیست که از این علم بی بهره باشد؛ بنابراین علم به سیاست وجوب عقلی دارد و اما اینکه رهبر در این زمینه اعلم امت نیز باشد، این هم امری عقلی است؛ زیرا مقدم داشتن مفضول بر فاضل، عقلاً قبیح است. اما علم رهبری به احکام شریعت از شرع و تعبد به آن به دست می آید نه از طریق عقل. و همچنین به این دلیل که او امام امت است، پس باید از همهٔ آن ها نسبت به احکام شرع داناتر باشد.»(۱) امام امت باید در احکام دین و در امور سیاسی و حکومتی اعلم از دیگران بوده و به وجوه سیاست آشنا و آگاه باشد.

۱- الذخیره، ص ۴۲۹تا ۴۳۰.

۵. ابی الصلاح حلبی(رحمه الله علیه)

اشاره

تقی الدین حلبی، فقیه بزرگ، محدث و مفسر، از شاگردان سیدمرتضی و شیخ طوسی بود که در سال ۳۷۴ متولد و در سال ۴۴۷ق، بدرود حیات گفت.(۱)

وی در کتاب الکافی به مسائلی از قبیل لزوم و عدم لزوم دولت و ریاست حاکمه برای جامعه، شرایط امام امت و اوصافش، شرایط نایب امام و اوصافش، زکات، خمس، انفال، غنایم، فسق و احکام فساق، حدود و تعزیرات، قاضی، شرایط و اوصاف او، جهاد، امربه معروف و نهی از منکر، نماز جمعه، عیدین و... پرداخته است. وی در بسیاری از این موارد، به مسائل فقه حکومتی اسلام پرداخته و فتوا صادر کرده است. همچنین وی در فصلی خاص با عنوان «فصل فی تنفیذ الاحکام» به این مباحث می پردازد.

ضرورت و عدمِ ضرورت دولت در جامعه

حلبی در مبحث امامت کتاب الکافی، به لزوم و عدمِ لزوم دولت در جامعه اشاره کرده و این بحث را دارای اولویت بیشتری برای ارائه می داند. وی در ابتدا به ضرورت اصل ریاست و حکومت در میان مردم پرداخته و آن را به اثبات می رساند، آنگاه به اثبات رهبری

۱- نک: ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، به تحقیق رضا استادی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ۱۴۰۳ق، مقدمه، ص۸، به نقل از ابن حجر، لسان المیزان، ج۲، ص۷۱.

امام معصوم می پردازد. او معتقد است هر نوع حاکمیت و امامتی در جامعه باید به نظارت و اذن معصوم منتهی شود.(۱)

در اندیشهٔ حلبی، سیاست، معنای خاصی دارد و تبیین خاص وی از سیاست، تأثیر عمیقی در برداشت فقهای بعدی از این واژه داشته است. وی سیاست را به تربیت و استصلاح مردم و تدبیر امور اجتماعی آن ها تعبیر می کند. حلبی مصادیق امور سیاسی را ایجاد امنیت و آسایش برای مردم جامعه، دخل و تصرف در انواع معیشت آن ها، جلوگیری از ظلم و فساد فاسدان، جنگ و جهاد با ستمگران و نیز اصلاح امور دینی مردم از طریق فراهم ساختن زمینهٔ انجام افعال نیکو و ترک افعال قبیح می داند.(۲) از نظر حلبی تنها کسانی می توانند رهبر و رئیس یک حکومت شوند که به سیاست به معنایی که گفته شد، علم داشته باشند: «و لابد من کونه اعلمهم بالسیاسهٔ لکونه اماماً فیها.»(۳)

باید رئیس جامعه یا معصوم باشد و یا به اذن و نظارت معصوم منتهی شود؛ چون دلیل اینکه وجود رئیس در جامعه ضروری می باشد این است که ریاست لطفی از جانب خداوند برای انجام کار نیک و ترک کار زشت است: «و یعلق هذا اللطف بکون المرؤوس غیر معصوم

۱- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۱۵۰.

۲- ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، به تحقیق فارس حسون، محقق، ۱۳۷۵، ص ۱۴۹.

۳- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۸۹تا ۹۰.

فوجب لذلک عصمهٔ الرئیس او من ینتهی الیه الرئاسات.»(۱) از آنجا که مکلفین و مرئوسین معصوم نیستند، برای تحقق لطف خداوندی عصمت رئیس جامعه ضروری است. زیرا در غیر این صورت، یا مکلفینی خواهیم داشت که معصوم نیستند و در عین حال رئیسی بر آن ها حاکم نیست و این اخلال در واجب خداوندی است یا اینکه هر رئیسی دارای رئیس دیگری خواهد بود و این امر تا بی نهایت ادامه خواهد داشت که این نیز امری فاسد و محال است.

در نهایت آنچه دربارهٔ اندیشهٔ سیاسی حلبی می توان گفت، این است که باتوجه به اصلی که حلبی عنوان کرد: که تمام ولایات باید به معصوم و یا اذن و نظارت معصوم منتهی شود و با عنایت به اینکه این اذن از جانب معصوم برای فقهای جامع الشرایط صادر شده است؛ بنابراین وی خواهان استقرار حکومت عدل با امامت معصوم و یا نایب او که به نحوی حکومت و ریاستش به ریاست معصوم منتهی می شود، می باشد.

۶. شیخ طوسی(رحمه الله علیه)

۶. شیخ طوسی(رحمه الله علیه)(۲)

وی از ارکان و بزرگان فقهای شیعه در قرن پنجم بوده است. بعد از وفات سید مرتضی(رحمه الله علیه) زعامت شیعیان بر عهدهٔ وی قرار گرفت و او نیز با تربیت هزاران شاگرد و

۱- ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ص۸۸.

۲- ۳۸۵تا ۴۶۰ق.

تألیف ده ها اثر مانـدگار علمی، خدمت بزرگی به عالم اسـلام به ویژه مذهب امامیه به انجام رساند که تأثیر عظیم کار وی هم اکنون نیز مشاهده می شود:

در عظمت شـیخ همین بس که آثار و تألیفات وی از مهم ترین منابع علوم نقلی شیعی است. وی مؤلف دو کتاب از کتب اربعهٔ مورد اعتماد امامیه می باشـد. تهذیب الاحکام و الاسـتبصار از منابع معتبری هسـتند که فقهای امامیه در اسـتنباط احکام شـرعی همواره به آن هـا مراجعه می کننـد. ایشـان همـان گونه که در تعمیق و گسترش علوم اسـلامی در بسـیاری از فنون و رشـته ها، نقش اساسی ایفا کرده ؛ در حفظ و توسعهٔ فروع فقه حکومتی نیز تلاش شایانی کرده است. وی در این باره از دو بُعد کلامی و فقهی به تبیین مباحث این حوزه همت گماشته است.

در حوزهٔ کلامی، شیخ به طور گسترده به تبیین مبحث امامیه اقدام کرده است. وی بر ضرورت و وجوب عقلی امامت و ریاست برای هر جـامعه دلیـل عقلی اقامه کرده و آن را لطف می دانـد: «فمتی لم یعرف المکلف الامامـهٔ مع ما تقرر فی عقله من کونها لطفـاً اداه ذلـک الی الشک فی عـدل الله تعالی و انه یخل بشـرایط التکلیف و ان لا یزیـح علل المکلفین فیما یکلفهم و هـذا هو الکفر بالله تعالی؛ پس اگر مکلف معرفت به امامت پیدا نکند، مطابق تقریر عقلی که امامت لطف است،

این عـدم آگـاهی و شـناخت او را به شک در عـدل الهی کشانـده و شـرایط تکلیف نیز مختل خواهـد شـد و عـذر مکلفین در تکالیف شان زایل نخواهد شد و این، همان کفر به خدای تعالی است.»(۱)

به نظر وی، امامت همان ریاست است و همان گونه که سَر، به عنوان فرماندهٔ بدن، کار تنظیم و هماهنگی اعضای بدن را انجام می دهد؛ رئیس یک جامعه نیز مسئول نظارت، تنظیم و هماهنگی جامعه و تدبیر امور آن است. شـیخ طوسـی امامت را تنها در رهبری دینی خلاـصه نمی کنـد؛ بلکه آن را ریـاستی می دانـد که در هر قبیله و عشـیره ای لاـزم است؛ زیرا حقوق افراد قبیله و عشیره و امت تنها با ریاست محقق می شود.

رئیس جامعه موظف است ظالم را ادب کند و معاند را بر سر جایش بنشانَد تا فساد در آن جامعه، به حداقل برسد. وی معتقد است: «هرگاه برای مردم، راهنما و سروری یافت شود که در کار گشاده دست باشد، آنان را از آنچه باید نکنند باز می دارد و زورمنـدان را از سـتم کردن بر ناتوانـان جلوگیری می کنـد و سـتمگران را به جـای خود نگه می دارد و کسانی که با راستی و درستی می ستهند، از آن باز می ایستاند؛ پس در بودن او، نیکی ها

۱- شیخ طوسی، تلخیص الشافی، با مقدمه و تحقیق سید حسن بحرالعلوم، ج۱، قم: محبین، ۱۳۸۲ش، ص۵۹و۶۰.

بسیار می باشد و تباهی ها کم می شود»؛(۱) بنا بر این اصل، وجود حکمت و ریاست در جامعه ضرورت عقلانی خواهد داشت.

به نظر وی، امام به عنوان حاکم سیاسی یک جامعه، باید از دانش و آگاهی سیاسی لازم دربارۀ حوزۀ امرونهی و محدودۀ اعمال حاکمیت خویش برخوردار باشد. این شرط (علم به سیاست) نیازی به اثبات از جانب شرع ندارد و عقل آن را برای حاکم ضروری و لازم می داند. بعد از پذیرش دین و تدیّن به آن، شرط دیگری نیز مدّنظر قرار می گیرد و آن اینکه امام باید عالم دینی هم باشد؛ یعنی به مجموعۀ احکام دین، آگاهی داشته باشد که البته این شرط نیز شرطی عقلی است.(۲) استدلال شیخ بر اینکه امام باید عالم دینی نیز باشد؛ بدین گونه است: «متولّی حکم در سراسر گسترۀ دین، امام و رئیس حکومت اسلامی است. سپردن تولیّت و مسئولیت کاری به فردی که علم و دانش لازم در آن حوزه را ندارد، ازنظر عُقلا کاری قبیح است؛ پس امامت و ریاست به کسی سپرده می شود که دارای علم دینی کافی باشد.»(۳) شیخ، بعد از اقامۀ برهان و اثبات اینکه امام جامعه ضرورتاً عالم دینی نیز می باشد، به تشریح جزئیات این علم می پردازد. وی معتقد است امام نمی تواند

۱- تمهید الاصول، به ترجمه و مقدمه و تنظیمات: عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفۀ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۷۶۷تا۷۶۹.

۲- نک: تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه لدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفۀ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۵تا۲۴۶.

۳- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفۀ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۵تا۲۴۶.

در علم دینی مقلد دیگران باشد(۱) و عُقلاء امامی که مسئولیت هدایت دنیوی و اخروی افراد جامعه را داراست؛ اما خودش جاهل بوده و تنها با استفاده از علم دیگران می تواند به احکام دین علم پیدا کند، تقبیح می کنند.(۲) البته دراین صورت مردم می توانند به دلیل اینکه وی واجد شرایط تصدی ولایت بر جامعه نیست، به اوامرش گردن نسپارند و دستورات وی را پشت گوش بیندازند؛ زیرا وی حق ولایت بر آن ها را ندارد.(۳)

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا امام باید در همهٔ حوزه ها علم و تخصص کافی داشته باشد و یا علم او به مجموعهٔ احکام دینی کافی است؟ شیخ می گوید: «چون امامت همان ریاست و حکومت بر پیکرهٔ دین است، پس علم امام به همین حوزه برای تصدی ولایت وی کفایت می کند و در سایر حوزه ها به متخصصین آن رجوع می شود و بعد از اخذ نظر متخصصین، مطابق نظر آن ها حکم صادر خواهد شد.»(۴)

در بررسی دیدگاه های شیخ، رجوع به آثار فقهی وی نکات فراوانی را برای ما آشکار می کند. شیخ طوسی(رحمه الله علیه) در موارد مختلف به اختیارات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمهٔ معصومین(علیهم السلام)

۱- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۹تا ۲۵۰.

۲- نک: تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۶.

۳- . تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۴۹تا ۲۵۰.

۴- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۵۲.

در عصر حضور می پردازد؛ آنگاه به عصر غیبت و بررسی این مضوع می پردازد که وضع مکلفان در عصر غیبت چگونه است و چه کسی حق دارد در این عصر در امور افراد و جامعه دخل و تصرف کند؟ وی این حق را از آنِ فقها دانسته و در موقعیت های گوناگون به این مسئله اشاره می کند.

یکی از مواقعی که فقیهان در عصر غیبت متولّی آن هستند، ولایت بر قضاست. شیخ، این منصب را تنها در انحصار سلطان حق و عدل، یعنی امام می داند و جز امام یا افرادی که از جانب ایشان اجازهٔ قضاوت و دادرسی دارند، سایرین را مجاز به اقدام در این منصب نمی داند: «اما الحکم بین الناس و القضاء بین المختلفین فلا یجوز ایضاً الا لمن اذن له سلطان الحق فی ذلک و قد فرضوا ذلک الی فقها شیعتهم فی حال لا- یتمکنون فیه من تولیه بنفوسهم فمن تمکن من انفاذ حکم او اصلاح بین الناس او فصل بین المختلفین فلیفعل ذلک و له بذلک الاجر و الثواب ما لم یخف فی ذلک علی نفسه و لا علی احد من اهل الایمان و یأمن الضرر فیه فان خاف شیئاً من ذلک لم یجز له التعرض لذلک علی حال»؛(۱) اما حکم کردن در بین مردم و داوری بین اختلاف کنندگان، تنها برای کسانی جایز است که از جانب سلطانِ حق، دارای اذن باشند و ایشان (سلاطین حق) در مواردی که

۱- النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص۳۰۱.

خودشان امکان تولّیت این امور را ندارند، به فقیهان شیعه اجازهٔ تصدی آن را داده اند؛ پس هریک از فقها این امکان را داشته باشد که به اجرای حکمی بپردازد یا اصلاحی در بین مردم ایجاد کند یا نزاعی را فیصله دهد، باید به این امر اقدام کند که مستوجب پاداش و ثواب نیز خواهد بود؛ البته مادامی که بر خودش و بر مؤمن دیگری، خوفی از اضرار دشمنان نداشته باشد که درصورت خوف، بر او جایز نیست متعرض هیچ یک از این افعال شود.

به نظر شیخ طوسی(رحمه الله علیه)، وظیفهٔ تبلیغ و تبیین احکام و حفاظت از دین و شریعت، یکی از ولایت هایی است که بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) بر عهدهٔ فقهای جامع الشرایط قرار داده شده است.

در جمع بندی نظرات شیخ، چه در حوزهٔ کلام و چه در حوزهٔ فقه، می توان گفت که باتوجه به شرایط ویژهٔ عصر شیخ طوسی(رحمه الله علیه) و در نظرگرفتن شرایط اجتماعی آن روز و اوضاع سختی که بر شیعه حاکم بود، شیخ توانسته است در بسیاری از آثارش به موارد مختلفی از ولایت فقها در عصر غیبت بپردازد و آنان را در اجرای حدود الهی و دخالت در امور جامعه و مصالح مسلمین، صاحبِ حق بداند و درحالی که هدف تمامی اولیای الهی محافظت از کیان اصل دین و تسامح در موارد دیگر بود، پرداختِ بیش از این موارد به ولایت فقها، ممکن بود این اصلِ اصیل را

بـا خطر جـدی مواجه کنـد و شـیخ طوسـی(رحمه الله علیه) نیز بـاتوجه به همین اصل، به این انـدازه از بیان مطالب بسـنده کرده است.

۷. سلار دیلمی(رحمه الله علیه)

۷. سلار دیلمی(رحمه الله علیه)(۱)

از فقیهان و اندیشـمندان نامدار قرن پنجم قمری است. سلار دیلمی(رحمه الله علیه) بعد از عصر غیبت یکی از مشایخ و از مهم ترین عالمان و پیشوایان امامیه بوده است.

سلاـر دیلمی در بـاب امر به معروف و نهی از منکر و اقامـهٔ حـدود و جهاد، پس از ذکر مراتب امر به معروف و نهی از منکر با صراحت اذعان می کنـد که ائمـهٔ معصومین(علیهم السـلام) اقامهٔ احکام در میان مردم را به فقیهان شـیعه تفویض کرده اند. وی در بـاب یکی از مراتـب امر بـه معروف و نهی ازمنکر می گویـد: «فاما القتـل و الجراح فی الانکـار فـالی السـلطان او من یـأمره السـلطان، فان تعذر الامر لمانع فقد فوضوا علیهم السـلام الی الفقهاء اقامه الحدود و الاحکام بین الناس بعد ان لا یتعدوا واجباً و لا یتجاوزوا حداً»؛(۲) امـا کشـتن و جراحت ایجـاد کردن به عنوان یکی از بالاترین مراحل نهی از منکر به سـلطان یا کسـی که سلطان به او امر و اذن بدهد، مربوط است. اگر هر یک از این دو، به جهت وجود موانعی معذور از انجام

۱- وفات: ۴۶۳ق.

۲- تمهیـد الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشـکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسـفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۶۴.

کار بود، پس ائمه(علیهم السلام) اقامهٔ حدود و احکام میان مردم را به فقها تفویض کرده اند؛ به شرط اینکه این فقها واجبات و حدود الهی را مراعات کنند.

حتی به نظر سلار، ائمه(علیهم السلام) به پیروان و شیعیان خود دستور داده اند که فقها را در این هدف عظیم و اجرای احکام الهی و اقامهٔ آن ها تا زمانی که در صراط مستقیم حرکت می کنند، یاری دهند.(۱)

۸. قطب راوندی(رحمه الله علیه)

وی یکی از فقها و محدثین بزرگ شیعه است: «ابوالحسن سعید بن هبه الله بن حسن عالمی ماهر، فقیه، محدث، مفسر و محقق بزرگوار و موردِاعتماد، صاحب کتبی همچون الخرائج و الجرائح، قصص الانبیاء لب اللباب، شرح منهج و غیر آن و از محدثین بزرگ شیعه است... وی در ۴شوال۵۷۳ وفات یافت... و قبرش در شهر قم در کنار حرم فاطمه معصومه(علیها السلام) مزار معروفی است.»(۲)

وی معتقد است در عصر غیبت که سفیر و واسطهٔ خاصی میان امام و مردم نیست، باید زکات را به فقیهان شیعه که امین نیز هستند، تحویل داد؛ چراکه آن ها دربارهٔ موارد مصرف زکات، نسبت به سایرین آگاه تر هستند.

۱- تمهید الاصول، با ترجمه و مقدمه و تنظیمات عبدالمحسن مشکوه الدینی، تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران، ۱۳۵۸ش، ص۲۶۴.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۷۲.

«قطب در بحث مربوط به نماز جمعه و در ذیل آیات مربوط به آن می گوید که علاوه بر همهٔ شرایط، حضور سلطان عادل یا منصوب وی در وجوب نماز جمعه شرط است: «بدان که وجوب جمعه شامل تمام مکلفین می گردد؛ چرا که قول خداوند)فاسعوا الی ذکر الله((۱) عام است و شامل همه است؛ مگر کسانی که معذورند به اسبابی چون: سفر یا بیماری یا کوری یا نقص و... . از شرایط نماز جمعه، مذکر[بودن] و آزاد بودن حاضران در آن است که اگر همهٔ این شرایط مهیا بود، آنگاه نماز جمعه تنها با حضور سلطان عادل یا منصوب وی اقامه خواهد شد.»(۲)

آنچه قطب راوندی را از دیگر فقها متمایز می کند، نظرات وی دربارهٔ نهی از منکر در جامعه است. وی با طرح پرسش و پاسخی به مردم اجازه می دهد که برای نهی از منکرات در جامعه، سلاح به دست گرفته و با جنگ و خون ریزی جلوی منکرات را بگیرند: «اگر کسی بگوید که آیا در نهی از منکر، دست به اسلحه بردن واجب است؟ جواب ما مثبت خواهد بود؛ یعنی هرگاه به آن نیاز افتاد، واجب می شود که در حد توانایی و امکان تهیه گردد. چون خداوند ما را به نهی از منکر دستور داده است؛ بنابراین وقتی که پند و نصیحت و تهدید و ترساندن و بازداشتن ازطریق دست

۱- جمعه، ۹.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۱۳۳.

خالی، مؤثر نیفتاد، حمل سلاح واجب می گردد؛ زیرا امر واجب [که] همان نهی ازمنکر است، از گردن مکلف ساقط نمی گردد؛ مگر زمانی که منکر از بین رفته و زایل شده باشد؛ البته نیت مکلف در این حمل سلاح و جهاد، نباید جنگ باشد؛ بلکه می بایست به قصد نهی از منکر به این کار اقدام کند. قطب متذکر می گردد که در نزد بسیاری از اصحاب و علمای ما، اقدام به چنین کاری، متوقف بر اذن سلطان وقت (عادل) است.»(۱)

۹. ابن ادریس حلی، ۵۴۳تا۵۹۸ق

وی فقیهی فاضل و محققی روشنگر، افتخار بزرگان و بزرگ فقیهان حله، صاحب کتاب السرائر که به بررسی فتاوی فقها می پردازد و نیز کتاب مختصر تبیان الشیخ، در سال ۵۹۸ بدرود حیات گفت؛ در حالی که ۵۵ سال بیش نداشت...»(۲). وی با اجتناب از تقلید و تکیه بر منابع اصیل اجتهاد، یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل، توانست به رکود حوزه های فقهی پایان بخشد.

مشی جدید و شیوهٔ عمل ابن ادریس در تمام ابواب فقه مشاهده می شود. وی در بخش فقه سیاسی و حکومتی نیز مانند سایر حوزه ها به تحول و ابتکار دست زده و هم در عرصهٔ کلامی و هم در حوزهٔ فقهی مطالب تأثیرگذاری عرضه می کند.

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۳۵۸.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۱، ص۲۱۰.

از نظر ابن ادریس، انسان موجودی است که تنها در سایهٔ اجتماع می توانـد زندگی موفقی داشـته باشد و درحقیقت اجتماع از ضرورت های زنـدگی اوست؛ اما در اجتماع، گاه منافع انسان ها با یکدیگر در تضاد قرار می گیرد؛ یعنی مصالح و منافع فردی وی با منافع اجتماعی اش درگیر شـده و باعث بروز هرج و مرج و مشـکلات اجتماعی خواهـد شـد. در اینجا برای جلوگیری از هرج و مرج و بی نظمی وجود قـانون ضـروری است؛ امـا آیـا تنهـا وجود قـانون برای ایجاد نظم و ثبات در جامعه کافی است؟ جـواب این است که قـانون برای اجرا شـدن نیـاز به مجریـانی دارد که آن را در جـامعه اجرا و عملی کننـد. ابن ادریس مجری قانون را سـلطانی می دانـد که به تربیت مردم پرداخته و جلوی فساد و تباهی و سـتم را بگیرد(۱). ابن ادریس آیـهٔ)وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ((۲) را دال بر این می داند که هیچ عصـری از وجود حجتِ عادل خالی نیست. این مطلب مورد اتفاق همهٔ فرقه های اسـلامی است؛ اگرچه از این نظر که مصداق عدل و حجت در جامعه چه کسانی می توانند باشند، با هم اختلاف دارند.(۳)

ملاک مشروعیت حکم و حاکمیت از نگاه ابن ادریس آن است که: مشروعیتِ حاکم

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۱، ص۹۱تا۹۲.

۲- نحل، ۸۹.

۳- ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۲، ص۵۹.

به نصب، تعیین و یا اذن از سوی خدا و رسول و ائمه(علیهم السلام) است. وی فقیه جامع الشرایط را صاحب اذن از سوی خدا و رسول و ائمه(علیهم السلام) برای نیابت از آن ها در تصدی ولایت امور خلق در جامعه می داند؛ البته از دیدگاه وی، این فقها باید دارای شرایط خاصی همچون فقاهت و علم به احکام شرع باشند تا شایستگی نیابت از امام معصوم(علیه السلام) را پیدا کنند. چون حاکم جامعۀ مسلمین از حکم الله خبر می دهد و به نیابت از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را دعوت و الزام می نماید؛ لزوماً باید از حکم خدا باخبر باشد؛ زیرا بدون علم نه خبر دادنش از حکم الله صحیح است و نه نیابتش از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم). برخورداری از نفوذ لازم برای اجرای حکم، برخورداری همزمان از عقل و رأی، حلم و سعۀ صدر، قدرت بر اجرای احکام، دارا بودن ورع، زهد، تدین، عدالت، بصیرت به اوضاع و احوال زمان، از جمله این شرایط اند.(۱) به نظر ابن ادریس کسی که واجد شرایط مذکور باشد از طرف ائمه(علیهم السلام) برای تولی و تصدی تنفیذ احکام مأذون خواهد بود: «چون فقها واجد شرایط هستند، از باب امربه معروف و نهی از منکر بر آنان واجب است که ولایت را قبول کنند و تصدی آن را عهده دار شوند؛ گرچه از سوی سلاطین جور به آنان واگذار گردد؛ زیرا همان گونه که گفتیم، گرچه آنان در ظاهر در جانب فرد متغلب به این سمت

۱- ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۳، ص۵۳۸تا۵۳۹.

گمارده شده اند؛ اما درحقیقت نایب امام معصوم و ولی الامر(علیه السلام) هستند و اهلیت چنین مسئولیتی را به دلیل ثبوت اذن امام(علیه السلام) دارا می باشند؛ بنابراین فقها نمی توانند از پذیرش چنین ریاستی سر باز زده و شانه خالی کنند.»(۱)

ابن ادریس در بحث اقامهٔ حدود معتقد است، غیر از سلطان منصوب الهی یا منصوبین سلطان و مأذونین او کسی حق اقامهٔ حدود را در جامعه ندارد. وی می گوید: مخاطب دستور اقامهٔ حدود، فقط ائمه(علیه السلام) و حکام منصوب و مأذون از سوی آنان می باشند و دیگران هیچ گونه ولایتی نسبت به اقامهٔ حدود در جامعه ندارند.(۲)

وی در کتاب القضاء گفته است که قضا بدون اذن و ولایت امام مسلمانان برای کسی منعقد نمی شود. وی معتقد است که ائمه(علیهم السلام) در عصر غیبت، قضا و حکم را به فقیهان امین و مطلع از منابع فقهی و متدین شیعه تفویض کرده اند.(۳)

۱۰. خواجه نصیرالدین طوسی(رحمه الله علیه)

راهنمای گروه نجات یافته، فیلسوف محقق، معلم انسان و داناترین مردم گذشته و حال، خواجه طوسی، سلطان عالمان و محققان و برترین حکیمان و متکلمان،

۱- نک: ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۳، ص۵۳۸تا۵۳۹.

۲- نک: ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۳، ص۵۳۹.

۳- نک: ابن ادریس حلی، المنتخب، ج۲، ص۱۵۳.

ستایش شده توسط بزرگان آسمان و محل اجتماع صفات نیک، کسی که به خاطر شهرت فراوانش احتیاج به تعریف ندارد؛ گرچه آنچه در حق وی گفته می شود، شایستهٔ مقام وی نیست. وی در ۱۱جمادی الاولی۵۹۷ در طوس متولد شد و در همان جا رشد کرد و لذا به طوسی مشهور شد و اصل وی از جهرود از نواحی قم به نام وشاره (بر وزن عباره) است. وی در روز عید غدیر سال ۶۷۲ بدرود حیات گفت و در جوار امامین کاظمین در مکانی که برای ناصر عباسی آماده شده بود [و در آنجا دفن نشد]، به خاک سپرده شد.(۱)

از دیدگاه خواجه، در سیاست مبتنی بر شرع، جامعه به سوی غایات مهم و هدفمند سوق داده می شود. در این صورت نفس انسانی، ظرفیت بیشتری برای برخورداری از فیض علوی پیدا می کند و به سوی کمالات متعالی مدّنظر رهنمون می شود. در این مرحله، حاکم و سائس کسی است که دارای تأییدات الهی بوده و واضع قوانینی می باشد که مفید انتظام بخشیدن به امور دنیوی و اخروی مردم و تفکیک حوزه های آن ها از هم و معرفت به آن هاست.

خواجه حوزه های سیاست را شامل سیاست نفس، سیاست منزل و سیاست جامعه می داند. وی در تبیین حوزهٔ سوم، یعنی سیاست جامعه می گوید: «شهر و مدینه را از افراد بسیار مختلف

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص ۲۵۰تا۲۵۲.

در جهات گوناگون با انگیزه های بسیار متفاوت تشکیل داده و ایجاد می کنند که اگر تدبیر مناسب در چنین اجتماعی نباشد، تقابل و تعارض انگیزه ها به هرج و مرج و ظلم و تعدی منجر می شود. لازمهٔ تدبیر و سیاست در پیشگیری چنین نابسامانی هایی سه چیز است: ۱. ناموس (قانون)؛ ۲. حاکم (دولت)؛ ۳. دینار (قدرت مالی).»(۱) به نظر وی حاکم کسی یا نهادی است که از قانون (کلیات و جزئیات آن) شناخت کافی دارد و واجد قدرت فائقه و ابزارهای لازم اجرایی و غیراجرایی آن، برای اجرای قانون است. چنین فردی ابزار دینار را به خدمت می گیرد و قانون را به منظور استقرار و گسترش آن اجرا می کند و روابط افراد را در قالب آن تنظیم نموده و صناعات و حِرَف را ساماندهی می کند.(۲) وی معتقد است قوام جوامع به سلطان، حاکم و دولت است و قوام دولت یا حاکم به سیاست: «قوام مُدُن به ملک بود و قوام ملک به سیاست.»(۳)

در جهان بینی الهی و سیاست مبتنی بر شرع، حاکم یک جامعه وظیفهٔ هدایت افراد جامعه از نقصان به کمال را بر عهده دارد؛ بنابراین پس از اینکه معلوم شد وجود سیاست و حکومت در جامعه امری انکارناپذیر بوده و ضرورت آن به اثبات رسید، می توان گفت

۱- اخلاق ناصری، ص۲۵۲.

۲- اخلاق ناصری، ص۲۵۲.

۳- . اخلاق ناصری، ص۳۰۹.

که وجود حاکم و سائس و رئیس نیز از همان ضرورت برخوردار است.

۱۱. محقق حلی(رحمه الله علیه)

۱۱. محقق حلی(رحمه الله علیه)(۱)

محقق حلی از بزرگان فقهای شیعه و صاحب آثار مهم است. «ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید الحلی حاله فی الفضل و العلم و الثقه و الجلاله و التحقیق و التدقیق و الفصاحه و البلاغه و الشعر و الادب و الانشاء و جمیع الفضایل و المحاسن اشهر من ان یذکر... توفی فی ربیع الثانی سنه ۶۷۶.»(۲)

وی به دلیل جامعیت فضایل علمی و عملی و تحقیقات عالیهٔ فقهی، برای اولین بار در بین فقهای شیعه به لقب محقق ملقب شد؛ به طوری که اگر بدون قید به کار رود تنها به ایشان انصراف دارد.(۳)

محقق همانند بسیاری از فقها در ابتدا به ضرورت تشکیل حکومت می پردازد. از نگاه وی، تشکیل حکومت، ضامن و دربردارندهٔ سلامت جامعه است؛ زیرا اجتماع به دلیل تضاد منافع افراد با یکدیگر همواره در معرض نزاع و درگیری قرار دارد. «الاجتماع مظنهٔ النزاع و مثار الفتن غالباً و الحکمه موجبه حسم مادهٔ الهرج و قطع نائره الاختلاف و لن یستمر الا مع

۱- ۶۰۲تا۶۷۶ق.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۱۵۴.

۳- ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص ۲۳۰.

السلطان.»(۱) ایـن حکـومت اسـت که می توانـد جـامعه را کنـترل و از سـقوط آن در هرج و مرج جلـوگیری کنـد. حکـومت، خاموش کنندهٔ آتش اختلاف و فتنه در جامعه است و قهراً هیچ حکومتی برقرار نخواهد شد مگر توسط حاکم و رهبر.

درخصوص مشـروعیت حاکم و امام جامعه نظر محقق این است که مشروعیت با نص و معجزه به دست می آید و هر حکومتی که این نص را در تأیید خویش به همراه داشت، حکومت عادل و مشروعی است؛(۲) در غیر این صورت حکومت جور خواهد بود. پس حاکمان نیز شـرایطی دارند که ملاک تمایز آن ها از هم است که چه حاکمی حاکم عادل و چه حاکمی حاکم جائر است.

محقق ابتـدا به بیان شـرایط امام پرداخته و معتقد است: امام کسـی است که اولاً معصوم از گناه و خطا باشد؛ از جهات اخلاقی، برترین خلق باشد، داناترین مردم نسـبت به شـرع مقدس و نیز شـجاع ترین فرد در جهاد باشد.(۳) پس وی به نکتـهٔ مهمی اشاره می کند و آن بیان فرق بین امام و نایب الامام است. وی فرق این دو را در این می داند که امام معصوم بوده، ولی

۱- محقق حلی، المعتبر فی شـرح المختصر، تحقیق لجنهٔ التحقیق، با اشراف ناصر مکارم شیرازی، ج۲، قم: مؤسسهٔ سیدالشهداء، ۱۳۶۴ش، ص ۲۸۰.

۲- مختصر النافع فی فقه الامامیه، تهران: مؤسسهٔ بعثت، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷۱.

۳- نک: المسـلک فی اصول الدین، به تحقیق رضا اسـتادی، مشـهد: مؤسـسهٔ چاپ و نشـر آسـتان قدس رضوی، چ۱، ۱۴۱۴ق، ص۱۹۸.

نایب الامام معصوم نیست.(۱) پس نایب الامام هم اگر شرایط فوق را دارا بود می تواند به عنوان حاکم عادل که حکومتش نیز مشروع است، ولایت را تصدی کند؛ بنابراین از دیدگاه محقق حلی، حاکم عادل اعم از امام معصوم و نایبان خاص و عام وی می باشد. وی در مواردی از فقیه جامع الشرایط به عنوان «من الیه الحکم بحق النیابه» یاد می کند؛ یعنی کسی که حکم و حکومت، به این دلیل که نیابت از امام معصوم را داراست، به او واگذار شده و به عبارت دیگر، چون نایب امام است، حکومت به او واگذار شده تا در عصر غیبت ولایات را تصدی و اعمال نماید.(۲)

ازطرف دیگر هر حاکمی که شرایط و صفات لازم را برای حکومت نداشته باشد، حاکم جائر بوده و حکومت وی نامشروع است؛ بنابراین یاری رساندن به وی یا قبول ولایت از جانب او نیز مشروعیت نداشته و همچنین جهاد همراه با او نیز جائز نیست؛ مگر آنکه برای دفاع از کیان اسلام و مسلمین باشد.(۳)

۱- نک: المسلک فی اصول الدین، به تحقیق رضا استادی، مشهد: مؤسسهٔ چاپ و نشر آستان قدس رضوی، چ۱، ۱۴۱۴ق، ص۲۰۴.

۲- نک: شرایع الاسلام، به تحقیق سیدصادق شیرازی، ج۱، تهران: انتشارات استقلال، چ۲، ۱۴۰۹ق، ص۱۳۸.

۳- نک: شرایع الاسلام، به تحقیق سیدصادق شیرازی، ج۱، تهران: انتشارات استقلال، چ۲، ۱۴۰۹ق، ص۲۶۶.

۱۲. فخرالمحقّقین-محمدبن حسن بن یوسف(رحمه الله علیه)

فخرالمحققین، پسر علامه حلی، در ۶۸۲ متولد و در سال ۷۷۱ درگذشته است. علامه حلی در مقدمهٔ تذکره الفقها و در مقدمهٔ کتاب قواعد از فرزندش به تجلیل یاد کرده است و در آخر قواعد آرزو کرده است که پسر بعد از پدر کارهای ناتمام او را تمام کند. فخرالمحققین کتابی دارد به نام «ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد آرا» که در کتب فقهیه درخورِتوجه است.

ایشان در رابطهٔ ولایت می گوید: «ازنظر شرع مقدّس، قضاوت و ولایت بر حکم، برای کسی است که صلاحیّت فتوادادن دربارهٔ قوانین فرعیِ شرعی بر اشخاص معیّنی از انسان ها را داشته باشد که حکم او یا برای اثبات حقّ و حقوقی و یا استیفای حقوق مستحقّی است. شروع اعمال این ولایت، هم زمان با تحقّق ریاست در امور دین و دنیا است.»(۱)

۱۳. شهید اوّل(رحمه الله علیه)

اشاره

محمدبن مکی، معروف به شهید اول: «فقیه بزرگوار محمدبن مکی رئیس و امام شیعه و سرسلسلهٔ محققین بزرگ و بزرگ طایفه... در سال ۷۳۴ به دنیا آمد... و در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی سال ۷۸۶ با شمشیر به شهادت رسید، سپس به صلیب کشیده شد. آنگاه

۱- ایضاح الفوائد، ج۴، ص۲۹۴.

جسد وی سنگسار و سپس سوزانده شد. این اتفاقات در دمشق و در زمان حکومت برقوق و دولت بیدمر و به فتوای برهان الدین مالکی و عبادبن جماعت شافعی صورت گرفت و بعد از آنکه یک سال تمام در قلعهٔ شام زندانی بود و در زندان کتاب لمعهٔ دمشقیه را در هفت ماه و هفت روز تألیف کرد.»(۱)

«چنان که از زندگی شهید اول پیداست، وی در روزگاری سخت و فضایی همراه با تقیه و پنهان کاری می زیسته، اما در همان حال هم از برقراری ارتباط و دادن راهنمایی و مشاوره به شیعیان دست بر نمی داشته است. علاوه بر این، وی با تمام وجود برای مکتوب نمودن قوانین حکومتی و فقه سیاسی اسلام تلاش نموده است. به طور کلی، شهید اول فقیه را به چهار قطب عبادات، عقود، ایقاعات و سیاسات تقسیم می کند.»(۲)

وی برای تبیین حقوق، وظایف و اختیارات فقها در عصر غیبت، از بیانی کلامی فقهی بهره جسته است.

قانون، رهبر و ضرورت آن ها از نگاه شهید(رحمه الله علیه)

شهید اول(رحمه الله علیه) با یک دلیل عقلی، ضرورت وجود قانون و رهبر را در جامعه به اثبات می رساند. از نظر وی گرایش به جامعه و

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۳۷۸.
۲- شهید اوّل، الذکری، طبع حجریه، ۱۲۷۲، ص۶تا۷.

اجتماع از ضـرورت های زنـدگی انسانی است و انسان ها همیشه در پی تشـکیل اجتماع اند و در پی این تمایل، طبیعتاً به دنبال منافع فردی خویش نیز هسـتند؛ بنابراین منافع فردی انسان ها با یکـدیگر تزاحم پیـدا کرده و زمینـهٔ نزاع و درگیری را ایجاد می کند. در اینجا چه باید کرد؟ «لان اجتماع من ضـروریات المکلفین و هو مظنه النزاع فلابد من حاسم لذلک و هو الشریعه و لابد لها من سائس و هو الامام و نوابه.»(۱) چون برخورد و نزاع از لوازم هر جامعه ای است؛ پس به ناچار باید ضابطه و قانونی باشد که در آن، قلمرو اختیارات هر فردی در اجتماع مشـخص شـده باشد و هر فردی در حدّ اختیار خویش در جامعه عمل کند و از آن فراتر نرود. ازنظر وی، این قـانون همـان شـریعت و دین است که وظـایف، حقـوق و اختیـارات افراد اجتمـاع در آن تعیین و مشـخص می شود؛ امـا آیـا صـرف وجود قـانون در جـامعه کـافی است؟ آیـا وجود قـانون، افراد را به حقوق فردی و اجتماع و مصالـح شـان آگاه می کنـد؟ شـهید این گونه پاسـخ می دهـد که در کنار قانون و شـریعت، وجود یک رهبر و سـیاست مـدار ضروری است و اوست که به این قـانون، جامـهٔ عمـل می پوشـد و آن را معنی کرده و به مرحلـهٔ اجرا در می آورد. از دیـدگاه وی، این رهبر و رئیس نمی تواند کسی جز امام و نائبانش

۱- القواعد و الفوائد، تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج۱، قم: مکتبه المفید، ص۳۶تا۳۸.

باشد. آن ها می توانند با اشراف و تسلطشان بر ابعاد شریعت، راه فلاح و رستگاری را پیش پای افراد جامعه قرار دهند.

ملاک مشروعیت رهبر جامعه

اینکه امام و نایبش می توانـد و باید مرجعیت و رهبری یک جامعه و افراد آن را برعهده گیرد، بر چه اساس و ملاک و معیاری مبتنی است؟ به عبارت دیگر، اینکه ما معتقـدیم فقط امام و نوابش از حق رهبری و زعامت جامعه برخودارند، چه مبنایی دارد؟ از نظر شـهید اول، امـامت و رهبری جامعه با نص شـرعی و فرمان الهی تعیین می شود. نص خداونـد تعیین کننـدهٔ رئیس جامعه است و راه دیگری برای آن نمی توان در نظر گرفت. وی این گونه به اشـکال پیشـین پاسـخ می دهد: «ثبت عندنا قولهم علیهم السلام کل امر مجهول فیه القرعه و لک لان فیها عند تساوی الحقوق و المصالح و وقوع التنازع دفعاً للضغائن و الاحقاد و الرضا بما جرت به الاقـدار و قضاء الملک الجبار و لا قرعهٔ فی الامام الکبری، لانها عندنا بالنص.»(۱) اگر کسی بگوید که برای تعیین امام و رهبر جامعه که اتفاقاً یکی از امور مشـکل است، مانند بسـیاری از مشـکلات و مجهولات دیگر باید به قرعه پناه برد و از این طریق رئیس جامعه را مشخص کرد، جواب

۱- القواعد و الفوائد، تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج۲، قم: مکتبه المفید، ص۱۸۳.

این است که مسئلهٔ تعیین ولی و رهبر با امور دیگر بسیار متفاوت است و ما به دلیل اینکه نص خداوند ناظر به فرد خاصی از افراد جامعه است، اطاعت از او را بر خود واجب دانسته و او را رهبر مشروع جامعه قلمداد می کنیم. و هرکس به روشی غیر از این طریق، به ریاست جامعه برسد، ما او را غیرِمشروع می دانیم. بر همین اساس، شهید اوّل در بحث بدعت حرام و تبیین آن می گوید: «و هو کل بدعه تناولتها قواعد التحریم و ادلته من الشریعه کتقدیم غیر الائمه المعصومین علیهم و اخذهم مناصبهم و...»(۱) اینکه دیگران را که هیچ گونه نصی در مورد آن ها نداریم، بر ائمه و معصومین(علیهم السلام) که منصوص و منصوب خداوند هستند، مقدم بداریم، از بدعت حرام به شمار می رود.

از نظر وی حکومت ها یا مطلوب اند و یا غیرِمطلوب؛ اگر حکومتی مطلوب بود مردم باید آن را گرامی داشته و از دستورات رهبر و حاکم آن پیروی کنند(۲) و اگر از جانب آن حکومت و حاکمش، ولایت و مسئولیتی به کسی داده شد بلافاصله بپذیرند: «و الولایهٔ عن العادل جایزهٔ بل مستحبه و تجب مع الالزام او عدم وجود غیره و یحرم عن الجائر الا مع الاکراه، فینفذ ما اکراه علیه الا الدماء المحرمه... و یجوز له اذا کان مجتهداً اقامه

۱- القواعد و الفوائد، به تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج۲، قم: مکتبه المفید، ص۱۴۵.

۲- القواعد و الفوائد، به تحقیق سیدعبدالهادی حکیم، ج۲، قم: مکتبه المفید، ص۱۴۵.

الحدود، معتقداً انه عن العادل.»(۱) قبول ولایت از جانب حاکم عادل و مطلوب نه تنها جایز که مستحب است و گاه واجب نیز می شود؛ مثلاً اگر حاکم عادل، شخص را ملزم به قبول ولایت کند و یا اینکه غیر از او، فرد صالح دیگری برای پذیرش ولایت موجود نبود و ترس از این باشد که احکام و دستورات الهی بر زمین مانده و اجرا نشود؛ اما دربارهٔ حکومت غیرِمطلوب، وضع بِدین منوال نیست و پذیرش ولایت از جانب او حرام و غیرِمشروع است؛ مگر در صورتی که فرد مجبور به پذیرش آن شود که در این صورت، البته تا جایی که منجر به ریختن خون محترمی نشود، انفاذ احکام توسط وی صحیح می باشد. اگر کسی که پذیرش ولایت به او پیشنهاد شده و یا مجبور شده، در احکام الهی مجتهد باشد، می تواند حدود الهی را با این اعتقاد که او از جانب حاکم عادلی به این منصب گماشته شده است، اقامه کند.

از نگاه شهید اوّل، مصادیق حکومت مطلوب عبارت ا ند از: حکومت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، حکومت امام(علیه السلام) و حکومت نایب الامام. وی دربارهٔ شیوه های تصرف پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در امور جامعه می گوید: «تصرف النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) تاره بالتبلیغ و هو الفتوی و تاره بالامامه کالجهاد و التصرف فی بیت المال و تاره بالقضاء کفصل الخصومه بین المتداعیین بالبینه او الیمین او

۱- الدروس الشرعیه، ج۳، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ق، چ۱، ص۱۷۴.

الاقرار.»(۱)

تصرفات پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، گاه در امور تبلیغی و فتوایی است که ایشان به بیان احکام الهی برای مردم می پرداختند و گاه به شکل تصرفات حکومتی بوده که به مسائلی چون جهاد و بیت المال مسلمین و مانند آن مربوط می شود و گاه نیز جنبهٔ قضایی و حلّ و فصل خصومات و دعاوی داشت؛ بنابراین می بینیم که رسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) صرفاً در تبیین و تشریح احکام الهی خلاصه نمی شد؛ بلکه ایشان به عنوان رهبر تام الاختیار جامعهٔ مسلمین در تمام امور دخل و تصرف می کردند. ازنظر وی امام(علیه السلام) نیز مانند پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از همین شأن و نقش برخوردار بوده و همان حقوق و وظایف پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای امام(علیه السلام) نیز محفوظ است.(۲)

شهید در توضیح مصداق دیگری از حکومت مطلوب، یعنی حکومت نایب الامام، ابتدا به تفصیل شرایط نایب الامام را که با وجود آن ها وی می تواند به دخل و تصرف در امور افراد و جامعه اقدام نماید، بررسی می کند. ایمان یکی از شرایطی است که شیعه و غیرِشیعه را از هم متمایز می کند. علم به احکام و توانایی تطبیق فروع بر اصول و استنباط فروع از درون اصول و(۳) به تعبیر روشن تر، علم به قرآن، سنت، اجماع، کلام، اصول، فقه، صرف و نحو، ناسخ

۱- القواعد و الفوائد، ج۱، ص۲۱۴تا۲۱۵.

۲- نک: القواعد و الفوائد، ج۱، ص ۲۱۵.

۳- اللمعه الدمشقیه، به تحقیق علی کورانی، قم: دارالفکر، ۱۴۱۱ق، ص۷۵.

و منسوخ، محکم و متشابه، مجمل و مبین، جرح و تعدیل رواه و دیگر علوم مربوط(۱) از شرایط اساسی نایب الامام است. شهید معتقد است، اگر فقیهان زیادی بودند که در شرایط مساوی قرار داشتند، فقیهی مقدم و شایستهٔ اطاعت است که دانشمندترین باشد.(۲)

عدالت شرط دیگری است که مؤلفه های آن همچون تقوا و مروت، فرد عادل را از انحراف در تعالیم الهی و ناسازگاری با عرف عمومی جامعه، محفوظ نگه می دارد.(۳) رهبر و حاکم عادل، از هرگونه سرپیچی از دین اجتناب می کند؛ پس رهبر کسی است که دارای عدالت و کمال و شایستگی فتوا است.(۴)

۱۴. محقق کرکی، ۸۶۵تا۹۳۷ق

علی کرکی، مشهور به محقق ثانی، یکی از فقهای برجستهٔ شیعه است که در کرک نوح، از نواحی بعلبک لبنان زاده شد: «مروج آیین و مذهب [شیعه] و سرسلسلهٔ محققین بزرگ علامهٔ روزگار، شیخ عبدالعالی کرکی که یک بار به شیخ علایی و بار دیگر به محقق ثانی ملقب شده است. شیخ حر عاملی دربارهٔ وی گفته است که وثوق و دانش و فضل و بزرگواری و فراوانی تحقیق وی بسیار مشهورتر از آن است که ذکر شود و تصنیفات وی

۱- الذکری، ص۳.

۲- الدروس الشرعیه، ج۲، ص۶۷.

۳- الدروس الشرعیه، ج۲، ص ۱۲۵.

۴- نک: همو، اللمعه الدمشقیه، ص۷۹.

فراوان است و مشهور ... در سال ۹۳۷ بدرود حیات گفته است، در حالی که بیش از هفتاد سال عمر کرده است و در مستدرک سال وفات وی را ۹۴۰ ذکر کرده است.»(۱)

وی از دانشمندان بزرگ شیعهٔ عصر صفوی است که به دلیل دارابودن مقام و منزلتی والا نزد حکومت آن روزگار، توانست تا حدّ زیادی احکام عالی فقه را از طریق قدرت حاکمه در جامعهٔ ایران پیاده کند و مسائل حکومتی و اجتماعی فقه را با استدلال قوی مطرح نماید.

کرکی هم در بحث ها و نوشته هایش، تئوری سیاسی اسلام را در امر برپایی حکومت تبیین می کند و هم خود در عرصهٔ اجرای احکام به آن ها جامهٔ عمل پوشانده است.

وی می گوید: «اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العدل الامامی الجامع لشرایط الفتوی، المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیه نایب من قبل ائمه الهدی صلوات الله و سلامه علیهم فی حال الغیبه فی جمیع ما للنیابه فیه مدخل و ربما استثنی الاصاحاب القتل و الحدود مطلقا فیجب التحاکم الیه و الانقیاد الی حکمه و له ان یبیع مال الممتنع من اداء الحق ان احتیج الیه و یلی اموال الغیاب و الاطفال و السفهاء و المفلسین و یتصرف علی المحجور علیهم الی آخر ما یثبت للحاکم المنصوب من قبل الامام(علیه السلام) و الاصل فیه ما رواه الشیخ فی التهذیب باسناد الی عمر بن حنظله عن مولانا

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص ۱۶۱و۱۶۲.

الصادق(علیه السلام)... .»(۱) اصحاب ما اتفاقِ نظر دارند که فقیه عادل، امامی جامع الشرایطِ فتوا و به اصطلاح مجتهد در عصر غیبت، در همهٔ آنچه که نیابت در آن ها مدخلیّتی دارد، از جانب ائمه(علیهم السلام) نیابت دارد؛ بنابراین بر مردم واجب است که تحاکم و ترافع خویش به نزد آنان برند و از حکم صادره توسط آنان انقیاد و اطاعت کنند. فقیه مذکور حق دارد مال فردی را که از ادای حق امتناع کند، درصورتی که به آن مال نیاز افتد، آن را به فروش رساند. همچنین ولایت بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان و ورشکستگان و نیز ولایتِ تصرف در اموال ممنوعانِ از تصرف و تمام اختیارات دیگری که برای حاکم منصوب از امام ثابت است، برای فقیه جامع الشرایط ثابت می باشد. استناد کلام ایشان در اینجا مقبولهٔ عمربن حنظله است که شیخ طوسی(رحمه الله علیه) در تهذیب با اسناد آن را نقل کرده است. حدیث مدّنظر، فقیه دارای شرایط خاص را منصوب ائمه(علیهم السلام) دانسته و او را نایب اختیارات امام معصوم(علیه السلام) می داند. به مقتضای این حدیث و با عنایت به قول امام صادق(علیه السلام) که فرمود: 'من او را بر شما حاکم قرار دادم'؛ این نیابت فقیه، کلی است. کرکی می گوید: «لا یقدح کون ذلک فی زمن الصادق(علیه السلام) لان حکمهم و امرهم(علیهم السلام) واحد کما دلت علیه اخبار اخری

۱- رسائل، به تحقیق محمد حسون، ج۱، قم: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، چ۱، ۱۴۰۹ق، ص۱۴۲.

و لاكون الخطاب لاهل ذلك العصر، لان حكم النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) و الامام(علیه السلام) علی الواحد حكم علی الجماعه بغير تفاوت كما ورد فی حديث آخر»؛(۱) بنابراین حکم و دستور پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) منحصر به زمان خاصی نیست و ناظر به نیابت فقیه حتی در عصر غیبت نیز می شود. بیشتر مستندات کرکی در بحث ولایت فقیه، روایات وارده از ائمه(علیهم السلام) است. وی در یکی از آثارش در شرح نظر علامه مبنی بر وجوب رجوع شیعیان در اختلافات خود به فقهای عادل شیعی، توضیح می دهد که نیابتی که در روایت عمربن حنظله به فقها واگذار شده، کلی است و بر تمام موارد نیابت پذیر صدق می کند و مختص به عصر و زمان خاصی نیست. همان گونه که می بینیم، وی در اینجا به مقبوله متمسک می شود؛ همچنین به روایات دیگری ازجمله روایت مشهورهٔ ابی خدیجه نیز استناد می کند.(۲)

کرکی علاوه براینکه در بسیاری از موارد خودش در عمل، تصدی ولایت کرده و در اموری که خداوند و پیامبر و ائمه به او اذن داده اند، دخل و تصرف می کند، در آثار خویش به صراحت به این موارد نیز می پردازد؛ البته در مواردی که کرکی به عنوان اختیارات فقیه برمی شمارد، شرط اجرای این اختیارات را

۱- رسائل، تحقیق محمد حسون، ج۱، قم: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، چ۱، ۱۴۰۹ق، ص۱۴۳.

۲- نک: حاشیه بر شرایع، نسخهٔ خطی، شمارهٔ ۶۵۸۴، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، ص۱۶۷تا۱۶۸.

تمکن فقیه می داند.(۱)

وی این مسئله را که فقیه می تواند حدود را اجرا کند و قضاوت بین مردم را بر عهده گیرد، دلیل بر نیابت عام فقیه در جمیع مناصب شرعیه می داند.(۲) کرکی معتقد است که اگر این نیابت عام را در همهٔ امور شرعی نپذیریم، اجرای حدود و قضاوت نیز از فقیه صحیح نخواهد بود: «فان الفقیه المأمون منصوب من قبل الامام و لهذا تمضی احکامه و یقیم الحدود و یقضی بین الناس و هذه الاحکام مشروطة بالامام او من نصبه قطعاً بغیر خلاف، فلولا ان الفقیه المذکور منصوب من قبل الامام لجمیع المناصب الشرعیه لماصحت منه الاحکام المذکوره قطعاً.»(۳) به نظر کرکی فقیه در صورت آشنا بودن با ادلهٔ فقهی و داشتن صفاتی که پیش از این ذکرش گذشت، می تواند قضاوت بین شیعیان را عهده دار گردد؛ البته هیچ خطری او و شیعیان را تهدید نکند.(۴)

۱۵. شهید ثانی(رحمه الله علیه)

شهید ثانی(رحمه الله علیه) از فقهای بزرگ و متبحر امامیه می باشد که در سخت ترین شرایط

۱- نک: حاشیه بر شرایع، ص۵۷.

۲- رسائل، ص ۱۶۱.

۳- رسائل، ص ۱۶۱.

۴- حاشیه بر شرایع، ص۱۶۵.

توانسته است تألیفات علمی بسیاری از خود به یادگار بگذارد. بعضی از آثار وی هنوز هم به عنوان متن درسی در حوزه های علمیه مطرح و مرجع و منبع محققان است. «استاد بزرگ شهید ثانی در وثوق، بزرگواری، دانش، فضل، زهد، عبادت، پرهیزگاری، تحقیق، مهارت و تمامی فضیلت ها و کمالات مشهورتر از آن است که ذکر شود و نیکی ها و صفت های شایسته اش بسیار بیشتر از آن است که محصور گردد... شیخ زین الدین در ۱۳شوال ۹۱۱ به دنیا آمد... و در سال ۹۶۵ درحالی که ۵۴ ساله بود، دو نفر برای حل مرافعهٔ خویش نزد وی رفتند... روایت شده که بعد از فراغت وی از نماز عصر در مسجدالحرام، او را به اطراف مکه بردند و ۱ ماه و ۱۰ روز در آنجا زندانی کردند و سپس از راه دریا وی را به قسطنطنیه برده و در آنجا به شهادت رساندند و جسدش را تا سه روز رها کرده و بعد از آن به دریا انداختند.»(۱)

به نظر شهید ثانی منشأ و خاستگاه حکومت، حاکمیت الهی است و براین اساس حکومت ها را تقسیم بندی می کند. با این معیار، حکومت ها به مشروع و مطلوب یعنی حکومتی که ملاک و معیار آن حاکمیت الهی است و نامشروع و نامطلوب یعنی حکومتی که این معیار در آن وجود ندارد، تقسیم می شوند.(۲)

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص ۳۸۱تا۳۸۴.

۲- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۱۵۶.

حکومت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)،(۱) حکومت امام(علیه السلام)(۲) و ولایت فقیه از مصادیق حکومت مطلوب است.

وی بعد از تبیین نحوهٔ ادارهٔ حکومت توسط پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام(علیه السلام) می گوید: «ان الشریعه لابد لها من حافظ و ناصر فی تبلیغ الاحکام الی المکلفین و کذلک نصب النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) ائمه(علیهم السلام) لتبلیغ الاحکام و حفظ الاسلام الی ان انتهی الامر الی صاحب الامر(علیه السلام).»(۳) شریعت، نیازمند نگهبان و یاری دهنده در رساندن احکام به مکلفین است؛ همچنان که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ائمه(علیهم السلام) را برای تبلیغ احکام و حفظ اسلام تا زمان حضرت صاحب الامر(علیه السلام) نصب کرده اند. وی در تبیین ولایت فقیه پس از نواب خاص امام(علیه السلام) و بیان این مطلب که ولایت فقها، همان ولایتی است که پیامبر و ائمهٔ معصومین(علیه السلام) داشته اند و امر تبلیغ احکام و حفظ ارکان اسلام همواره باید ادامه یابد، گفته است: «فلابد من عارف عادل ظاهر یرجع الناس الیه فی الاحکام الشریعه فی زمن الغیبه و الا لاختلف الاحکام الشریعه و تعطلت الحکمه الالهیه.»(۴) در عصر غیبت همواره باید فرد عارف و عادلی وجود داشته باشد که مردم در احکام شرعی به او مراجعه کنند و در غیر

۱- تمهید القواعد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ش، ص۲۳۹.

۲- روض الجنان، قم: مؤسسهٔ آل البیت، چاپ سنگی، ۱۴۰۴ق، ص۲۸۵.

۳- الاقتصاد و العداله، قم: کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، ج۱، ۱۴۰۹ق، ص۱۹۲و۱۹۳.

۴- الاقتصاد و العداله، قم، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی(رحمه الله علیه)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ص۱۹۳.

این صورت احکام شرعی مختلف و دگرگون شده و حکمت و غرض الهی که همانا حفظ اسلام و ترویج آن است، تعطیل می شود.

در آثار شهید ثانی مثال های فراوانی به چشم می خورد که وی ولایت فقیهان را استمرار ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) دانسته است. یکی از این نمونه ها، نظری است که در حاشیهٔ کلام محقق ابراز می کند. محقق گفته است: اگر امام از دنیا برود، شیخ طوسی و دیگر فقها اختلاف کرده اند که اگر امام معصوم فوت کند، قاضیانی که او منصوب کرده است، بعد از فوتش عزل خواهندشد یا خیر؟ برخی قائل به عزل مطلق شده و دلیلشان این است که قضات، نایبان امام اند و ولایت آنان فرع ولایت امام است و هرزمان که اصل برود، فرع نیز به تبع او خواهدرفت؛ اما برخی دیگر قائل به عدمِ انعزال شده و دو دلیل اقامه کرده اند: اوّل اینکه ولایت این قاضیان شرعاً ثابت شده است؛ بنابراین ادلهٔ این ولایت بعد از فوت امام نیز استصحاب می شود و دوّم اینکه انعزال قاضی باعث ایراد خسارت و ضرر بر مردم می شود و مردم شهرها تا زمانی که امام بعدی، قاضیانی را نصب کند، بدون قاضی و حاکم باقی خواهند ماند؛ در این صورت مصالح جامعه معطل خواهد ماند. شهید ثانی در اینجا اظهار می دارد که قول اوّل (انعزال قاضی با فوت امام) اظهر است؛ اما وی اضافه می کند که همین اشکال، بر ولایت

فقیه در عصر غیبت نیز وارد می شود؛ زیرا امامی که او را قاضی و حاکم گردانیده از دنیا رفته است که در واقع به فرمایش امام صادق(علیه السلام) در روایت مقبولهٔ عمربن حنظله اشاره می کند. پس آن اختلاف مذکور درمورد ولایت فقیه نیز پیش می آید؛ ولی اصحاب، اجماع داشته و اتفاق دارند که ولایت فقیه همچنان در عصر غیبت استمرار دارد و این ولایت، همانند ولایت خاصه و نصب قاضی نیست؛ بلکه امام حکم به مضمون آن کرده است. بنابراین نظرِ امام مبنی بر اینکه فقیه بر قضاوت و حکم و زعامت و رهبری سیاسی جامعه ولایت دارد، مثل این است که شهادت و گواهی شخص عادل، مقبول و متصرف و ذی الید و خبرش پذیرفته شده است.(۱)

شهید در بسیاری از آثارش تأکید کرده که مراد از حاکم که در عبارات فقهی به صورت مطلق می آید، سلطان عادل یا نایب خاص وی است. اگر این دو حضور نداشتند، نوبت نایب عام آن هاست که همان فقیه جامع الشرایط است: «ثم الحاکم و المراد به سلطان العادل او نایبه الخاص او العام مع تعذر الاولین و هو الفقیه الجامع لشرائط الفتوی العدل.»(۲)

شهید ثانی معتقد است که هرآنچه در حوزهٔ مصالح عمومی مسلمین جامعه باشد،

۱- نک: مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج۱۳، قم: موسسهٔ معارف اسلامیه، چ جدید، ۱۴۱۶ق، ص۳۵۹.

۲- مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، ج۱، قم: موسسهٔ معارف اسلامیه، چ جدید، ۱۴۱۶ق، ص۴۷۶ و ج۴، ص۱۶۲.

ولیّ فقیه حق دخل و تصرف در آن را داراست و می تواند تکلیف آن امر از امور مسلمین را روشن و مشخص کند.(۱)

۱۶. محقق اردبیلی(رحمه الله علیه)

۱۶. محقق اردبیلی(رحمه الله علیه)(۲)

احمدبن محمد معروف به مقدس اردبیلی از فقهای والامقام شیعه در قرن دهم هجری است. وی از فقهای بزرگی است که علاوه براینکه در تحقیق و پژوهش سرآمد و نمونه بود و یک محقق بزرگ به شمار می آمد، در امر تهذیب نفس و زهد و تقوا نیز کم نظیر و مقدس بود.

در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی و حکومتی، وی یکی از کسانی است که نظرات و دیدگاه های مؤثری دارد و از دو طریق عقل و نقل بر مباحث خویش استدلال می کند.

اردبیلی در آثارش بر این نکته تأکید می کند که انسان موجودی است مدنی الطبع؛ بنابراین مجبور است با همنوعان خود معاشرت داشته باشد و با آن ها حیات اجتماعی مشترکی تشکیل دهد و چون همهٔ مردم مثل هم نیستند و مانند هم نمی اندیشند و هریک از آن ها از فرهنگ ها و طوایف گوناگونی هستند، بین آن ها درگیری و نزاع رخ خواهد داد و فساد عالم را دربر می گیرد. برای اینکه انسان ها در اجتماع به چنین محذور و مشکلی برنخورند، نیاز به قانون دارند؛ قانونی که آن ها را از ظلم و

۱- مسالک الافهام، ج۴، ص۴۳ و ج۵، ص۳۷۲.

۲- ۹۹۳ق.

فسق و فساد باز دارد و به آن ها مطابق مصالح و مفاسدشان، حسن معاش و معاد را آموخته و تعلیم دهد.(۱) به نظر وی زندگی اجتماعی انسان بدونِ قانون میسر نیست و او به هدف خلقت، یعنی کمال و تعالی ازطریقِ پرستش و اطاعت آفریدگار خویش، دست نخواهد یافت.(۲) پس انسان برای دستیابی به انتظام نوع و معیشتش نیازمند قانون است؛(۳) بنابراین از دیدگاه محقق، وجود قانون و شریعت، ضرورتی عقلی و انکارناپذیر است. اما آیا صرف وجود قانون برای اجرای اهداف خلقت کافی است و آیا نیاز به مجری ندارد؟ عقل حکم می کند که حتی کامل ترین قوانین نیز بدونِ اجرا اموری عبث و بی فایده هستند و هیچ سودی را نصیب مردم نمی کنند. خداوند که نازل کنندهٔ قوانین برای رستگاری بشر است، از انجام کار قبیح منزّه است؛ بنابراین خداوند اجرای قوانین و شرایع را بر عهدهٔ مجریانی قرار داده است. او اجرای شریعت را بر عهدهٔ حجت های خود در روی زمین قرار داد که پیامبران و ائمه و اولیای(علیهم السلام) او هستند تا آنان آنچه مقصود اوست به بندگان برسانند و بندگان خدا باید در تمام مسائل مبتلا به

۱- محقق اردبیلی، الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجرید، به تحقیق احمد عابدی، قم: انتشارات کنگرهٔ محقق اردبیلی، ج۱، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۷۰.

۲- زبدهٔ البیان فی احکام القرآن، قم، انتشارات کنگرهٔ محقق اردبیلی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش، ص۲۷.

۳- نک: مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج۱۲، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق، ص۱۹.

آنان رجوع کنند. این نیاز، اختصاص به عصر پیامبران نداشته؛ بلکه بعد از رحلت آن ها نیز به حال خود باقی است.

ازاین رو هر پیغمبری را بعد از آنکه از دار دنیا رحلت کند، نایبی به حکم خدا در کار آمده است تا احکام شریعت او را پاسبانی کند تا زیادت و نقصان در احکام شریعت راه نیابد و دزدان راه و شیاطین جن و انس که در کمین و منتظر فرصت اند تا در بنای ایمان بندگان خللی اندازند، به آن احکام راه نیابند.(۱)

محقق معتقد است که هر حکومت بشری، یا مشروعیت و حاکمیت خود را از منبع اصلی آن یعنی حاکمیت الهی گرفته که در این صورت حکومتی مشروع خواهد شد یا هیچ پیوندی با حاکمیت الهی ندارد که حکومتی نامشروع قلمداد خواهد شد؛ بنابراین ماهیت حکومت مشروع ماهیتی الهی است که در شکل های مختلفی، تجلی می یابد؛ به طوری که گاه حاکم مأذون ازطرف خداوند، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است و گاه خلیفه و جانشینان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، تنها تفاوتشان در این است که خلیفه یا امام به واسطهٔ فرد دیگری یعنی پیامبر، به چنین حاکمیتی دست یافته است؛ اما پیامبر، بی واسطه حاکم جامعهٔ مسلمین شده است: «بِدان که نبی (پیغمبر) انسانی را گویند که خبر از خدای تعالی می داده باشد، بی واسطهٔ

۱- نک: حدیقه الشیعه، به تصحیح حسن زاده، زمانی نژاد، ج۱، قم: انصاریان، ۱۳۷۷ش، ص۸.

آدمی؛ مثل پیغمبر ما...؛ پس اعتقاد می باید کرد که آن حضرت، پیغمبر برحق است؛ یعنی هرچه فرماید و نقل از خدا می کند، درست و راست است و خدای تعالی او را فرستاده است؛ یعنی حاکم ساخته بر همهٔ بندگان خود و امر کرده که تابع حکم او باشند و هرچه او گوید و فرماید، به جای آورند؛ پس حکم آن حضرت، حکم خدای تعالی است؛ به یقین و بی شک و شبهه.»(۱)

به اعتقاد وی، فقیهان در این عصر نایب امامان اند و اذن امام بر نیابت فقها از ایشان بدیهی است. در غیر این صورت اختلال در نظام عصر غیبت پیش می آید و نظم جامعه مختل خواهد شد و زندگی بشریت در مضیقه و سختی قرار می گیرد. وی برای گفتهٔ خویش از اجماع و اخبار نیز شاهد می آورد. از دیدگاه او هر فردی که جامع الشرایط باشد، از جانب امام معصوم(علیه السلام) برای ولایت بر مردم نصب شده و در حقیقت یک نصب عام است و نیازی به نصب خاص ندارد. فقهای عادل جامع الشرایط در روزگار غیبت حاکم مستقل اند و حاکمیتشان نیز در تمامی امور مطلق است و در هر امری که برای آن به امام رجوع می شود، به او نیز ارجاع داده می شود: «لانه قائم مقام الامام(علیه السلام) و نایب عنه کانه بالاجماع و الاخبار مثل خبر عمر بن حنظله

۱- رسالهٔ اصول دین (۱۷رساله)، قم: انتشارات کنگرهٔ محقق اردبیلی، چ۱، ۱۳۷۵ش، ص۲۵۲تا۲۵۷.

فجاز له ما جاز للامام الذی هو اولی الناس من انفسهم»؛(۱) پس فقها در عصر غیبت نایب مناب ائمه(علیهم السلام) در تمامی امور ولایی می باشند.(۲)

اردبیلی در عبارتی صریح، فقیه را نایب امام در همهٔ امور دانسته و نتیجتاً تمامی اختیارات امام معصوم را برای فقیه قائل شده است.(۳) درحقیقت به نظر وی گسترهٔ اختیارات فقیه با امام معصوم همسان است؛ گرچه وی در مواردی به دلیل اینکه از ادلهٔ خاص حضور امام، شرط جواز آن مورد دانسته شده است، آن مورد خاص را از حوزهٔ اختیارات حاکمیت فقیه در عصر غیبت استثنا می کند؛ بنابراین در این موارد از تعمیم و همسان انگاشتن دو عصر حضور و غیبت و اختیارات معصوم و فقیه، اجتناب کرده است.(۴)

شکی نیست که منصوبِ خاص می تواند به اقامه و اجرای حدود بپردازد؛ اما منصوب عام امام مانند فقها، آن گونه که از روایات برمی آید، می تواند اقامهٔ حدود کند. گرچه این احتمال وجود دارد که فقیه برای رفع نزاع نصب شده باشد؛ اما لفظ «حاکم» عام است و علی الظاهر هیچ مخصّصی هم وجود ندارد.

چنان که می بینیم، وی در اینجا به صراحت، فقیه را منصوب عام ائمه(علیهم السلام) دانسته است؛ بنابراین در جاهایی که ائمه(علیهم السلام) حق دخالت

۱- مجمع الفائده و البرهان، ج۸، ص ۱۶۰تا۱۶۱.

۲- مجمع الفائده و البرهان، ج۱۲، ص ۱۱.

۳- مجمع الفائده و البرهان، ج۸، ص ۱۶۰.

۴- مجمع الفائده و البرهان، ج۷، ص۴۳۷؛ زبدهٔ البیان، ص۳۹۸.

و تصرف در امور مسلمین داشتند، فقیه نیز حق دخل و تصرف خواهد داشت. وی توجه خاصی به مقبولهٔ عمربن حنظله کرده است و با بررسی آن می گوید که فرمایش امام: «قد جعلته حاکماً» منحصر در امر قضا نبوده و شامل سیاست های دینیِ دیگر نیز می شود.

۱۷. فیض کاشانی(رحمه الله علیه)

۱۷. فیض کاشانی(رحمه الله علیه)(۱)

به نظر فیض کاشانی دو رسالت مهمِ به سعادت رساندن انسان و نیز حفظ اجتماع ضروری او، بعد از پیامبران بر عهدهٔ جانشینان آن ها قرار داده شده است و به همین دلیل می گوییم: وجوب امامت، همواره مرکوز در فطرت عالم است؛ زیرا دواعی خلایق در هر شهر و روستا و اجتماعی، متعدد و متفاوت است؛ پس باید رئیسی داشته باشند تا بِدو مراجعه کرده و همه تحت امر او باشند.(۲)

این دو رسالت مهم یعنی حفظ اجتماع ضروری انسان ها و تقویت جنبهٔ عالی آن ها در عصر غیبت امامان معصوم(علیهم السلام) نیز باقی است و طبعاً وجود حکومتی که ضامن حفظ این دو جنبه باشد، در این عصر نیز ضرورت دارد: «و هی (سیاسه) مما لابد منه فی تعیش الجماعات من اهل القری و المدن و ان کان یتغلب و نحوه.»(۳) وجود حکومت و سیاست در

۱- ۱۰۰۷تا۱۰۹۱ق.

۲- نک: مجمع الفائده و البرهان، ص۹۱.

۳- ضیاء القلب به همراه پنج رسالهٔ دیگر، ص۱۷۶.

هر عصر و زمانی اجتناب ناپذیر است؛ اگرچه آن حکومت با تغلب و زور و فریب بر سر کار آمده باشد.

پس از این مباحث، فیض(رحمه الله علیه) به سراغ آیات قرآن رفته و با استفاده از آن ها، حکومت های انسانی را بر چند نوع تقسیم کرده است و بهترینِ آن ها را حکومت انبیا و اولیا می داند. او معتقد است آن ها برای مؤمنین اولی از اَنفسشان(۱) هستند؛ چرا که آن ها علاوه بر اینکه قادر به اجرای سیاست دنیوی، یعنی حفظ اجتماع ضروری انسان ها هستند، می توانند به تقویت جنبهٔ عالی آنان نیز اقدام کرده و به سوی خدای متعال سوقشان دهند.(۲) همان گونه که قبلاً گفته شد، فیض(رحمه الله علیه) معتقد است در زمانی که چنین حکومت و حاکمانی در دسترس نباشند، جوامع مسلمین ملزم به پیروی از حکومتی هستند که حداقل به سیاست دنیوی پرداخته و نظام و اجتماعشان را انتظام بخشیده و اسباب معیشتشان را فراهم کند. فیض(رحمه الله علیه) علاوه بر حکومت انبیا و اولیا و سلاطین، ولایت عالمان فقیه و حکیم را نیز مطرح کرده و برخلاف غزالی که آن ها را تنها خدمتگزار سلطان در معرفتِ طریق سیاست دانسته، برای آنان مقام نیابت از امام معصوم قائل شده و

۱- تفسیرالصافی، به تحقیق حسین اعلمی، ج۴، تهران: مکتبه الصدر، چ۲، ۱۴۱۶ ق، ص۱۶۴تا۱۶۵.

۲- نک: علم الیقین، ص۴۶۳.

می گوید: «منشأ خطای غزالی از آنجاست که وی بین خلافت نبوی، حقّه و سلطنتِ متغلّبه فرق نگذاشته است؛ درحالی که بین آن دو فرق است» و در خلافت نبوی که متعلق به امامان معصوم(علیهم السلام) است، رعایت قلوب رعیّت و اصلاح آن از سوی امام داعی معتبر است؛ درحالی که در سلطنت متغلبه، چنین امری میسر نیست.(۱)

فیض(رحمه الله علیه) فقها را مأمور به افتا و اقامهٔ حدود و سایر سیاسات دینیّه می داند که اگر قدرت پیدا کنند باید به واسطهٔ حق نیابت از جانب امام، به همهٔ این سیاسات همت گمارند؛ زیرا آن ها تنها افرادی هستند که از سوی امام در عصر غیبت، مأذون به انجام این سیاست هستند.(۲) وی با استدلال به روایاتی مانند مشهورهٔ ابی خدیجه، حکم فقیه جامع الشرایط را در عصر غیبت نافذ دانسته و او را ازطرف امام صادق(علیه السلام) مأذون می شمرد.(۳) وی آن ها را جانشینان ائمه(علیهم السلام) می داند که اجازه دارند در ادارهٔ امور عمومی مردمان تصرف کرده و جامعهٔ آن ها را به سمت صلاح و رستگاری هدایت کنند.(۴)

او نیز همانند فقهای پیش از خود، اقدام فقیه به این امور را به اموری مشروط کرده است؛ از جمله اینکه علما از خطر در امان باشند

۱- نک: المحجهٔ البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳ق، ص۵۹.

۲- نک: مفاتیح الشرایع، ج۲، ص۵۰.

۳- مفاتیح الشرایع، ج۳، ص۲۴۷.

۴- نک: مفاتیح الشرایع، ج۲، ص۵۰.

و اقدام آن ها برای خودشان و دیگران ضرری در پی نداشته و نیز موجب برهم خوردن نظم و نظام اجتماعی و پیدایش فتنه و بلوا نشود.(۱)

۱۸. علامه محمدباقر مجلسی(رحمه الله علیه)

۱۸. علامه محمدباقر مجلسی(رحمه الله علیه)(۲)

علامه محمدباقر مجلسی(رحمه الله علیه) از علمای بزرگ شیعه است که علاوه بر پرداختن به جنبهٔ عمومی فقه، در عرصهٔ فقه حکومتی و دخالت در امور سیاسی و حکومتی عصرش، نقش فعالی داشته است. وی با اعتقاد به اینکه انسان موجودی مدنی بالطبع است، بر حیات اجتماعی مردم و ضرورت تشکیل حکومت برای تأمین نیازهای اجتماعی وی تأکید می کند: «ان الانسان مدنی بالطبع یحتاج بعضهم الی بعض فی التعیش و البقاء.»(۳)

وی حکومت را شأنی از شئون نبوت و امامت دانسته و با استناد به حدیثی از امام صادق(علیه السلام) علت نیاز بشر به نبی و امام را هدایت خلق می داند: «بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند تا ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آن است و باعث نفع ایشان است و راهنمایی کنند به چیزی چند که موجب بقای نوع ایشان می باشد و ترک آن مورث فنای ایشان است.»(۴)

۱- نک: المحجهٔ البیضاء، ج۳، ص۲۴۹.

۲- ۱۰۳۷تا۱۱۱۱ق.

۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج۷۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، چ۲، ۱۴۰۳ق، ص۱۱۲.

۴- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۶.

علامهٔ مجلسی(رحمه الله علیه) پس از اثبات ضرورت حکومت، درصدد اثبات ضرورت حاکم برآمده و می گوید: «بِدان که حضرت در این حدیث اشاره به دلیل دیگر نیز فرموده که چون انسانْ مدنی الطبع است و هر فردی به دیگری در امور معاش و معاد خود محتاج اند و با یکدیگر آمیزش ایشان ضروری است و آمیزش ها باعث منازعات و مشاجرات می شود، پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید؛ به نحوی که حیفی و میلی در حکم او نباشد؛ اگرنه به زودی یکدیگر را می کُشند و فانی می شوند.»(۱)

به نظر وی، «اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است، ملت مندرس می شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار کنند و شبهه ها در میان مسلمانان پیدا شود.»(۲)

او در توضیح مراد این جملهٔ حضرت علی(علیه السلام) که فرمودند: «انه لابد للناس من امیر...»؛ می گوید: «یمکن ان یکون المعنی انه لابد فی انتظام امور المعاش امیر بر او فاجر لیعمل المؤمن بما یستوجب به جنات النعیم و یتمتع فیها الکافر لیکون حجه علیه و لعله

۱- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۷.

۲- عین الحیات، تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم، مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۷.

اظهر لفظاً و معنیً.»

اما درخصوصِ اینکه امام و حجت جامعه باید چه ویژگی ها و اوصافی را دارا باشد، مجلسی(رحمه الله علیه) نیز همانند بسیاری از فقها و متکلمین شیعه به تبیین این صفات پرداخته است. او علم و عدالت را از شرایط امام و رهبر تلقی کرده و می گوید: «اگر حاکم مؤید از جانب خدا نباشد، مأمون از حیف و میل نیست و ایضاً حکم، موقوف است بر علم به خصوصیات احکام و ظاهر است که عقل بشری، احاطه به جمیع خصوصیات احکام نمی تواند نمود؛ پس حاکم باید مؤید به وحی باشد.»(۱)

مجلسی(رحمه الله علیه) برای اثبات این مسئله که امام و رهبر جامعه باید در علم و سایر اوصاف برتر از دیگران باشد، به ادلهٔ عقلی و نقلی بسیاری متمسک شده است. دلایل وی گرچه مختص ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) است؛ اما شامل عصر غیبت نیز می شود؛ چراکه برخی از دلایل وی عقلی است و به زمان و مکان خاصی اختصاص ندارد و آن ها را می توان به زمان ها و مکان های دیگر نیز تعمیم داد. به عنوان نمونه، مجلسی(رحمه الله علیه) در اثبات برتری حاکم بر سایرین در علم دیگر فضایل، به این قاعدهٔ عقلی تمسک می کند که: «تقدیم مفضول بر فاضل و متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا

۱- عین الحیات، تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم، مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۹۷.

قبیح است عقلاً.»(۱) مجلسی(رحمه الله علیه) در این زمینه، به آیات و روایات بسیاری استدلال کرده است.

مجلسی در شرح کلمهٔ «ولات» در کلام حضرت علی(علیه السلام) که فرمودند: «و لا تختانوا ولاتکم» گفته است: «و والولاه جمع الوالی و المراد منهم الائمه او الاعم منهم و من المنصوبین من قبلهم خصوصاً بل عموماً.»(۲) مراد از وُلات ائمه(علیهم السلام) یا معنایی اعم از ائمه(علیهم السلام) یا منصوبین ایشان، چه منصوبین خاص و چه منصوبین عام آن ها، است.

۱۹. وحید بهبهانی(رحمه الله علیه)

مولی محمدباقربن محمد اکمل معروف به وحید بهبهانی، از بزرگان و مجددان شیعه در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم است: «مولی محمدباقربن محمد اکمل، استاد بزرگ و معلم انسان، محقق و مدقق از ارکان طایفهٔ شیعه... تولد وی در اصفهان در سال ۱۱۱۸ق بود... پس از اقامتی کوتاه در بهبهان به کربلا- مهاجرت کرد و در آنجا به نشر دانش پرداخت و نزدیک به شصت کتاب نیز تألیف کرد.... وی در سال ۱۲۰۸ق در کربلا بدرود حیات گفت.»(۳)

وحید بهبهانی با استناد به قاعدهٔ لطف، ضرورت حکومت و تعیین حاکم از جانب خداوند برای حفظ مردم از فساد و نابودی را

۱- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۱۴۴.
۲- عین الحیات، به تحقیق و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، ج۲۷، قم: مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی گرگان، ۱۳۸۲ش، ص۲۴۵.
۳- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۱۰۹تا۱۱۰.

همچون روزی دادن بندگانش بر او واجب و ضروری می داند؛ گرچه ممکن است مردم به سبب شقاوت و اقتضای نفس اماره که امر به سوء می کند، تمکین از حاکم نکرده و او را نپذیرند.(۱)

به نظر ایشان، حق سرپرستی امور جامعه ازطرف خداوند به انسان معصوم تفویض شده است؛ زیرا ازنظر متکلمان شیعه، هیچ عصری خالی از امام و حجت نیست. به اعتقاد شیعه، نصب امام واجب الاطاعه برای حفظ و بسط و نشر شریعت و نیز تبیین مقررات و قوانین کتاب و سنت، به دلیل عقل واجب است.(۲) وی در جای دیگر به نقش های مختلف معصوم در جامعه اشاره می کند که بسیار حائز اهمیت است. وی می گوید: «عمده فائده الرسول(صلی الله علیه و آله و سلم) و الامام(علیه السلام) ابلاغ الاحکام و تحصیل الانتظام للدنیا و الآخره.»(۳)

چنان که می بینید دو نقشی که او برای معصوم در نظر گرفته، یکی ابلاغ و تبلیغ احکام الهی و دیگری تدبیر و تنظیم امور جامعه است؛ اما این وظایف بعد از غیبت معصوم(علیه السلام) بر عهدهٔ کیست و چه کسی وظیفهٔ انتظام امور دنیا و آخرت را تولیت خواهد کرد؟

در اینجا بهبهانی با تمسک به اخبار وارده در زمینهٔ نیابت فقیهان در عصر غیبت همچون:

۱- عباس القمی، الکنی والالقاب، ج۲، ص۱۰۹ تا ۱۱۰.

۲- عباس القمی، الکنی والالقاب، ج۲، ص۱۰۹ تا ۱۱۰.

۳- وحید بهبهانی، الفوائدالحائریه، تحقیق لجنه تحقیق مجمع الکفرالاسلامی، قم، مجمع الکفر الاسلامی، ۱۴۱۵ق، ص۱۱ تا ۱۲.

«انهم حجج الله علی الفقهاء و الفقهاء حجج علی الخلق» بر مضـمون مشترک همـهٔ این اخبار تأکید می کند. وی بیان می دارد که همهٔ این اخبار تأکید می کنند که تنها فقیهان، مرجع مشروع مردم در عصر غیبت بوده و مردم موظف اند در حوادث نوپیدا یا روابط روزمرهٔ خود، همچون تنظیم امور معاملی و غیر آن، براساس رأی و نظر مجتهد رفتار کنند.(۱)

بهبهانی در کتاب دیگرش الفوایـدالحائریه در فایـده ای به نام «رد الاخباریین حیث قالوا بعـدم جواز التقلید» غیر از مسـئلهٔ جواز صـدور فتوا برای فقیه به جواز رجوع به وی در تحاکمـات و ترافعـات نیز اشاره کرده است: «و الاخبار الـداله علی جواز الفتوی صریحه فیه و الاخبـار کـثیره و کـذلک الاخبـار الـداله علی جواز المحـاکمه و التحـاکم الی الفقیه و هی کـثیره... .»(۲) روایات زیـادی وجود دارد که مردم را در ترافع و تحاکم، به فقیه ارجاع می دهنـد. ایشان در فایـدهٔ ۳۳ همین کتاب باعنوان «الوظایف المحوله للمجتهد»، به نکات دیگری نیز توجه کرده است. وی می نویسد: «المجتهد و الفقیه و المفتی و القاضـی و حاکم الشرع المنصوب عباره الان عن شخص واحد»(۳) عنوان های گفته شده، همگی با اعتبارات مختلف در یک شـخص جمع می شوند. «لانه بالقیاس

۱- نک: حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص ۷۰.

۲- الفوائدالحائریه، ص ۱۳۱تا۱۳۲.

۳- الفوائدالحائریه، ص ۴۹۹.

الی الاحکام الشریعه الواقعیه یسمی مجتهداً لما عرفت من انسداد باب العلم و بالقیاس الی الاحکام الظاهریه یسمی فقیهاً لما عرفت من کونه عالما بها علی سبیل الیقین و بالقیاس الی انه یفتی یسمی مفتیاً و بالقیاس الی انه یرفع خصومهٔ المترافعین الیه یسمی قاضیاً و مع قطع النظر عن الترافع الیه یسمی حاکم الشرع بالنسبه الی مثل ولایهٔ الایتام و الغائبین و غیر ذلک مما لا یحصی کثره و مذکوره فی الفقه و بالقیاس الی شرایط الاجتهاد و یسمی محدثاً متکلماً اصولیاً رجالیاً الی غیر ذلک.»(۱) شخص به اعتبار استنباط احکام شرعی واقعی، مجتهد است و به اعتبار استنباط احکام ظاهری، فقیه خوانده می شود؛ همچنین به اعتبار صدور فتوا مفتی نامیده شده و به اعتبار اینکه خصومت ها و مرافعات را رفع می کند، قاضی است و به دلیل داشتنِ اختیارات و ولایت هایی همچون ولایت بر ایتام و مجانین و غیر آن، حاکم شرع گفته می شود و به اعتبار دارابودن شرایط اجتهاد می توان او را محدث اصولی، رجالی و غیره نام نهاد.

پُر واضح است که این عناوین، عناوینی توخالی نبوده و هریک آثار خاص خود را خواهند داشت. وی توضیح می دهد که حاکم شرع فعلاً ـ به مواردی همچون انتظام امور بندگان و معاش و معاد آنان می پردازد: «و اما حاکم الشرع فقد أشرنا الی أشغاله و مناصبه و هی مما

۱- الفوائدالحائریه، ص۴۹۹و ۵۰۰.

تنتظم به امر المعاد و المعاش للعباد و الظاهر ان حکمه مثل حکم القاضـی، ماض علی العباد: مجتهدین ام مقلدین؛ مقلدین له ام لغیره؛ ام لا‌یکونون قلدوا احداً لاتشراک العله و هی کونه منصوباً من المعصوم(علیه السلام) و لان حصول النظام لا یکون الا لذلک.»(۱) وی معتقد است که حکم حاکم شرع مانند حکم قاضی بر مجتهد و عامی، اعم از مقلدین و غیرِمقلدین، به دو دلیل نافذ خواهد بود:

۱. اینکه منصوب از جانب امام و معصوم(علیه السلام) است؛

۲. نظم و نظام جامعه در گروِ آن و متوقف بر آن است.

بنابراین، نصب فقیه از جانب معصوم(علیه السلام)، موردِ تصریح وحید قرار گرفته و انتظام امر بندگان در معاش و معاد نیز به دست اوست.

شیوه و روش وحید بهبهانی در ولایت فقیه بعد از قطعی بودن نصب و تقسیم آن به دو روش خاص و عام، این گونه است که اصل اولی در نصب فقها به نیابت از امامان معصوم(علیهم السلام)، مانند انتخاب نایب در عرف عقلا به شیوۀ نصب خاص است؛ اما از ادلۀ ولایت فقیه چنین استنباط می شود که نصب فقیهان به شکل عام آن بوده است؛ چراکه ائمه(علیهم السلام) متمکّن از نصب خاص نبوده اند: «فی قوله قد جعلته علیکم حاکماً و قاضیاً و نحو ذلک شهاده واضحه علی ان نصبهم کذلک انما هو

۱- الفوائدالحائریه، ص۵۰۱و۵۰۲.

لعدم تمکنهم من النصب بالخصوص.»(۱)

وی همچنین در بحث از اینکه حاکم وکیل غایب و سفیه و مانند آن است؛ به لوازم و اقتضای این ولایت حاکم چنین اشاره می کند: «و مقتضاه انه اولی بانفس المؤمنین و اموالهم و امثال ذلک، اعم من ان یباشر بنفسه او بالحکام من قبله.»(۲) حاکم و فقیه نسبت به جان و مال مؤمنان اولی تر است؛ اعم از اینکه خودش یا حاکمانی از جانب او بر امر مؤمنین نظارت و اقدام نمایند.

وحید بهبهانی بارها در فتاوا و نظریات فقهی خویش بر مناصب فقیه تأکید کرده و هریک از آن ها را به مناسبتی بیان می کند. ولایت فقیهان بر اموال محجوران، ورشکستگان اقتصادی،(۳) اموال غایت؛(۴) همچنین دخل و تصرف حاکم در معاملات مالی افراد و اجبار دو طرف معامله در رفع اختلاف، از نمونه هایی است که وحید بهبهانی به آن اشاره می کند.

بهبهانی معتقد است: «ان جمیع معاملات الجائرین من الاجاره و المزارعه و غیرهما فی الاراضی المفتوحه عنوه و جمیع الانفال الائمه(علیهم السلام) و الزکاه و نحو ذلک حرام اشد ما یکون و غصب باشد ما یکون لکون الحق للمعصوم(علیه السلام) او للفقهاء ایضاً مثلاً فی البعض فکانت المعاملات المذکوره فاسده

۱- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۷۵۱.

۲- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۵۶۱.

۳- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۱۶۹.

۴- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص۳۳۳و۳۳۴.

اشد ما یکون بالنسبه الی الجائرین و من لم یرض المعصوم(علیه السلام) و صحیحه بالنسبه الی من رضی(علیه السلام).»(۱)

به نظر وی تصرفات حاکم جائر در انفال و اراضی مفتوحه عنوه، زکات و غیره، تصرف در حق امام و نایبانش یعنی فقیهان در عصر غیبت است که طبیعتاً بدونِ رضایت آن ها حرام است.

۲۰. شیخ جعفر کاشف الغطاء(رحمه الله علیه)

شیخ جعفر کاشف الغطاء، از عالمان برجسته و نام آور شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم است. شیخ جعفر کبیر، به سبب یکی از تألیفات مهم و ماندگارش در فقه به نام کشف الغطاء، به کاشف الغطاء معروف شد و این لقب در خاندان و نوادگانش ادامه یافت. وی در ۱۱۵۶ق در نجف اشرف متولد و در ۱۲۲۶ق در همان جا درگذشت.

مواضع سیاسی و موضع گیری های وی در قبال دولت وقت ایران، باتوجه به درگیری با دولت بیگانه و اشغال بخش هایی از مملکت از سوی دشمن، از نکات درخورِتوجه در بررسی اندیشهٔ کاشف الغطاست.

وی در مبحث جهاد کتاب خویش، حزب جائز و قتل و ضرب را بر دو قسم می داند: اوّل، قسمی که احتیاج به رهبر و رئیسی که به تجمیع لشکر و تجهیز اسباب جنگ بپردازد،

۱- حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص ۹۰.

نـدارد؛ بلکه یـک دفـاع محض همچون دفـاع از جـان و مال و ناموس است؛ البته این قسم را جهاد نمی نامنـد. دوّم، قسـمی که نیازمند رهبری است که دارای پیروانی باشد که از او اطاعت کنند و آشـنا به سیاست و ریاست و امور مربوط به آن ها باشد و نیز اهل جنگ با کفار و سـردمداران کفر و جهاد و اشـقیا بوده و هرگاه امری صادر کنـد، دیگران پذیرای امر او باشـند و وقتی نهی کند، دیگران از امرِ نهی شده، پروا پیشه کنند. در اینجا نیاز به اذن از جانب خدای یکتاست و هرکسی که متولی این گونه امور شود، بایـد مأذون از جانب حق تعالی باشـد؛ زیرا: «اذ الاصل الا سـلطان لاحـد علی احد فان الخلق متساوون فی العبودیه و وجوب الانقیاد لرب البریه... فلا وجه لاصدار النواهی و الاوامر الا من منصوب من المالک القاهر.»(۱) اصل این است که کسی بر کس دیگر ولایت و سـلطه ای نـدارد و درحقیقت اصل اولیه، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر است؛ مگر ولایتی که از جانب خداونـد ناشـی شـده باشـد؛ زیرا خلق، همگی در عبودیت و بنـدگی با هم برابرند و کسـی جز خداوند دارای مالکیت و سـلطهٔ حقیقی نیست. پس اوامر و نواهی نیز تنها از جانب خداوند یا کسی که منصوب آن قاهر مالک است، باید صادر شود.

به نظر شیخ جعفر کبیر این گونه امرونهی

۱- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چاپ سنگی، ص۳۹۳تا۳۹۴.

(صدور امرونهی از جانب منصوبِ خداوند)، داخل در امر عظیم جهاد است که این نیز به نوبهٔ خود به دو قسم تقسیم می شود: جایی که هدف، دفاع از کیان اسلام و نفوس و اعراض مسلمین نیست؛ بلکه مراد این است که با جمع لشکریان و تجهیز آن ها و نصب پرچم ها به هدایت کافران و وادارکردن آن ها به اقرار و اعتراف به اسلام بعد از انکار آن اقدام شود که این موقعیّت، قطعاً منصبِ امام یا منصوب خاص ایشان است.

اما قسم دیگرِ جهاد، این گونه است: «ما یتضمن دفاعاً عن بیضه الاسلام و قد ارادوا کسرها و استیلاء کلمهٔ الکفر و قوت ها و ضعف کلمه الاسلام او عن الدخول الی ارض المسلمین و التصرف فیها و بما فیها او عن عرضهم او بلدانهم بعد الدخول فیها و یراد اخراجهم منها او عن فرقه من المسلمین التقت مع فرقه منهم و کانت لهم قوه علیها او عن فرقه من المسلمین التقت مع فرقه منهم و کانت لهم قوه علیها او عن فرقه من المسلمین من اهل الحق بغت علیها فرقه من اهل الباطل و لم یکن دفع ذلک الا بتهیئه الجنود و جمع العساکر...؛ جهادی که با هدف دفاع از کیان اسلام است، در جایی که ارادهٔ دشمنان به تضعیف یا شکست آن و استیلای کفر و تقویت آن تعلق گرفته است یا با هدف دفاع از دخول دشمنان به اراضی مسلمانان و تصرف در آن ها و تعدی به ناموس و شهرهای مسلمین که

مغلوب گروه کفر شـده است و نمونه هـای دیگری از دفـاع که ممکن نمی شود، مگر بـا جمع آوری و آمـاده سـازی لشـکر... (۱)».

در این قسم از جهاد چنان که امام معصوم(علیه السلام) حاضر بود؛ منصب، منصب امام است و غیر از او، حق تعرض به آن را نخواهـد داشت؛ مگر اینکه فردی از جـانب ایشـان برای امر جهـاد نصب خـاص شـده باشـد یـا اینکه غیر از امر جهاد، مناصـب دیگری چون افتاء، قضا و غیره نیز از جانب امام به وی تفویض شود. اما اگر امام حاضـر نبود و تمام این اتفاقات در عصر غیبت ایشـان رخ نمود، تکلیف چه خواهـد بود؟ «و اذا لم یحضـر الامام بان کان غائباً او کان حاضـراً و لم یتمکن من استیـذانه وجب علی المجتهـدین القیام بهـذا الامر و یجب تقـدیم الافضل او مأذونه فی هـذا المقام و لا یجوز التعرض فی ذلک لغیرهم و یجب طـاعه الناس لهم و من خالفهم فقـد خالف امامهم»؛(۲) اگر امام غایب بود یا حاضـر، اما غیرِمتمکن از استیـذان بود، مجتهـدان مکلف انـد به امر دفاع از مسـلمانان بپردازنـد که در بین مجتهـدان نیز افضـلشان یا مأذون ایشان مقـدم خواهـد بود. اینجا دیگر کسی غیر از مجتهدان، حق تصرف این منصب را نخواهد داشت و نیز اطاعت از مجتهدان و فقها بر مردم واجب است و هر که

۱- نک: شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چاپ سنگی، ص۳۹۳تا۳۹۴.

۲- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چ سنگی، ص۳۹۳ تا ۳۹۴.

با ایشان مخالفت کند، همانا با امام خویش مخالفت کرده است.

شیخ جعفر کبیر دربارهٔ تولیت اقامهٔ حدود توسط مجتهدان و نایبان عام ائمه(علیهم السلام) می گوید: «ان هذا الحد (حد المحاربه) و سائر الحدود یتولاها الامام او نایبه الخاص و بعد التعذر یرجع الحال الی النائب العام من المجتهدین و من اذنوا له لئلا یتعطلوا الاحکام»؛(۱) تولیت اقامه و اجرای حدود درصورت تعذّر امام یا نایب خاص وی، بر عهدهٔ نایب امام عام و مجتهدان و مأذونین ایشان است.

وی در جای دیگری می گوید: «الحدود و التعزیرات باقسامها علی نحو ما قررت فی کتاب الحدود مرجعها الی الامام او نایبه الخاص او العام، فیجوز للمجتهد فی زمان الغیبه اقامتها و یجب علی جمیع المکلفین تقویته و مساعدته و منع المتغلب علیه مع الامکان و یجب علیه الافتاء بالحق مع الامن و لا یجوز الرجوع الا الی المجتهد الحی حین التقلید... و لا یجوز الترافع الا الی المجتهد، فمن ترافع الی غیره خرج عن جادهٔ الشرع... .»(۲) تمامی اقسام تعزیرات بر عهدهٔ امام معصوم یا نایب خاص یا نایب عام او یعنی فقیه و مجتهد است؛ بنابراین برای مجتهد جایز است که در زمان غیبت امام(علیه السلام) آن را اقامه کند و همهٔ مکلفین نیز موظف اند

۱- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چ سنگی، ص ۳۱۹.

۲- شیخ جعفرالغطاء، کشف الغطاء، ج۲، اصفهان: مهدوی، چ سنگی، ص ۴۲۰.

او را در تحقّق این هدف یاری کنند و درصورت امکان، ظالمان را از او دفع کنند.

۲۱. سیّد محمد جواد عاملی(رحمه الله علیه)؛ صاحب مفتاح الکرامه

۲۱. سیّد محمد جواد عاملی(رحمه الله علیه)؛ صاحب مفتاح الکرامه(۱)

یکی دیگر از فقهای نامدار شیعه، علامهٔ فقه و فقاهت، آیت الله سیدجوادبن سید محمد حسنی حسینی عاملی غروی(رحمه الله علیه)، از بزرگان فقه و فقاهت قرن سیزدهم و از تلامذهٔ آیت الله بحرالعلوم(رحمه الله علیه) و علامه وحید بهبهانی(رحمه الله علیه) است. او که یکی از افاضل شاگردان این دو فقیه بزرگ است، در ۱۱۶۰ق در آبادی شقراء جبل عامل متولد شده و در همان جا رشد و پرورش یافت؛ سپس به روزگار مرجعیت علامهٔ بهبهانی به کربلا رهسپار شد و نزد آقای سیدعلی صاحب ریاض، به فراگرفتن علوم اشتغال ورزید. در سایهٔ تلاش و جدیت بلیغی که داشت، توانست در اندک مدتی به بالاترین مدارج علمی نائل آید و مقام استادی شخصیت هایی چون: صاحب جواهر، سیدصدرالدین عاملی و جمعی دیگر را به دست آورد.

وی دربارهٔ ولایت فقیه این چنین می گوید: «فقیه، نایب مسلمین و سرپرست آن هاست و به درستی که او بر آنچه مصالح عمومی جامعه است، ولایت دارد.»(۲)

۱- ۱۱۶۰تا۱۲۲۶ق.

۲- مفتاح الکرامه، ج۱۸، ص۵۰: «...لأنّه نائب المسلمین و هو ولیّهم و لأنّه هو الولیّ للمصالح العامّه.»

۲۲. ملا احمد نراقی(رحمه الله علیه)، ۱۱۸۵تا۱۲۴۵ق

اشاره

ملااحمد نراقی از فقهای بزرگ شیعه و از اساتید شیخ مرتضی انصاری(رحمه الله علیه) و از شاگردان سید بحرالعلوم شیخ جعفر کاشف الغطا(رحمه الله علیه) و پدرش محمد مهدی نراقی بود. «هو المولی احمد بن المولی مهدی ابی ذر النراقی الکاشانی، ولد فی قریة نراق من قری کاشان فی ۱۴ جمادی الآخره سنه ۱۱۴۵ق الموافق لسنه ۱۱۵۰ش و قیل سنه ۱۱۸۶ق... رحل الی العراق سنه ۱۲۰۵ ق لغرض الزیاره و مواصله الدراسه و التلمذ علی فقهاء الطائفه و زعماء الامه فحضر فی النجف مجلس درس السید محمد مهدی بحر العلوم و الشیخ جعفر کاشف الغطاء.»(۱)

بهترین دلیل بر مقام شایستهٔ علمی ملااحمد نراقی، حضور شیخ مرتضی انصاری(رحمه الله علیه) در کلاس درس وی دانسته شده است.

ملااحمد نراقی(رحمه الله علیه) را بحق باید نقطهٔ عطفی در تاریخ فقه سیاسی شیعه دانست. وی مباحث فقه حکومتی را انسجام ویژه ای بخشیده و مسائل پراکندهٔ مطرح شده در این زمینه توسط فقهای پیشین را تمرکز و سازماندهی می کند. اینکه برخی نقطهٔ شروع مباحث ولایت فقیه را از زمان نراقی و بعد از آن می دانند؛ به دلیل نقش انکارناپذیر وی در طرح مباحث و شیوهٔ نوین و تحول آفرینش در ارائهٔ آن هاست.

۱- محقق نراقی، مستندالشیعه، ج۱، مقدمه، مشهد: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، چ۱، ۱۴۱۵ق، ص۱۴و۱۵.

نراقی کتـاب عوایـد الایام خویش را در ۸۸ عائـده سامـان داده و مبـاحث مربوط به ولاـیت فقیه را در عائـدهٔ ۵۴ متمرکز کرده است.(۱)

او در اقـدامی ابتکاری، مسئلهٔ ولایت فقیه و دلایل و روایات مربوط به آن را در این عائـده گردآوری می کند. این اقدام وی، تحول عمیق و تـأثیر بسـزایی در دوره هـای پس از وی نیز به جـا گذاشـته است؛ چنـان که می بینیم، شـیوهٔ طرح مباحث فقیهان بعـدی و نحوهٔ نگـاه آن هـا به مسئلهٔ ولاـیت فقیه، همواره به نظرات نراقی معطوف است. نراقی انگیزه اش را از اختصاص باب خاصـی به ولایت فقیه این گونه ابراز می کند: «همواره در کتاب های فقهی می دیدم که نویسـندگان آن کتاب ها بسـیاری از کارها را به حاکم در روزگار غیبت وا می گذارنـد و به او در کارها ولایت می دهند، بدون آنکه دلیلی بیاورند و یا برخی که دلیـل آورده انـد، دلیلشـان نـاقص اسـت و بـا اینکـه مسـئله بسـیار بـا اهمیت است، جـای ویژه ای برای آن در نظر گرفته نشـده است.»(۲)

ازنظر نراقی، آدمی به گونه ای است که خداونـد او را مـدنی بـالطبع آفریـده؛ یعنی انسـان هـا در زنـدگانی و معاش، محتاج به تمدن و اجتماع با یکدیگر هستند؛ زیرا زندگی ایشان به قوت و غذا و لباس و... محتاج و

۱- احمد نراقی، عوائدالایام، قم: مکتبه بصیرتی، چ۳، ۱۴۰۹ق، ص۱۸۶.

۲- احمد نراقی، عوائدالایام، قم: مکتبه بصیرتی، چ۳، ۱۴۰۹ق، ص۱۸۶.

تهی؛ این ها موقوف به اجتماع و تمدن است.(۱) چون خداوند انسان ها را آفریده و به همهٔ نیازها و طبایع آن ها آشناست؛ ایجاد نظم اجتماعی و وضع قانون، نه تنها در صلاحیت او بوده، بلکه عقلاً بر او واجب است: «پس حکم به عقل صریح بر خالق حکیم رئوف رحیم آن ها لازم و متحتم است که برای ایشان در مقاتلات و محاربات، رادعی و در اختلافات و منازعات و اضمحلال، ممنوع و ایشان را در اختلافات و تردیدات و تحیرات به خدمت او رجوع نماید و ترک این قرار از جانب آفریدگار و اهمال این نوع مختلفه الاهوا والافکار و ایشان را خودسر و مطلق العنان ساختن و به نصب سروری بر ایشان نپرداختن در نزد عقول جمیع عقلاء مذموم و مرتکب آن در نزد همه ملزوم است و چنین امری را عقل بر خداوند حکیم روا نمی دارد و در حق او تجویز نمی کند و حکم قطعی برخلاف آن می کند.»(۲) پس همان گونه که هر صاحب گله ای و هر مالک رمه ای می بایست برای گله و رمه اش شبان و پاسبانی برگزیند، تشکیل جامعه ازطرف خداوند و توسط انبیا ضرورت دارد: «چگونه پادشاه حکیم و مطلق و آفرینندهٔ مهربان و دانای آشکار و نهان این جمع کثیر و جم غفیر از نوع مختلفه الاهواء و الآرا را بی سر و فرمان فرما و حاکم لازم الاقتدا و این گلهٔ کثیر

۱- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۵.

۲- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۵تا۴۶.

الاعدا را در بیابان دنیا، بی شبان، در چنگال گرگ های درندهٔ طباع و اهوا رها می فرماید!»(۱)

ازنظر نراقی، بهترین راه این است که خدا از نوع بشر، کسانی که ویژگی های لازم را دارند برگزیده و آنان را به همراه وحی مأمور نظم بخشیدن به زندگی انسان کند؛ به گونه ای که هم انسان ها با تکالیف الهی خود آشنا شوند و هم جامعه اصلاح گردد.(۲) در اینجا این سؤال مطرح می شود که اگر نظم بخشی به زندگی انسان ها توسط حکمای باهوش و سلاطین بافرهنگ امکان پذیر باشد، باز هم نیازی به نصب رسول و پیغمبر از جانب خداوند می باشد؟ نراقی پاسخ می دهد: «علاوه براینکه برای بیان تکالیف وجود حکیم و سلطان بی فایده است، نصب چنین اشخاصی و برانگیختن آن ها بر خدا لازم و ترک آن قبیح می باشد.»؛(۳) بنابراین نراقی تا اینجا ثابت کرد که ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) امری قطعی و ثابت است. آن بزرگواران حاکمان و زمامداران واقعی مردم اند. ولایت مختص آن ها بوده و همهٔ کارهای حکومتی ویژهٔ آن هاست و مردم روی زمین همه تحت رعایت و ولایت آن ها می باشند.(۴)

نراقی پس از فراغت از اثبات ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام)، به تبیین اصل

۱- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۶.

۲- محقق نراقی، سیف الامه و برهان المله، تهران: قدیم، بی تا، ص۴۹.

۳- عوائدالایام، ص۱۸۶.

۴- عوائدالایام، ص۱۸۶.

عـدم ولایت می پردازد: «و اما غیرالرسول و اوصـیاء فلاشک ان الاصل عـدم ثبوت ولایت احد علی احد الا من ولاه الله او احد اوصـیائه علی احـد فی امر و حینئـذٍ فیکون هو ولیاً علی من ولاه فیما ولاه فیه.»(۱) اصل اوّلی این است که ولایت احـدی بر فرد دیگری ثـابت نیست؛ مگر کسـی که خداونـد یا یکی از اوصـیای او در امری به کسـی ولایت داده باشـند. دراین صورت او در همان محـدوده ای که به او ولایت داده شـده، دارای ولایت خواهـد بود. به نظر وی از اصل عدمِ ولایت، باید ولایت فقیهان را اسـتثنا کرد؛ چراکه فقیهان از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) دارای اذن و اختیار بوده و منصوب آن ها هستند. وی دلایل خویش بر این امر را نیز تبیین می کند(۲) که در ادامه آن ها را نیز بررسی می کنیم.

به نظر نراقی چون فقها، از علم به شـریعت برخوردارنـد واجد علم به عدالت نیز هسـتند؛ بنابراین ارادهٔ امور دولت ها و کشورها باید به فقیه سپرده شود که به دلیل علم به شریعت و در نتیجه علم به عدالت شایسته ترین مردم برای تصدی امور جامعهٔ سیاسی هسـتند و تمام اختیارات پیامبر و امام به جز موارد استثنایی می بایست به فقها واگذار شود؛(۳) اما در خصوص اینکه فقیه عادل باید اعلم نیز

۱- عوائدالایام، ص۱۸۶.

۲- عوائدالایام، ص۱۸۶تا۱۸۸.

۳- عوائدالایام، ص۱۸۷.

باشـد، نراقی معتقـد است که هنگـام اختلاـف فتوای مجتهـد عالم و اعلم، رجوع و عمل به فتاوی هر دو جایز است؛ بنابراین در فتوا و قضـا، اعلمیت شـرط نیست. وی می گویـد: «و الحق هو الجواز و خیـار الرعیه مطلقـاً للاصـل و الاطلاقـات و یویـده افتـاء الصـحابه مع اشتهارهم الاختلاف فی الافضلیه و عدم الانکار علیهم.»(۱) عمل به فتوای غیرِاَعلم جایز است و مردم می تواننـد به هرکدام که بخواهند عمل کنند؛ به خاطر اصل و اطلاقات. این مطلب موردِتأیید فتوای اصحاب نیز هست.

نراقی از نوزده روایت به عنوان دلیل برای اثبات ولایت فقیه استمداد می گیرد.(۲) البته وی متذکر می شود که روایات زیادی در اثبـات معنـای ولاـیت فقیه وجود دارد. او دربارهٔ ضـعف سـند برخی از این روایات گفته است: «ضـعف این روایات پس از ضمیمهٔ برخی از آن ها با برخی دیگر و عمل اصـحاب به آن ها جبران می شود؛ افزون بر اینکه بسیاری از این روایات در کتب معتبر روایت شده اند.»(۳) از نظر او اجماع فقها نیز یکی از دلایل اثبات ولایت فقیه است.(۴)

اما نراقی به دلیل عقلی نیز تمسک کرده است.(۵) به نظر او یکی از دلایـل ولایت فقیه، ضـرورت عقلی ریاست و حکومت در همهٔ

۱- محقق نراقی، مستندالشیعه فی احکام الشریعه، ص۴۶.

۲- عوائدالایام، ص۱۸۷تا۱۸۹.

۳- عوائدالایام، ص۱۸۹.

۴- عوائدالایام، ص۱۸۹.

۵- عوائدالایام، ص۱۸۷تا۱۸۹.

زمان هاست؛ زیرا به وسیلهٔ حکومت، مردم از مفاسد بازداشته شده و به صلاح و رستگاری می رسند و چنین ریاستی از عهدهٔ هر کسی بر نمی آید؛ بلکه از عهدهٔ کسانی بر می آید که از شرایط لازم برخوردار باشند تا مکلفان به واسطهٔ آن ها به مصالح و مفاسد خود آگاه شوند.(۱) وی در همین زمینه گفته است: «بدونِ شک در هر امری از امور که با زندگی مردم آمیخته باشد و وجود آن در خارج ضرورت داشته باشد، بر خداوند رئوف و حکیم است که والی و متولی آن را مشخص کند و فرض این است که دلیلی بر نصب شخص معین یا یک فرد نامعین یا گروه خاصی جز فقیه نداریم؛ اما [دربارهٔ] فقیه، در حق او ویژگی ها و صفات زیبا و فضایل نیکویی وارد شده که برای دلالت بر نصب او کافی است.»(۲) وی در ادامه می افزاید: «پس از اثبات این حقیقت که فقیه می تواند متصدی این کار شود و دیگر نمی توان گفت که برای این کارها متصدی وجود ندارد؛ اینک می گوییم: هرکس که ممکن باشد سرپرست و متولی این امور شود و احتمال ثبوت ولایت شرعی در حق او داده شود، چه آحاد مسلمانان باشد و چه از عدول مؤمنان یا از افراد موردِ وثوق؛ بدونِ تردید فقیه جزء آن ها و یکی از آن هاست و با تصدی او کارها سامان می گیرد؛ ولی عکس آن چنین نیست؛ یعنی

۱- نک: عوائدالایام، ص۱۸۹و ۱۹۰.

۲- نک: عوائدالایام، ص۱۸۹و ۱۹۰.

شما هرشخصی غیر از فقیه را برای تصدی این امور در نظر بگیرید، احتمال شرط جدیدی را در متصدی دفع نکرده اید. فقیه جامع الشرایط، واجد شرایط همگان است؛ چون انسانی است که بیشترین شرایط را از اسلام، ایمان، علم و تقوا در خود جمع کرده است. ولی عکس قضیه صادق نیست؛ یعنی این طور نیست که ثبوت ولایت برای فقیه ایجاب کند که ولایت برای دیگران هم باشد؛ به ویژه که ثابت شده، فقیه پس از پیامبران الهی، بهترین خلق خدا می باشد. فقیه، امین و خلیفه و مرجع مردم است و کارها به دست اوست؛ درنتیجه تصدی و ولایت او امری قطعی و طبیعی است؛ ولی ولایت دیگران مشکوک است و با اصل قطعی (اصاله العدم) جواز تصرفشان، ممنوع می گردد و اعمال آن ها از نفوذ می افتد.»(۱)

اختیارات فقیهان و تعیین محدودهٔ آن توسط نراقی

قبل از آنکه نراقی به صورت جزئی و در ابواب مختلف به بررسی اختیارات فقیه بپردازد، بر دو قاعدهٔ کلی تأکید کرده و می گوید: «ان کلیه ما للفقیه العادل تولیه و له الولاه فیه امران: احدهما، کلما کان النبی و الامام الذین هم سلاطین الانام و حصون الاسلام فیه الولایه و کان لهم فللفقیه ایضاً ذلک الا ما اخرجه

۱- عوائدالایام، ص۱۸۹و ۱۹۰.

الدلیل من اجماع او نص او غیرهما... .»(۱)

یکی از این دو قاعده این است که هر آنچه نبی و امام بر آن ولایت دارند و جزو اختیاراتشان به حساب می آید، فقیه نیز چنین ولایت و اختیاری دارد؛ مگر آنکه دلیلی همچون اجماع، نص یا غیر از این دو، برای استثنا وجود داشته باشد. قاعدهٔ دومی که به نظر نراقی در محدوده و شعاع اختیار فقیه قرار دارد، عبارت است از: «ان کل فعل متعلق بامور العباد فی دینهم او دنیاهم و لابد من الاتیان به و لا مفر منه اما عقلاً او عاده من جهه توقف امور المعاد و المعاش لواحد او جماعه علیه و اناطه انتظام امور الدین او الدنیا به او شرعاً من جهه ورود الاذن فیه من الشارع و لم یجعل وظیفه لمعین واحد او جماعه و لا لغیر معین ای واحد لایعینه بل علم لابدیه الاتیان به او الاذن فیه و لم یعلم المأمور به و لا المأذون فیه وظیفه الفقیه و له التصرف فیه و الاتیان به...»؛(۲) هر کاری که به امور دینی و دنیوی بندگان مرتبط بوده و از انجام آن مفرّی نیست یا به حکم عقل یا عادت یا به سبب اینکه اموری مادی و معنوی فردی یا گروهی از مردم بر آن متوقف است؛ همچنین سامان پذیری امور دین یا دنیای مردم بِدان وابسته باشد یا به حکم شرع، ازآن جهت که دستور به انجام آن صادر شده یا اجماعی بر آن اقامه شده یا ازآن رو که

۱- عوائدالایام، ص۱۸۸و ۱۸۹.

۲- عوائدالایام، ص۱۸۸و ۱۸۹.

انجامشان ضروری است؛ ولی مسئولیت آن بر عهدهٔ فرد خاصی گذاشته نشده، انجام این امور بر عهدهٔ فقیه بوده و او می تواند در این امور تصرف کند.

۲۳. عبدالفتاح حسینی مراغی (صاحب عناوین)

وی از علمای معروف قرن سیزدهم بوده که در فقه و حدیث مهارت داشته و مؤلف کتاب العناوین است. وی فقیهی بزرگ و دانشمندی بزرگوار و صاحب کتاب عناوین الاصول است. کتاب مذکور از تقریرات دو استاد بزرگش شیخ موسی و شیخ علی از فرزندان کاشف الغطاء تألیف شده که در ۱۲۴۸ به پایان رسیده است... . روشن است که وفات وی بعد از ۱۲۴۶ بوده که صاحب کتاب ریحانهالادب نیز با ذکر این مطلب، تاریخ وفات وی را سال ۱۲۵۰ق ذکر کرده است.

صاحب عناوین، به روایت «العلماء امناء الرسل» برای اثبات عمومیت ولایت عالمان اشاره کرده و می گوید: «ان کونه امیناً علی الاطلاق او امیناً للرسل لیس معناه الا رجوع امور الرعیه الیهم و هذا معنی الولایه.»(۱) اینکه عالمان، امینان هستند، به صورت مطلق یا امین پیامبران اند، معنایش این است که تمام امور مردم به آن ها راجع بوده و این، همان معنای ولایت است.

۱- عوائدالایام، ص ۵۶۶.

از روایت های دیگری که صاحب عناوین برای اثبات ولایت عامهٔ عالمان به آن تمسک می کند، روایت «العلماء خلفاء رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)» است. وقتی ما می گوییم: «فلانی خلیفهٔ فلانی است»؛ یعنی هرآنچه که او در آن صاحب اختیار است و حق دخل و تصرف دارد، برای خلیفه اش نیز ثابت بوده و همان اختیارات برای او محفوظ است: «فقولهم ان العالم خلیفه النبی(صلی الله علیه و آله و سلم) باطلاقه یقتضی بان کل ما للنبی من التسلط و الولایه علی الرعیه فهو و للعالم ثابت الا ما دل الدلیل علی اخراجه.»(۱)

علاوه بر این ها، وی به دستهٔ دیگری از روایات نیز استناد می کند: «ما دل علی ان العلماء حکام علی الملوک کما ان الملوک حکام علی الناس او علی ان العالم حجه الامام علی الناس و أنهم کافلون لا یتام آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم).»(۲) وی می گوید: ظاهرِ این خبر می رساند که علما بر کسانی که بر مردم حکومت می کنند ولایت دارند، پس به طریق اولی بر خود مردم ولایت خواهند داشت. به نظر صاحب عناوین، مقبولهٔ عمر بن حنظله و مشهورهٔ ابی خدیجه، تنها ولایت فتوا و قضا را افاده می کند؛ نه بیش از آن.(۳)

۱- عوائدالایام، ص۵۶۷.

۲- عوائدالایام، ص۵۶۹.

۳- عوائدالایام، ص ۵۷۰.

۲۴. صاحب جواهر (رحمه الله علیه)

۲۴. صاحب جواهر(رحمه الله علیه)(۱)

شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی، از ارکان علمای امامیه و صاحب بزرگ ترین موسوعهٔ فقهی شیعه به نام جواهرالکلام بوده که از مهم ترین منابع و مآخذ فقهی است. وی به دلیل موقعیتی که کتاب ارزشمندش در بین فقهای بعد از او پیدا کرد، به شیخ الفقها ملقب شد. صاحب جواهر از معاصران شیخ انصاری(رحمه الله علیه) است و گروهی معتقدند شیخ به خاطر احترام زیادی که برای ایشان قائل بود، در درسشان حاضر می شد و در کتاب مکاسب با احترام خاص و با تعبیر بعض المعاصرین و نظایر آن از او یاد می کند.(۲)

صاحب جواهر در یک تقسیم کلی، حاکمان را به دو دسته تقسیم می کند: عادل و جائر. به نظر وی، مصداق حاکمان عادل همان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمهٔ معصومین(علیهم السلام) هستند و در عصر غیبت نیز فقیهان را به عنوان نایب امام(علیه السلام) و مصداق حاکم عادل معرفی کرده و می گوید: «در این زمان نایب عام امام درصورتی که در بعضی سرزمین ها مبسوط الید باشد، به حاکم عادل ملحق است؛ بلکه در شرح استاد کاشف الغطا بر قواعد آمده است که اگر فقیهی که منصوب از جانب امام(علیه السلام) است، سلطانی یا حاکمی را برای مسلمانان تعیین و نصب نماید، چنین سلطان و حاکمی

۱- ۱۲۰۰تا۱۲۶۶ق.

۲- ابوالقاسم گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص۲۶۳.

نیز از مصادیق جور نخواهد بود... .»(۱)

وی معتقد است درصورتی که حکومت و زعامت سیاسی جامعه در دست حاکمان عادل باشد، مردم موظف اند از آنان اطاعت کنند و اگر حاکم عادل بر انجام کاری بگمارد، واجب است بپذیرد.(۲) وی دربارهٔ پذیرش ولایت از جانب سلطان عادل معتقد است: «الولایه للقضاء او النظام و السیاسه او علی جبایه الخراج او علی القاصرین من الاطفال او غیر ذلک او علی الجمیع من قبل السلطان العادل او نایبه جائزه قطعاً بل راجحه، لما فیها من المعاونه علی البر و التقوی و الخدمه للامام و غیر ذلک خصوصاً فی بعض الافراد ربما وجبت عیناً...»؛(۳) پذیرش ولایت در قضا یا سیاست یا جمع آوری مالیات یا دستگیری ناتوان ها و محافظت از اطفال و مانند آن از جانب سلطان عادل یا نایب او، نه تنها جایز نیست؛ بلکه اولی نیز خواهد بود؛ زیرا نوعی یاری در نیکی و پرهیزگاری است. چه بسا خدمت به امام و امثال آن برای برخی افراد جامعه وجوب عینی پیدا کند که در این صورت پذیرش آن از جانب افراد واجب است و آن ها باید در تحصیل مقدمات آن بکوشند.

صاحب جواهر، ولایت فقیه را از مسائل بدیهی دانسته که هیچ نیازی به استدلال

۱- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۲، ص۱۵۶.

۲- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۲، ص۱۵۵.

۳- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۲، ص۱۵۵.

ندارد: «و بالجمله فالمسأله من الواضحات التی لا تحتاج الی الادله.»(۱) وی ولایت فقیه را از امور مسلم و ضروری دانسته است: «لکن ظاهر الاصحاب عملاً و فتوی فی سائر الابواب عمومها بل لعله من المسلمات او الضروریات عندهم.»(۲)

چنـان که می بینیم، وی عموم ولاـیت فقیه را امور مسـلم و ضـروری نزد فقهـا می دانـد. وی در جایی دیگر اظهار می کنـد که نیـابت فقیه از امامـان معصوم(علیهم السـلام) در بسـیاری از موارد به گونه ای ثابت شـده که روشن می کنـد هیـچ تفاوتی میان مناصب امام و فقیه نیست و فقیه در همهٔ مناصب امام، نیابت دارد؛ بلکه می توان ادعا کرد که ولایت فقیه امری مسـلم و مفروغ عنه در میـان اصـحاب بوده است؛ زیرا کتـاب هـای فقهی فقیهـان مملو از مراجعه به حـاکم است که مراد از آن، نـایب امـام در روزگـار غیبت می باشـد. از این رو، وی چنین اظهـار می کنـد: «فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک بل کانه ما ذاق من طعم الفقه سـیئاً و لاـ فهم من لحن قولهم و رموزهم امراً و لاـ تأمـل المراد من قولهم انی جعلته علیکم حاکماً و قاضـیاً و حجهً و خلیفهً و نحو ذلک مما یظهر منه اراده نظم زمان الغیبه لشیعتهم فی کثیر من الامور الراجعه الیهم و لذا جزم فیما سمعته من

۱- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۲۱، ص۳۹۷.

۲- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج۱۶، ص۱۷۸.

المراسم بتفویضـهم لهم فی ذلک نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الامور التی یعلمون عـدم حاجتهم الیها کجهاد الـدعوه المحتاج الی سلطان و جیوش و امراء و نحوذلک مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک و نحوه.»(۱)

وی وسوسهٔ برخی دربارهٔ ولایت فقیه را بسیار عجیب می داند که گویا طعم فقه را نچشیده و معنی و رمز سخن ائمهٔ معصوم(علیهم السلام) را نفهمیده اند و در سخنان آن ها تأمل و اندیشه نکرده اند که فرموده اند: «من فقیه را حاکم، قاضی، حجت، خلیفه و... قرار دادم.» از این سخنان، چنین برمی آید که آن بزرگواران نظم و تشکیلات و سازماندهی شیعیان را در دوران غیبت در نظر داشته اند. به همین دلیل، سلار نیز در کتاب المراسم خویش یقین پیدا کرده که ائمه(علیهم السلام) این امور را به فقیهان تفویض کرده اند.

البته قطعاً موارد اندکی وجود دارد که معتقدند آن ها تنها از مناصب خاص امام است. درمجموع، نظر صاحب جواهر این است که ولایت فقیه از قطعیات می باشد: «و لا یخفی وضوح ذلک لدی کل من سرد نصوص الباب المجموعه فی الوسائل و غیرها بل کاد ان یکون من القطعیات.»(۲)

۱- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، به تحقیق علی آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ۹، ۱۳۶۸ش، ج ۲۱، ص۳۹۶.
۲- محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، تحقیق علی آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ نهم، ۱۳۶۸ ش، ج ۴۰، ص۱۹.

۲۵. شیخ مرتضی انصاری(رحمه الله علیه)

مرتضی بن محمد امین در سال ۱۲۲۴ق در شهر دزفول متولد شد و چون نسبت شیخ در نهایت به صحابی بزرگوار پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) جابربن عبدالله انصاری می رسد، به شیخ انصاری نامیده شده است. او کتب زیادی تألیف کرد که بعدها محور تدریس حوزه های علمیه قرار گرفت و همه بر شهرت کتب وی وقوف دارند و این به این دلیل است که تألیفات وی از دقت و امعان نظر و یافته های جدید برخوردارند؛ به گونه ای که وی در هر بحثی که وارد می شود به مطالب کوچک و بزرگ آن می پردازد... . وی در شب شنبه ۱۸جمادی الثانی ۱۲۸۱ق در ۶۷سالگی دار فانی را وداع گفت.»(۱)

شیخ معتقد است: «هرگاه فقیه بداند امری از امور را که مربوط به شئون امت است می تواند به انجام برساند و مشروعیت تصرف در آن منوط به حضور امام معصوم(علیه السلام) نیست؛ مکلف است شخصاً انجام آن را بر عهده گیرد یا دیگرانی را که خود وی آن ها را شایسته می داند و تعیین می کند با خویش همراه نماید؛ در غیر این صورت آن امر را تعطیل نموده و بر عهده نخواهد گرفت.»(۲)

وی می گوید: «از ظاهر مقبوله بر می آید که

۱- نک: مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، مقدمه، ص۱۳تا۲۹.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، ص۵۵۴.

فقیه در زمان غیبت، همانند حکام منصوب در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و صحابه می باشد؛ بنابراین مردم موظف اند که در امور یاد شده به آنان مراجعه کنند و به نظر آنان جامۀ عمل بپوشند؛ بلکه عرف از نصب حاکم به وسیلۀ سلطان، وجوب رجوع به او را در امور عامۀ مربوط به حکومت می فهمد.»(۱)

«لان المتبادر عرفاً من لفظ الحاکم هو المتسلط علی الاطلاق فهو نظر السلطان لاهل بلده ‘جعلت فلاناً حاکماً علیکم’ حیث یفهم منه تسلطه علی الرعیه فی جمیع ما له دخل فی اوامر السلطان جزئیاً او کلیاً.»(۲) به نظر وی واژۀ حاکم در این روایت تسلط مطلقه را می فهماند؛ چنان که اگر سلطان شهری، خطاب به مردم شهرش بگوید که فلانی را حاکم شما قرار دادم، به این معناست که فلانی در تمام امور جزئی و کلی که اختیار آن ها با سلطان است، می تواند دخل و تصرف کند. شیخ اعظم بر درستی برداشت خویش چنین شاهد می آورد که باتوجه به پرسش راوی از خصومت میان دو نفر در میراث [و] مانند آن، مناسب بود که امام در پاسخ خویش از واژۀ «حَکَم» استفاده نماید. اما امام(علیه السلام) از این سیاق اعراض کرده و کلمۀ حاکم را که از سلطۀ مطلق حکایت می کند، انتخاب کرده

۱- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسۀ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، ص۵۵۴و۵۵۵.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسۀ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ۱، ۱۴۱۲ق، صو۵۵۴و۵۵۵.

است.(۱) وی در همین ارتباط می افزاید: «نزاعی نیست که حکم حاکم در موضوعات خاص که برای رفع تخاصم صادر می شود، نافذ و پذیرفته است. حال پرسش این است که دلیل نفوذ حکم حاکم در اینجا چیست؟ پاسخ این پرسش را می توان از تعلیل امام(علیه السلام) که هم در مقبوله و هم در توقیع وجود دارد، فهمید: «ان تعلیل الامام(علیه السلام) وجوب الرضی بحکومته فی الخصومات بجعله حاکماً علی الاطلاق و حجه کذلک یدل علی ان حکمه فی الخصومات و الوقایع من فروع حکومته المطلقهٔ و حجیته العامهٔ، فلا یختص بصورهٔ التخاصم.» در کلام امام، نفوذ حکم حاکم و وجوب رضایت به حکم حاکم به حاکم و حجت مطلق بودن او معلل شده است، پس نفوذ حکم وی معلول حکومت مطلقه و حجیت عامهٔ اوست؛ بنابراین ما نمی توانیم روایات مذکور را به موارد تخاصم محدود کنیم.(۲)

۲۶. فاضل دربندی(رحمه الله علیه)

میرزاآقا دربندی مشهور به فاضل دربندی از فقهای بزرگ این دوره است. شیخ عباس قمی دربارهٔ وی گفته است: «ملاآقا فقیهی بزرگ، متکلم و محققی دقیق، جامع علوم عقلی و نقلی، آشنا به فقه و اصول، از شاگردان

۱- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ ۱، ۱۴۱۲ق، ص۴۸و۴۹.

۲- مرتضی بن محمدامین دزفولی انصاری، التقیه، به تحقیق فارس حسون، قم: مؤسسهٔ قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم)، چ ۱، ۱۴۱۲ق، ص۴۸تا۴۹.

شریع العلما و در دوستی اهل بیت(علیهم السلام) مخصوصاً سیدالشهداء(علیه السلام) دارای مقامی بلند و نقل احوال وی در لطمه و گریه از بزرگی مصیبت وارده بر امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا بسیار مشهور است... وی در سال۱۲۸۶ق در تهران بدرود حیات گفت و جنازهٔ وی به کربلا منتقل و در صحن کوچک حرم متصل به قبر صاحب ریاض دفن گردید.»(۱)

فاضل دربندی در کتابش خزائن الاحکام(۲) یکی از خزینه ها را با عنوان «فی الاشاره الی القواعد المتعلقه بالحکام و و الولایات» به بحث پیرامون موضوع تحقیق حاضر اختصاص داده است. وی در ابتدای بحث به اصل عدم ولایت اشاره می کند که احدی نه بر مال فرد دیگر و نه بر منافع بدن او هیچ گونه ولایتی ندارد و چون تمام بندگان در بندگی شان مساوی اند؛ پس غیر از خدا هیچ کس، هیچ تسلط و ولایتی بر دیگری نخواهد داشت. «فثبوت الولایه لنبینا او اوصیائه المعصومین من عترته(علیهم السلام) انما بالنصوص الکتابیه و الاخبار المتواتره و الاجماع.»(۳)

اینکه می گوییم پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) بر بندگان ولایت دارند، به استناد دلایلی چون نصب و خبر متواتر و اجماع فقیهان است؛ اما آیا غیر از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه(علیهم السلام) فرد دیگری

۱- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۲، ص۲۲۸تا۲۲۹.

۲- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، بدون صفحه.

۳- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چ سنگی، ۱۲۶۷ق، بدون صفحه.

نیز می تواند تولی امور جامعه و مردم را برعهده گیرد؟ فاضل دربندی ابتدا فقیهان را متولی موارد فراوانی از امور مربوط به مردم دانسته و سپس به بیان یک قاعدهٔ کلی می پردازد: «و اما الفقهاء فیختصون بعد فقد الائمه(علیهم السلام) باقامه الحدود و القضاء و الحکومه و الافتاء و...». وی به ذکر انواع ولایت ها پرداخته و پس از آن می گوید: «و ان شئت ان تعبر بامر کلی فقل ان کل ما یکون جهه مصلحته خفیه فهو للمجتهد.»(۱) هرآنچه که دارای جهات صلاح نهانی است، اختیارش به دست مجتهد بوده و اوست که راه صحیح را به مردم می نمایاند.

ملاآقا دربندی، معتقد است که ولایت فقیهان تنها مختص حوزه های قضا و حکم و افتاء نیست؛ بلکه به استناد روایات متعددی که وی به نقل آن ها می پردازد؛ شامل حوزه های مختلفی است که این روایات یک قاعدهٔ عام را نتیجه می دهد. وی می گوید: اگر این روایات را متواتر معنوی یا اجمالی هم ندانیم، هرچند برخی ظاهر و برخی اظهر و نیز برخی صریح و برخی دیگر اصرح اند؛ اما به عمل اصحاب و ضمیمه شدن اجماعات دیگر جبران شده اند.

صاحب بلغهالفقیه پس از بحث دربارهٔ ولایت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام(علیه السلام)، به ولایت غیرِامام پرداخته و ابتدای بحث به روشنیِ هرچه تمام تر به مبحث ولایت فقیه اشاره

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چ سنگی، ۱۲۶۷ق، بدون صفحه.

می کند: «المبحث الاول فی ولایه الحاکم اعنی الفقیه فی زمن الغیبه و هذا القسم هو الاهم فی التعرض من سائر اقسامها، لما یبتنی علیه کثیر من الاحکام المتفرقه فی ابواب الفقه.»(۱) وی ولایت حاکم یعنی ولایت فقیه در عصر غیبت را، به دلیل اینکه احکام زیادی بر آن متفرع می شود، دارای اهمیت فراوانی می داند. به نظر بحرالعلوم بحث در مورد ولایت فقیه شامل سه بخش است: ۱. ثبوت ولایت برای فقیه؛ ۲. چه مقدار از ولایت برای فقیه ثابت است؛ ۳. مولی علیه فقیه چه کسانی هستند و موارد ولایت وی کجاست؟

وی ادامه می دهد: «اما ثبوتها للفقیه و لو فی الجمله فمما لا کلام فیه بعد الاجماع علیه بقسمیه و ورود النصوص المعتبره فی القضاء و ما یعمه و الحوادث الواقعه و انما الکلام فی القدر الثابت منها له.»(۲)

به نظر بحر العلوم ثبوت ولایت برای فقیه مورد اختلاف نیست و هر دو اجماع محصل و منقول دربارۀ آن حاصل بوده و سنت نیز بر آن تأکید می کند. آنچه موردِنزاع است میزان اختیارات فقیه می باشد. صاحب بلغه الفقیه پس از نقل قول کسانی که ولایت فقیه را مستقل در تصرف دانسته و تمام آنچه را برای امام بوده است، برای فقیه نیز ثابت می دانند به استدلالات این دسته پرداخته

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۲۱.

۲- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۲۱.

و تمام روایات وارده را نیز نقل و همهٔ آن ها را موردِنقد قرار می دهد.(۱) به اعتقاد وی، آنچه در اینجا اهمیت دارد، این است که ببینیم آیا می توان از ادلهٔ نیابت فقیه استفادهٔ عموم کرد یا نه؟ بدین منظور می گوییم آنچه اذن امام بر آن متوقف است، دو جنبه دارد: یا به دلیل تعظیم و تکریم امام است که از او در آن امر اذن گرفته می شود و با اینکه چون امام بر تمامی خلق ریاست کبرا دارد، لازم است که همه در آنچه به مصالح مادی و معنوی و امور معاش و معادشان و نیز دفع ضرر از آن ها یا متوجه شدن فساد به سوی آن ها تعلق دارد و نیز هر آنچه که در آن زیردستان به رئیس خود مراجعه می کنند، از او اذن گرفته شود: «بل کان من حیث ریاسته الکبری علی کافه الانام الموجب للرجوع الیه فی کل ما یرجع الی مصالحم المتعلقه بامور معادهم او معاشهم و دفع المضار عنهم و توجه افساد الیهم مما یرجع فیه المرؤسون من کل مله الی روسائهم اتقاناً للنظام المعلوم کونه مطلوباً مدی اللیالی و الایام فلابد من استخلاف من یقوم مقامه فی ذلک حفظاً لما هو المقصود من النظام.»(۲)

اگر اذن از امام به دلیل جنبهٔ حکومتی وی باشد، لازم است برای حفظ همان نظام مقصود، در غیبت وی نیز کسی اختیارات او را برعهده گیرد. اما آن فرد چه کسی می تواند

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۲۱تا۲۳۰.

۲- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۳۲و۲۳۳.

باشـد؟ آیا هرکس که قادر به انجام تکالیف مربوطه است، منظور است یا اینکه باید از صـنف خاص با شـرایط ویژه ای بوده و درصورت دوام آیا از طایفهٔ فقیهان است یا باید از غیرِفقها باشد؟ به نظر صاحب بلغه الفقیه، این صورت اخیر باطل است و نمی تواند صـحیح باشد؛ چون هیچ دلیل، بلکه هیچ اشاره ای به این گروه نشده است. صورت اول هم نمی تواند باشد چون مستلزم اسـتقلال فرد بـدون نظر تکمیلی امام است که این خلاف فرض می باشـد: «فتعین کون المنصوب هو الفقیه الجامع للشـرایط فی زمن الغیبه مع ظهور بعض الادله المتقـدمه فی ذلک کقوله(علیه السـلام) و اما الحوادث الواقعه و قوله مجاری الامور بید العلماء و قوله: هو حجتی علیکم و جعلته حاکماً فان المتبادر منها عرفاً استخلاف الفقیه علی الرعیه و اعطاء قاعده لهم کلیه بالرجوع الیه فی کـل مـا یحتـاجون الیه فی امورهم المتوقفه علی نظر الامام»؛(۱) بنـابراین تنها این فرض صـحیح است که منصوب در عصـر غیبت تنها فقیه جامع الشـرایطی است که می توانـد این مسـئولیت را تولی نمایـد و دلایلی که قبلاً ذکر شد نیز بر این امر دلالت دارند. پس با قاطعیت می توان این قاعدهٔ کلی را مطرح کرد که مردم در تمامی اموری که بر نظر امام متوقف است، می توانند به فقیه جامع الشرایط مراجعه کنند.

۱- ملاآقا دربندی، خزائن الاحکام، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق، ص۲۳۳.

۲۷. عبدالحسین موسوی لاری(رحمه الله علیه)

سیدعبدالحسین موسوی لاری در شب جمعه سوم صفر۱۲۶۴، ۱۸اسفند۱۲۶۶ دیده به جهان گشود. وی پس از اتمام دورهٔ مقدماتی و سطح و یادگیری فقه و اصول در ۲۲سالگی به درجهٔ اجتهاد نایل شده است. از ایشان حدود چهل اثر به جای مانده که برخی از آن ها بدین قرارند: قانون در اتحاد دولت و ملت، قانون مشروطهٔ مشروعه، هدایت الطالبین، تعلیقات المکاسب در دو جلد، حاشیه بر قوانین الاصول و... وی در روز جمعه چهارم شوال ۱۳۴۲، ۱۵اردیبهشت ۱۳۰۳ به دیار باقی شتافت. مرقد مطهر آن مجاهد بزرگ در شهر جهرم به مقبرهٔ آقا معروف و زیارتگاه پیروان خاندان عصمت و طهارت است.(۱)

به نظر او خداوند که ولایت علی الاطلاق دارد، مراتبی از ولایتش را به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) واگذار نموده و اطاعت از ایشان را بر مردم واجب نموده است. به نظر وی بعد از پیامبر و ائمه(علیهم السلام)، فقها دارای ولایت امر و نیابت عامه از جانب آنان اند. به عقیدهٔ وی اخبار زیادی بر ولایت فقیه دلالت می کند؛ به طور مثال روایت «ان العلماء ورثه الانبیاء» در شأن و منصب عالمان و فقیهان وارد شده است.(۲) وی اشکالات سندی و دلالی وارد بر این

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۵۲۹.

۲- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۴.

حدیث را رد می کند؛ زیرا بر فرض ضعف سند، شهرت آن و امارات معتبر جابر آن خواهند بود. از حیث دلالی نیز با ملاحظهٔ سیاق و صدر و ذیل روایت به یقین خواهیم رسید که روایت از حیث احکام شرعیه در صدد بیان وظیفهٔ عالمان است؛ همچون پیامبر و ائمه(علیهم السلام) که اولی الناس به اموال مردمان اند.(۱) نتیجهٔ روایت مذکور از نظر لاری چنین است: «فتبین بما ذکرنا قیام الفقیه مقام الامام فی کل ما له من السلطنه و الولایه عمومها الا ما خرج بالدلیل حیث لا یجب اطاعه الفقیه فیها و ان وجب اطاعه الامام فیها.»(۲) هرآنچه امام در آن صاحب حق ولایت و سلطنت است، فقیه نیز همان اختیارات و حقوق را خواهد داشت؛ مگر اموری همچون اوامر اقتراحیه که به دلایل خاصی از حوزهٔ اختیارات غیر امام(علیه السلام) و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شده و فقط آن ها از این حق برخوردارند.

به نظر لاری، منصب فقیه در خلافت و ولایت مطلقه همچون منصب ائمه(علیهم السلام) بوده و فرقی بین تولیت او و امام نیست؛ مگر اینکه ولایت امام با یک واسطه و ولایت فقیه با دو واسطه به ولایت تامهٔ خداوند منتهی می شود: «و کذلک منصب الفقیه هی الخلافهٔ المطلقه عن الائمه فی کل ما لهم من السلطنه و الولایهٔ الا ما خرج کالخصائص من غیر فرق بین

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۵.

۲- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۶.

السلطنتین الا فی تلقی الاولی من الله بواسطهٔ و الثانیه بواسطتین»؛(۱) بنابراین فقیه نیز مانند معصومین دارای ولایت است و اگر در مواردی این امر مورد تردید قرار گیرد، به نظر لاری در اینجا باید به اخباری رجوع کرد که بر سلطنت فقیه به طور مطلق دلالت می کند.(۲)

۲۸. محقق مامقانی(رحمه الله علیه)

محقق مامقانی از فقهای بزرگ و متقی شیعه و صاحب تألیفات متعدد است. شیخ عباس قمی(رحمه الله علیه) دربارهٔ وی چنین آورده است: «استاد بزرگ و فقیه پرهیزگار، شیخ محمد حسن بن مولی عبدالله مامقانی نجفی از علمای بزرگ شیعه و مرجع تقلید... او از محضر علامه انصاری، کوه کمری، راضی و آل کاشف الغطا بهرهٔ فراوان برد... وی در محرم سال۱۳۲۳ در ۸۵سالگی بدرود حیات گفته و در مقبره ای که اکنون در نجف اشرف معروف است، به خاک سپرده شد.»(۳)

مامقانی در کتاب خویش با نام هدایهالانام فی حکم اموال الامام بخشی را به «ولایت الحاکم» اختصاص داده است. وی ابتدا همان اصل اوّلی عدم ولایت را مطرح کرده و اعتقاد دارد، ازجمله احکامی که عقل

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۶.
۲- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، نشر معروف، ۱۳۸۵ش، ص۶.
۳- عباس القمی، الکنی و الالقاب، ج۳، ص۱۳۳تا۱۳۴.

به صورت استقلالی به آن حکم می کند؛ این است که احدی بر دیگری هیچ نوع ولایتی ندارد؛ نه بر خودش و نه بر مال و حیثیت اش. علاوه براین، عقل حکم استقلالی دیگری نیز دارد: «فکذا قد استقل العقل بوجوب وجود سایس بین العباد لرفع الظلم و الفساد و اصلاح امور العباد و حفظ الاموال...»(۱) عقل حکم می کند که جامعه نیازمند کسی است که امور بندگان را سیاست و هدایت کند و ظلم و فساد را مرتفع ساخته و امور بندگان را اصلاح نماید و از اموال آنان محافظت کند. اما چه کسی می تواند این منصب را تولیت نماید و به امور بندگان رسیدگی کند؟ وی پاسخ می دهد: «لاریب و لااشکال فی ثبوت هذه المنصب الشریف للنبی و الامام (علیهما افضل الصلوه و السلام) و لا اشکال فی لزوم نصب الامام(علیه السلام) فی زمان الغیبه مرجعاً للعباد و رافعاً للظلم و الفساد.»(۲)

در زمان حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و امام(علیه السلام)، خود آنان به سیاست امور بندگان اقدام خواهند کرد؛ اما تکلیف مردم در زمان غیبت چیست؟ وی می گوید لازم است که امام به نصب فردی بپردازد تا در عصر غیبت به حل و رفع مسائل بندگان اقدام کند.

اما آیا این فرد دارای شرایط و ویژگی های

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص ۱۴۰تا۱۴۱.

۲- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص ۱۴۰تا۱۴۱.

خاصـی است؟ جواب مامقـانی این است که این افراد همـان فقیهان عادل انـد که بعـد از امام به عنوان شـریف ترین افراد امت، برای ولایـت بر امور جـامعه نصب شـده انـد: «و حیث قـد تأیـد العقـل بالنقـل علی لزوم وجود سـایس بین العباد و رافع للظلم و الفسـاد و حاکم بالحق و مبین لاحکام الله تعالی بالصـدق و کان الفقهاء العـدول اشـرف الامه من بعـد الامام(علیه السـلام) تعین کـونهم هم المنصوبـون لـذلک للزوم کون الرئیس اشـرف فی هنـاک؛ ازآنجـا که حکم عقـل به وجوب وجود کسـی که امور بندگان را سیاست و راهبری و رفع ظلم و فساد کرده و حکم به حق و عدل نموده و احکام خداوند را به درستی تبیین نماید، با روایات فراوانی تأییـد شـده است و اینکه تنها فقیهان عادل اند که شـریف ترین مردمان بعد از امام اند. پس نصب فقیهان برای ولایـت بر این امـور متعین است؛ چرا که لازم است رئیس همواره و در همـهٔ امور از مرئوس خود شـریف تر باشـد»(۱). آنگاه مامقانی به نقل روایاتی می پردازد که در شأن و موضوع شرافت و برتری فقیهان بر دیگر افراد جامعه وارد شده است.(۲)

به نظر این محقق ارجمند، نکتهٔ مهم در اینجا آن است که بتوانیم نیابت فقیه را از امام در تمامی اموری که نظم عالم و زندگی

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۲.

۲- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۲.

فرزنـدان آدم بر آن هـا توقف دارد، به اثبـات برسانیم. همچنین احکامیماننـد: «انفاذ الاحکام و الزام الناس بالواجب و ردعهم عن الحرام و یندرج فی ذلک الحدود و التعزیرات و التصـرف فی اموال القاصـرین و الغائبین و الزام الناس بالخروج عن الحقوق و غیر ذلک فی الامور التی للامام(علیه السلام) فیها ولایه بحکم کونه(علیه السلام) ولی الامر.»(۱) تمام آنچه امام به عنوان ولی امر متولی آن است فقیه نیز در عصر غیبت، تولیت آن را برعهـده خواهـد داشت. البته نمونه هایی که دلیل خاصـی بر آن وارد شـده و آن را تنهـا در حوزهٔ اختیـارات امام دانسـته است، از این قاعـده اسـتثنا شـده و فقیه در آن مواقع ولایت نخواهـد داشت؛ بنـابراین امـام(علیه السـلام) که فقیه را به عنوان حجت خویش معرفی می کنـد، ماننـد این است که فقیه از جـانب پروردگار به عنـوان حجت بر مردم نصب شـده است. به نظر مامقـانی محکم ترین و قوی ترین دلیـل بر نیـابت فقیه از جـانب امـام در عصـر غیبت، همـان امر ایشـان به مردم در رجوع به فقهـا در آن عصـر است: «و الاـمر بالرجوع فی جمیع الحوادث الیه اقوی دلیل علی النیـابه المطلقه فی کـافه الاـمور المتوقف علیهـا نظم العالم و انفاذ احکام الله تعالی.»(۲) او می گویـد: از نتایـج و لوازم روایات وارده در این موضوع،

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۴.

۲- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۴.

این خواهـد بود که اختیـارات و حقوقی که در حق امـام نسـبت به تولیت ایشـان به اموال و اعراض و انفس مردم و تصـرف در آنچه صـلاح می دانـد، ثـابت شـده است؛ در حق فقیه نیز ثـابت می باشـند: «و لا ـزم ذلـک جریـان جمیع ما ثبت فی حق الامام بالنسبهٔ الی اموال الناس و اعراضهم و انفسهم من الحفظ و التصرف بما یراه صلاحاً و منع الظالمین من القهر و الغلبه و غیر ذلک فی حق الفقیه.»(۱) چنان که ملاحظه می شود محقق مامقانی با صـراحت هرچه تمام تر، اختیارات امام معصوم(علیه السـلام) را در حق فقیه، ساری و جاری دانسته و جای هیچ شک و شبهه ای باقی نگذاشته است.

۲۹. شیخ فضل الله نوری(رحمه الله علیه)

۲۹. شیخ فضل الله نوری(رحمه الله علیه)(۲)

در سال ۱۲۵۹ق، در روسـتای لاشک در منطقـهٔ کجور مازندران، ملاعباس کجوری از روحانیان صالح و معتمد مردم، صاحب فرزنـدی شد و او را فضل الله نام نهاد. فضل الله پس از پشت سر گذاشـتن دوران کودکی به تحصـیل علوم اسـلامی روی آورد. تحصـیلات ابتـدایی را در بَلَده (مرکز منطقهٔ نور) آغاز کرد. پس از آن به تهران مهاجرت کرد و تحصـیلات خویش را تا پایان دورهٔ سطح در آنجا ادامه داد. سپس برای تکمیل دانش خویش به

۱- محمدحسن مامقانی، هدایه الانام فی حکم اموال الامام، طبع مشهدی اسدآقا، چاپ سنگی، ۱۳۲۱ق، ص۱۴۴و۱۴۵.

۲- ۱۲۵۹تا۱۳۲۷ق.

نجف هجرت کرد و نزد استادان بزرگ حوزهٔ نجف میرزاحبیب الله رشتی و شیخ راضی به تحصیل پرداخت و بعد از مدّتی در درس میرزای شیرازی بزرگ شرکت کرد. هیبت، وقار و تیزهوشی استاد، طلبهٔ جوان را آن چنان شیفتهٔ او کرد که با هجرت میرزای شیرازی به سامرا، وی نیز حوزهٔ نجف را رها کرد و راهی سامرا شد. حضور مستمر در درس میرزای بزرگ و هشت سال حضور در درس شیخ راضی و میرزاحبیب الله رشتی به همراه پشتکار و مداومت در درس و تحصیل، از شیخ فضل الله، مجتهدی برجسته و فقیهی نامدار ساخت.

او «ولایت در تصرف» را از آنِ مجتهدان عادل میدانست و میگفت: «قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیّه از جان و مال و عِرض مردم، باید مطابق فتوای مجتهدین عدول هر عصری که مرجع تقلید مردم اند، باشد.»(۱) «مگر نمیدانی که اگر غیر از اهل، در این مسند نشست، واجب است منع او از این شغل و حرام است حمایت او؟ مگر نمیدانی که این کار از غیرِ نوّاب عام، غصب حقّ محمد و آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) است؟»(۲)

۱- شیخ فضل الله نوری، لوایح، ص۶۹.

۲- شیخ فضل الله نوری(رحمه الله علیه)، رسائل؛ اعلامیهها، مکتوبات و روزنامه، ج۱، ص۶۷.

۳۰. ملاحبیب الله شریف کاشانی(رحمه الله علیه)

۳۰. ملاحبیب الله شریف کاشانی(رحمه الله علیه)(۱)

حبیب الله شریف کاشانی در سال۱۲۶۲ق دیده به جهان گشود. پدرش آیت الله ملاعلی مدد ساوجی، در ساوه متولد شد و بخش عظیمی از تحصیلات خود را در قزوین و سپس کاشان گذراند. در ایام جوانی به درجهٔ اجتهاد رسید و سپس در سال ۱۲۶۶ ق از کاشان به ساوه مراجعت کرد و تا پایان عمر روشنی بخش مردمان آن دیار گردید.

وی دربارهٔ ولایت فقیه می گوید: «در هرموردی که پیامبر و امام(علیهم السلام) در آن ولایت دارند، ولیّ جامع الشرایط نیز ولایت دارد؛ مگر مواردی که دلیل خارج کند و از اختصاصات نبی و امام(علیهم السلام) بداند.(۲)

۳۱. میرزای نائینی(رحمه الله علیه)

۳۱. میرزای نائینی(رحمه الله علیه)(۳)

فقیه و اصولی برجسته، میرزامحمدحسین نائینی، از شاگردان میرزای شیرازی(رحمه الله علیه) و سیدمحمد فشارکی اصفهانی(رحمه الله علیه) در سال۱۲۷۷ق، در نائین متولد شد. وی از فقهای بزرگ قرن چهاردهم بود که شاگردان برجسته ای نیز تربیت کرد. نائینی در زمان حضور در درس میرزای شیرازی، سخت موردِ توجه وی بوده است. آخوند خراسانی نیز به خاطر روابط گرم و صمیمی پیشین با نائینی

۱- ۱۲۶۲تا۱۳۴۰ق.

۲- حبیب الله بن علی مدد کاشانی، مستقصی مدارک القواعد، ص۲۷۴.

۳- ۱۲۲۷تا۱۳۵۵ق.

و آشنایی بـا گستردگی دانش، هوشیاری و آگـاهی وی از مسائـل روز جهـان اسـلام، وی را به عنوان طرف مشورت خود در کارهای مهم، شریک بحث خصوصی و یکی از اعضای هیئت استفتا بر می گزیند.

وی علاـوه بر دانش هـای رایـج حوزه، به علوم و فنون دیگر همچون فلسـفه، کلاـم، ادبیات و تاریـخ، آگاهی ژرف و گسترده داشـته اسـت. شـاگردان وی عبـارت انـد از: موسـی نجفی خوانسـاری، محمـدعلی کـاظمینی خراسـانی، محمـدتقی آملی، سیدابوالقاسم خوئی، سیدمرتضی لنگرودی، سیدمحمدهادی میلانی و بزرگان دیگر. زندگی سیاسی وی نیز قابلِ مطالعه است؛ چراکه او هیـچ گـاه از جریـان هـای سیاسـی و اجتمـاعی جامعـهٔ اسـلامی و کشورهای اسـلامی و مسـلمانان غافل نبود. این مرد بزرگ در ۲۶جمادی الاوّل۱۳۵۵ به دیدار حق شتافت.(۱)

ولایت، ازنظر نائینی مراتبی دارد: «ان للولایه مراتب ثلاث احداها و هی المرتبه العلیا مختصه بالنبی و اوصـیائه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و غیر قابله للتفویض الی احـد و اثنتان منها قابلتان للتفویض.»(۲) یکی از مراتب ولایت که بالاترین مرتبهٔ آن بوده و هرگز قابلِ واگذاری به غیر نمی باشد، آن است

۱- مجلهٔ حوزه، ش۷۶و۷۷.

۲- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمهٔ معصومین، به مؤمنین سزاوارتر از خودشان هستند و جامهٔ این ولایت، فقط بر تن معصومین زیباست؛ اما آن دو مرتبه ای که قابلِ تفویض به دیگران است، شرایط دارند: «فقسم یرجع الی الامور السیاسیه التی ترجع الی نظم البلاد و انتظام امور العباد و سد الثغور و الجهاد مع الاعداء و الدفاع عنهم و نحو ذلک مما یرجع الی وظیفه الولاه و الامراء و قسم یرجع الی الافتاء و القضاء»؛(۱) مرتبه ای از ولایت که به رجوع به امور تدبیر و سیاست امور بندگان و مسائلی همچون جنگ و صلح مربوط می شود و مرتبه ای دیگر که مربوط به افتاء و قضاوت است.

نائینی معتقد است که این دو منصب و دو مرتبهٔ ولایت در عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت امیر(علیه السلام) و خلفای ثلاثه در اختیار دو طایفه بوده و در هر شهری معمولاً والی غیر از قاضی بوده است: «فصنف کان منصوباً بالخصوص القضاء و الافتاء و صنف کان منصوباً لاجراء الحدود و نظم البلاد و النظر فی مصالح المسلمین نعم اتفق اعطاء کلتا الوظیفتین لشخص واحد لاهیله لهما...»؛(۲) گروهی برای قضا و افتاء و گروهی برای اقامهٔ حدود و ایجاد نظم در شهرها و توجه به مصالح مسلمانان نصب شده اند. البته اتفاق افتاده

۱- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

۲- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

که اگر کسی صلاحیت اعطای هر دو وظیفه را داشت، تصدی هر دوی آن ها را برعهده گرفته است... .

در اینکه فقیه در عصر غیبت، تصدی منصب قضا و افتاء را داراست، هیچ شکّی نیست؛ همچنین آنچه از توابع قضاست یا تصرف در بعضی از امور حسبیّه، بر عهدهٔ فقیه است.(۱) حال اگر فقیهی جامع الشرایط، اهلیت و شرایط اعطای هر دو منصب را داشته باشد، اشکالی در تصدی او وجود نخواهد داشت؛ البته وی این نکته را نیز متذکر می شود که اگر دلیل قطعی برای ولایت سیاسی و تدبیری فقیه نداشته باشیم، باید به همان قدر متیقّن منصب قضا و افتاء بسنده کنیم.(۲)

نائینی نظرش را دربارهٔ ولایت فقیهان بر امور حسبیّه به طور صریح و قاطع ابراز داشته و می نویسد: «ازجمله قطعیات مذهب ما طایفهٔ امامیه این است که در این عصر غیبت(علی مغیبه السلام)، آنچه از ولایات نوعیّه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده، نیابت فقهای عصر غیبت را در آن، قدر متیقّن و ثابت دانستیم؛ حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضهٔ

۱- نک: تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

۲- نک: تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۲۳۲.

اسلام و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالیك اسلامیه از تمام امور حسبیه، از اوضح قطعیات است؛ لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامهٔ وظایف مذکوره، از قطعیات مذهب خواهد بود.»(۱)

نائینی در جای دیگری حتی امور سیاسی را نیز از وظایف حسبیه شمرده و می گوید: «قیام به سیاستِ امور امت از وظایف حسبیه و از باب ولایات است؛ پس اقامهٔ آن از وظایف نوّاب عام و مجتهدان عدول است؛ نه شغل عوام و مداخلهٔ آنان در این امر و انتخاب مبعوثان، بیجا و از باب تصدی غیرِاَهل و از انحای اغتصاب مقام است.»(۲)

۳۲. آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه)

۳۲. آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه)(۳)

«حضرت آیت الله العظمی سیدحسین بروجردی(رحمه الله علیه) در ماه صفر۱۲۹۲ در بروجرد متولد شد. جامع المقدمات، سیوطی، منطق و گلستان سعدی را در مکتب آموخت. او سپس به مدرسهٔ نوربخش رفت و به تعلیم و یادگیری صرف، نحو، بدیع، عروض، منطق، فقه و اصول پرداخت.

پس از آن رهسپار اصفهان شد و از محضر بزرگانی چون سیدمحمدباقر دُرچه ای، ملامحمد کاشی، ابوالمعالی کلباسی،

۱- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۷۵تا۷۶.

۲- تقریرات النائینی للخوانساری، حاشیهٔ المکاسب (منیه الطالب)، ج۲، قم: انتشارات اسلامی، چ۱، ۱۴۱۸ق، ص۱۱۳.

۳- ۱۲۹۲تا۱۳۸۰ق.

سیدمحمدتقی مدرس و حکیم میرزاجهانگیر قشقایی بهره ها برد. وی در سال ۱۳۲۰ق درحالی که ۲۸ساله بود، وارد نجف شد و در آنجا از محضر علمای بزرگی همچون آخوند ملامحمدکاظم خراسانی، شیخ الشریعه اصفهانی و سید محمد کاظم یزدی مستفیض شد؛ آنگاه به بروجرد بازگشت و بساط تدریس و ارشاد مردم را گستراند.

این عالم وارسته، در سال ۱۳۶۴ق به قم مهاجرت کرد. ایشان در قم علاوه بر سامان دادن به وضعیت درسی حوزه و رسیدگی به مسائل مالیِ دانش پژوهان، به برقراری ارتباط با «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» و محافل رسمی برادران اهلِ سنت، برای ایجاد وحدت میان گروه های مسلمان اقدام کرد. او همچنین نمایندگانی به اروپا و آمریکا برای شناساندن اسلام واقعی به مردم آن مناطق گسیل داشت. وی دارای جامعیت علمی منحصر به فردی بود و تألیفات و آثاری نیز از خویش برجای گذاشت.

این مرجع عالی قدر در سیزدهم شوال ۱۳۸۰، مطابق با دهم فروردین ۱۳۴۰ش، به دیار باقی شتافت و در مسجد اعظم قم که خود بنیاد نهاده بود، به خاک سپرده شد.»(۱)

آیت الله بروجردی(رحمه الله علیه) در بحث نماز جمعه و تقریرات به جای مانده از درس ایشان، در

۱- نک: جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۲، قم: نشر معروف، چ۱، تابستان ۱۳۷۹، ص۶۶۲تا۶۷۲.

باب ولایت فقیه بحثی مستدل و برهانی ارائه کرده انـد. ایشان پس از نقل مقبولهٔ عمربن حنظله و مشـهورهٔ ابی خدیجه، به بیان اموری پرداخته اند که اثبات ولایت فقیه و بیان ضوابط کلی از شـئون و حدود ولایت فقیه بر آن ها متوقف است: «الاول ان فی الاجتمـاع اموراً لاـ تکون من وظـایف الاـفراد و لا ترتبط بهم بل تکون من الامور العامه الاجتماعیه التی یتوقف علیها حفظ نظام الاجتماع مثل القضاء و ولایه الغیب و القصـر و بیان مصرف اللقطه و المجهول المالک و حفظ انتظامات الداخلیه و سد الثغور و الامر بالجهاد و الـدفاع عنـد هجوم الاعـداء و نحو ذلک مما یرتبط بسـیاسه المـدن، فلیست هذه الامور مما یتصداها کل احد بل تکون من وظـایف قیم الاجتمـاع و من بیـده أزمه الامور الاجتماعیه و علیه اعباء الریاسه و الخلافه»؛(۱) [اول،] در جامعه اموری وجود دارد که وظیفهٔ شـخص و فرد خاصی نیست؛ بلکه از امور عمومی اجتماعی است که حفظ نظام جامعه بِدان وابسته است؛ همچون قضاوت و ولایت بر اموال غایبان و ناتوانان و تبیین نحوهٔ اسـتفاده از لُقَطِه و مجهول المالک و حفظ نظام داخلی جامعه و پاسـداری از مرزهـا و امر به جهاد و دفاع هنگام هجوم دشـمنان و اموری از این دست که به سـیاست شـهرها مرتبط می شود. این ها اموری نیستند که

۱- حسـینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۲.

هرشخص، به تنهایی از عهدهٔ سرپرستی آن ها برآید؛ بلکه از وظایف رهبری است که زمام امور اجتماعی مردم به دست اوست.

دوّم اینکه، اگر کسی قوانین و ضوابط اسلام را بررسی و تتبّع کند، برای او جای هیچ گونه تردیدی باقی نخواهد ماند که اسلام دینی سیاسی اجتماعی است و احکام آن منحصر در اعمال عبادی محض نیست که هدف آن، تنها تکامل افراد و تأمین سعادت آن ها در آخرت باشد؛ بلکه بیشتر احکام آن مربوط به امور سیاسی و تنظیم اجتماع و تأمین سعادت دنیایی خَلق بوده و درحقیقت، اسلام دین دنیا و آخرت و جامعِ هر دو نشئه است. این امر با نگرش به احکام معاملات و سیاسات و جزائیات، همچون حدود و قصاص و دیات و احکام قضائی که برای فصل خصومت ها تشریع شده و احکام مالی، همچون خمس و زکات و غیرِ این ها به دست می آید. به همین دلیل، درخصوص ضرورت وجود یک رهبر و زعیم سیاسی بین عامه و خاصه اتفاق حاصل شده است: «و لاجل ذلک اتفق الخاصه و العامه علی انه یلزم فی محیط الاسلام وجود سائس و زعیم یدبر امور المسلمین، بل هو من ضروریات الاسلام و ان اختلفوا فی شرایط و خصوصیاته و ان تعیینه من قبل رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) او بالانتخاب العمومی؛(۱) پس وجود سیاست مدار و

۱- حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۲.

رهبری که امور مسلمانان را اراده کند، لازم و ضروری بوده و بلکه می توان ادعا کرد که از ضروریات اسلام است؛ اگرچه در خصوصیات و شرایط رهبر و اینکه کیفیت تعیین رهبر چگونه است، با هم اختلاف نظر دارند.»

آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) در سوّمین مقدمهٔ بحث ولایت فقیهِ خویش، به جدا نبودن دین و سیاست از یکدیگر پرداخته و می فرمایند: «لا یخفی ان سیاسه المدن و تأمین الجهات الاجتماعیه فی دین الاسلام لم تکن منحازه عن الجهات الروحانیه و الشئون المربوطه بتبلیغ الاحکام و ارشاد المسلمین بل کانت السیاسه من الصدر الاول مختلطه بالدیانه و من شئونها... ؛(۱) سیاست شهرها و تأمین جهات اجتماعی در دین اسلام، از جهات روحانی و شئون مربوط به تبلیغ احکام و ارشاد مسلمانان جدا نیست؛ بلکه از همان صدر اسلام، سیاست با دیانت در هم آمیخته و سیاست از شئون دیانت محسوب می شده است...»؛ به گونه ای که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) شخصاً به تدبیر امور مسلمانان پرداخته و به سیاست گذاری و حل و فصل خصومت های آنان اقدام کرده و برای ولایات، حاکم و کارگزار منصوب می فرمودند و مالیات های شرعی همچون خمس و زکات از آن ها طلب می کردند.

۱- حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۳.

سیرهٔ خلفای بعد از ایشان نیز به همین منوال بود. از همان ابتدای امر، وظایف سیاسی در مراکز ارشاد و هدایت مردم، یعنی مساجد، انجام می گرفت و امامِ مسجد، امیر آنان نیز به حساب می آمد و این سیره همچنان ادامه یافت؛ حتی مسجد جامع، در کنار دارالاماره بنا می شد و خلفا و امیران، شخصاً نماز جمعه و اعیاد را اقامه می کردند و علاوه برآن به ادارهٔ امور حج می پرداختند.

این عبادات ثلاث یعنی نماز جمعه، نماز عیدین و حج، اموری عبادی هستند؛ اما فواید فراوانی دربر دارند که نظیر آن را در سایر عبادات نمی توان سراغ گرفت. این کیفیتِ آمیختگی و درهم تنیدگی بین جهات روحی و جهات سیاسی، از ویژگی های دین اسلام است.(۱)

حال باتوجه به این نکات باید گفت: چون طبق اعتقاد ما شیعهٔ امامیه، خلافت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و زعامت پس از وی، حق ائمهٔ دوازده گانه است و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز امر خلافت را مهمل نگذاشته؛ بلکه شخص امیرالمؤمنین(علیه السلام) را برای تصدی این مقام مشخص فرمودند و این حق پس از آن حضرت به اولادشان منتقل شد؛ بنابراین آنان محل رجوع مردم در ادارهٔ امور سیاسی و

۱- نک: حسین علی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۳.

اجتماعی شان بوده اند و بر مسلمانان نیز لازم بود که به آن ها مراجعه کرده و آنان را در این امر مهم یاور و کمک رسان باشند. بدونِ تردید، همین معنی در ذهن اصحاب ائمه(علیهم السلام)، همچون زراره و محمدبن مسلم، از فقیهان عصر و ملازم ائمه(علیهم السلام) نیز وجود داشت که غیر از ائمه(علیهم السلام) یا کسی که آنان بِدین مقام منصوب فرموده اند، مرجعی برای این امور نمی شناختند. به همین جهت، در اموری که برای آنان رخ می نمود، در حد امکان، به ایشان مراجعه کرده و این چیزی است که با بررسی احوالات و زندگینامه های آنان مشخص می شود.(۱)

آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) پس از بیان مجموعهٔ مقدمات گفته شده، می فرمایند: «چون این گونه امور و حوائج اجتماعی از مسائلی است که عموم مردم در طول مدت عمر خویش با آن دست به گریبان هستند و شیعیان در عصر ائمه(علیهم السلام) نمی توانسته اند در همهٔ احوال و هر زمان که بخواهند، به ائمه(علیهم السلام) دسترسی داشته باشند؛ چنان که علاوه بر پراکنده بودن شیعیان در شهرهای مختلف، مبسوط الید نبودن ائمه(علیهم السلام) به گونه ای که دسترسی به آنان برای هر مسئله در همهٔ اوقات امکان پذیر باشد، بر این امر گواه است.

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۳تا۵۵.

به همین جهت، به طور قطع برای ما چنین نتیجه ای حاصل می گردد که امثال زراره و محمد بن مسلم و دیگر اصحاب ائمه، از آنان دربارهٔ شخصی که به هنگام عدمِ دسترسی به آنان به وی مراجعه کنند، پرسش نموده اند و باز یقین داریم که ائمه(علیهم السلام) نیز این گونه امورِ عام البلوی را که شارع به مهمل ماندن آن رضایت نداده، مهمل نگذاشته؛ بلکه برای حل و فصل این امور، کسی را که شیعیان به هنگام عدمِ دسترسی به آنان، به وی مراجعه کنند، مشخص فرموده اند؛ به ویژه اینکه عدمِ امکان دستیابی اغلب شیعیان در آن زمان به آنان و در عصر غیبت که خود از آمدن آن خبر می داده و شیعیان را برای آن دوره آماده می کرده اند، به خوبی می دانسته اند.»(۱)

حال با توجه به همهٔ مطالبی که گفته شد، آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه) می پرسند: «هل لاحد ان یحتمل انهم(علیه السلام) نهو شیعتهم عن الرجوع الی الطواغیت و قضاه الجور و مع ذلک اهملوا لهم هذه الامور لم یعینوا من یرجع الیه الشیعه فی فصل الخصومات و التصرف فی اموال الغیب و القصر و الدفاع عن حوزه الاسلام و نحو ذلک من الامور المهمه التی لا یرضی الشارع باهمالها...؟!؛ آیا کسی می تواند احتمال دهد که ائمه(علیهم السلام) شعیانشان را از رجوع

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۵و۵۶.

به طاغوت ها و قضاوت جور برحذر داشته اند؛ اما در مقابل، کسی را که در فصل خصومات و تصرف در اموال غایب و ناتوان از تصرف و دفاع از حوزهٔ اسلام و امور مهمی همانند آنکه شارع به اهمال آن راضی نیست، به وی مراجعه کنند، مشخص نفرموده باشد؟! درهرصورت ما یقین داریم که صحابهٔ ائمه(علیهم السلام) دربارهٔ چنین فردی از ائمه(علیهم السلام) پرسش نموده اند و ائمه(علیهم السلام) نیز به آنان پاسخ داده و درصورت عدم امکان دسترسی به ائمه(علیهم السلام) افرادی را برای شیعیان مشخص فرموده اند؛ لکن این احادیث و پرسش وپاسخ ها در جوامع حدیثی که به دست ما رسیده، ساقط شده و چیزی جز همین روایت مقبولهٔ عمربن حنظله و مشهورهٔ ابی خدیجه، به دست ما نرسیده است.»(۱)

«و اذا ثبت بهذا البیان النصب من قبلهم(علیه السلام) و انهم لم یهملوا هذه الامور المهمهٔ التی لا یرضی الشارع باهمالها و لا سیما مع احاطتهم بحوائج شیعتهم فی عصر الغیبه فلا محاله یتعین الفقیه لذلک اذ لم یقل احد بنصب غیره، فالامر یدور بین عدم النصب و بین نصب الفقیه العادل و اذا ثبت بطلان الاول بما ذکرناه صار نصب الفقیه مقطوعاً به و یصیر مقبولهٔ ابن حنظله ایضاً من شواهد ذلک و ائ شئت ترتیب ذلک علی النظم القیاسی فصورته هکذا: اما انه لم ینصب الائمه(علیهم السلام) احداً لهذا الامور العامه

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، ج۲،ص۵۶.

البلوی و اما ان نصبوا الفقیه لها لکن الاول باطل فثبت الثانی فهذا قیاس استثنایی مؤلف من قضیه منفصله حقیقیه و حملیه دلت علی رفع المقدم فینتج وضع التالی و هو المطلوب»؛ اکنون که [باتوجه به مقدمات و مطالب پیشین] روشن شد نصب از جانب ائمه(علیهم السلام) صورت پذیرفته است و آنان این گونه امور مهمه را مهمل باقی نگذاشته اند؛ مخصوصاً اینکه ما معتقدیم آنان [در عصر غیبت،] به حوائج شیعیان خویش کاملاً واقف اند؛ چون احدی اعتقاد ندارد که فرد دیگری برای این مسئولیت عظیم نصب شده؛ بنابراین تعیین فقیه برای این منصب، قطعی و متعیّن است؛ بنابراین در اینجا امرْ دایر بر این است که یا اصلاً نصبی صورت نگرفته باشد و یا اینکه فقیه عادل به این مقام منصوب شود و چون ما قبلاً بطلان نظر اوّل را ثابت کردیم، نظر دوّم یعنی نصب فقیه، ثابت و قطعی می شود و در این خصوص می توان از مقبولهٔ عمربن حنظله به عنوان شاهد و مؤید استفاده کرد.

البته [مرحوم بروجردی همهٔ این مطالب را در قالب یک قیاس منطقی به شکل زیر نیز ترتیب داده است:] یا ائمه(علیهم السلام) برای این امور مورد نیاز همگان، کسی را مشخص ننموده و آن را مهمل گذاشته اند یا اینکه فقیه را به این مقام منصوب ا ند؛ لکن اوّل باطل است، پس شق دوّم ثابت می شود. این [قیاس مؤلف،] یک قیاس استثنایی است که از یک قضیهٔ

منفصلهٔ حقیقیه و یک قضیهٔ حملیّه تشکیل شده که رفع قضیهٔ مقدم (بطلان قضیهٔ اوّل) [و] وضع (صحت) تالی، یعنی قضیهٔ دوّم را نتیجه می دهد و این همان چیزی است که مطلوب و موردِ نظر ماست.(۱)

۳۳. علامه محمدرضا مظفر

۳۳. علامه محمدرضا مظفر(۲)

منزل آیت الله شیخ محمد رضا مظفر، در جنوب شرقی نجف اشرف و در محلهٔ براق واقع بود. پنج ماه پس از درگذشت شیخ، در پنجم شعبان۱۳۲۲ق، آخرین یادگار آن مرد حق، دیده به جهان گشود و «محمدرضا» نامیده شد. مادر محمدرضا، دختر علامه شیخ عبدالحسین طریحی(۳) است. او در دامان آن زن بافضیلت و با سرپرستی برادر بزرگش، شیخ عبدالنبی مظفر(۴) رشد کرد. پس از درگذشت شیخ عبدالنبی، برادر دیگرش شیخ محمد حسن(۵) سرپرستی او را به عهده گرفت و راهنمای زندگیاش شد. محمدرضا از خاندان علمی و ادبیِ بنام و معروف شیعی، موسوم به «آلِ مظفر» برخاسته است. این خاندان از نیمهٔ سدهٔ دوازده قمری

۱- نک: حسینعلی منتظری، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر (تقریرات درس آیت الله العظمی بروجردی(رحمه الله علیه))، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲، چ۲، ص۵۶و۵۷.

۲- ۱۳۲۲تا۱۳۸۳ق.

۳- ۱۲۳۵تا۱۲۹۳ق.

۴- ۱۲۹۱تا۱۳۳۷ق.

۵- ۱۳۰۱تا۱۳۷۵ق.

در حوزهٔ نجف شناخته شد و چهرههای نامدار و متفکر آن در عرصههای متعدد و رشتههای متنوع علوم اسلامی درخشید و شعاع پرتوِ نورشان گسترهٔ مراکز علمی تحقیقی شیعه و غیر آن را درنوردید.

دربارهٔ ولایت فقیه این طور نظر داده اند: «ما معتقدیم مجتهد جامع الشرایط، نایب امام(علیه السلام) در زمان غیبت و حاکم و رئیس مطلق است. همان اختیاراتی که برای امام(علیه السلام) است، برای اوست. در زمینهٔ قضاوت بین مردم و در حدیث از امام صادق(علیه السلام) آمده است: 'کسی که حکم او را نپذیرد، حکم امام و در واقع حکم خدا را نپذیرفته است.' مجتهد جامع الشرایط فقط مرجع در فتوا نیست؛ بلکه برای او ولایت عموم است... . اقامهٔ حدود و تعزیرات جایز نیست؛ مگر به فرمان او. رسیدگی و دخالت در اموال امام(علیه السلام) نیز از خصوصیات فقیه جامع الشرایط است و این موقعیت و این ریاست عامه ای که او از آن برخوردار است، از جانب امام به او اعطا شده است.»(۱)

۳۴. سیدمحمدباقر صدر(رحمه الله علیه)

۳۴. سیدمحمدباقر صدر(رحمه الله علیه)(۲)

«سیدمحمدباقر صدر در تاریخ ۲۵ذی قعده۱۳۵۳ در شهر مقدس کاظمین دیده به جهان گشود. وی پس از فراگیری تحصیلات ابتدایی، به فراگیری علوم

۱- عقایدالامامیه، ص۲۴۴.

۲- ۱۳۵۳تا ۱۴۰۰ق.

حــوزوی و دینی پرداخـت. او در ســال ۱۳۶۵ کـه دوازده سـاله بـود، بـه نجـف رفـت و از محضـر آیـات عظـام سیدابوالقاسـم خویی(رحمه الله علیه) و شـیخ محمد رضا آل یاسـین(رحمه الله علیه) کسب فیض کرد. فلسـفهٔ اسلامی را از مرحوم شیخ صدرا بـادکوبه ای آموخت و در کنار آن، طی سال ها، فلسـفهٔ غرب و نظرات فلاسـفهٔ غیرِمسـلمان را به دقت موردِ تحقیق و نقـد قرار داد. کتاب فلسـفَتُنا، گویای ابعاد گستردهٔ اندیشه های فلسـفی وی است. او در دیگر رشته های علوم مثل حدیث، رجال، درایه، کلام و تفسیر نیز یـدِ طولایی داشت. وی در کنار تدریس و تعلیم، از اوضاع سیاسـی و اجتماعی عراق و منطقه، بی خبر نبود و در این زمینه، همواره تلاش هـای نظری و عملی فراوانی داشت. وی از حامیـان صـادقِ امـام خمینی(رحمه الله علیه) و انقلاب اسلامی بود.

او ســرانجام در روز ۱۹جمـادی الاول سال ۱۴۰۰ق، توسـط مزدوران امنیـتی عراق دسـتگیر و بـه بغـداد منتقـل شـد. آیت الله صـدر(رحمه الله علیه) و خواهرش «آمنه بنت الهدی» در روز ۲۳ جمادیِ همان سال، ۱۹فروردین سال ۱۳۵۹ش، در زیر شکنجه به شهادت رسیدند. آثار قلمی این متفکر بزرگ، فوق العاده علمی، تحقیقی، ابتکاری و کم نظیرند.»(۱)

به نظر سیدمحمدباقر صدر(رحمه الله علیه)، اسلام اصل نظارت حکومت اسلامی و ولیِّ امر را بر

۱- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیهٔ قم، گلشن ابرار، ج۲، قم: نشر معروف، ۱۳۷۹ش، ص۸۳۱ و۸۳۹.

فعالیت عمومی و دخالت دولت برای حمایت از مصالح عمومی و نگهبانی از آن به وسیلهٔ محدودکردن آزادی های افراد در کارهایی که با آن سروکار دارند، وضع کرده است.(۱)

او وضع این اصل را ازطرف اسلام، ضامن تحقق بخشیدن ایده و مفاهیم عدالت اجتماعی خود، به مرور زمان می داند. این اصل در اسلام ضرورت دارد. وی در توضیح مطلب یادآور می شود که چه بسا انجام کاری برای جامعه و خصوصیتی که برای آن لازم است، در زمانِ به خصوص، زیان آور باشد و تفصیل و تفکیک آن در قوانین ثابت، غیرِممکن بوده و تنهاراه این است که به حکومت اسلامی، قدرتی داده شود تا بنابر وظیفهٔ خود به عنوان مقامی که باید نظارت و هدایت بنماید، آزادی های افراد را در امور مباحِ شرعی که انجام می دهند یا ترک می کنند، طبق ایده های اسلامی، در اجتماع کنترل کند.

دلیل و نص قابلِ استناد شهید صدر، این آیهٔ شریفه است که می فرماید:)...أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...((۲) این نص، به وضوح دلالت می کند که اطاعت از حکومت اسلامی (ولیّ امر) واجب است و خلافی میان مسلمان نیست که ولیِّ امر، همان دارندهٔ مقام شرعی در جامعهٔ اسلامی

۱- سیدمحمدباقر صدر، اقتصاد ما یا بررسی هایی دربارهٔ مکتب اقتصادی اسلام، ج۱، ترجمهٔ محمدکاظم موسوی، بی تا، بی جا، بی نا، ص ۳۶۰تا۳۶۱.

۲- نساء، ۵۹.

است؛ گرچه در تعیین و تحدید(۱) شرایط و صفات ولیّ امر، اختلافاتی وجود دارد.(۲)

ازنظر شهید صدر: «نیابت عامه، برای مجتهد مطلق عادل است. برطبقِ آنچه امام عصر(علیه السلام) فرمودند که: 'اما در حوادثی که رخ می دهد در آن ها به راویان احادیث ما رجوع کنید؛ چراکه آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند هستم.' این کلام دلالت می کند که آنان مرجع هستند در هر حادثه ای که رخ می دهد و به مقداری که متصل به ضمانت تطبیق شریعت بر حیات است؛ چرا [که] رجوع به آن ها از جهت این است که راویان حدیث هستند و حامل شریعت به آن ها ولایت داده است.

به تعبیر دیگر، آن ها سرپرست تطبیق شریعت بر امور جامعه هستند و حقّ اشراف کامل از این زوایه[را] دارند.»(۳)

۳۵. آیت الله شیخ مرتضی حائری(رحمه الله علیه)

۳۵. آیت الله شیخ مرتضی حائری(رحمه الله علیه)(۴)

این عالِم بزرگوار فرموده اند: «تقریب استدلال به روایت 'اما الحوادث الواقعه...'، چنین است: فقیه از سوی امام(علیه السلام)، حجت است و معنای حجت بودنِ او ازطرف امام در

۱- حدومرزبندی کردن برای چیزی.

۲- نک: سیدمحمدباقر صدر، اقتصاد ما یا بررسی هایی دربارهٔ مکتب اقتصادی اسلام، ج۱، ترجمهٔ محمدکاظم موسوی، بی تا، بی جا، بی نا، ص۳۹۱.

۳- کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی(رحمه الله علیه)، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، خرداد ۷۷، ص۲۰۳ به نقل از: سیدمحمدباقر صدر، الاسلام یقود الحیاه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، چ۲، بی تا، ص۲۲تا۲۳.

۴- ۱۳۳۴تا۱۴۰۶ق.

عرف، این است که در همهٔ مواردی که باید به امام مراجعه شود، فقیه نیز مرجعیت و حجّیّت دارد.»(۱)

۳۶. آیت الله العظمی خوئی(رحمه الله علیه)

۳۶. آیت الله العظمی خوئی(رحمه الله علیه)(۲)

«سیدابوالقاسم خوئی در ۱۵رجب سال۱۳۱۷ق، در شهرستان خوی به دنیا آمد. وی دوران کودکی را در دامان پُرمهر و محبت پدر و مادر، در یک فضایی آکنده از معنویت پشت سر نهاد. او علوم مقدماتی را تا سیزده سالگی در زادگاه خویش فرا گرفت. او در سال ۱۳۳۰ به همراه خانواده به نجف رفت و در آنجا از محضر بزرگانی چون الشریعهٔ اصفهانی، شیخ ضیاء الدین عراقی، شیخ محمدحسین اصفهانی، شیخ محمدحسین نائینی، شیخ محمدجواد بلاغی نجفی، سیدابوالقاسم خوانساری، میرزاعلی قاضی و دیگران بهره های فراوان برد. وی در طول عمر پربرکت خویش، به تربیت صدها مجتهد و تألیف کتاب های ارزشمند علمی همت گماشت. سرانجام وی در ۹۴سالگی، در عصر روز شنبه، ۸صفر۱۴۱۳ق [مصادف با] ۱۷مرداد، سال۱۳۷۱ش از دار فانی به دیار باقی شتافت.»(۳)

ایشان همانند دیگر فقیهان بزرگ به این

۱- مرتضی حائری، صلوه الجمعه، ص۱۵۴و۱۵۵.

۲- وفات: ۱۴۱۳ق.

۳- جمعی از پژوهشگران حوزهٔ علمیه قم، گلشن ابرار، ج۳، قم: نشر معروف، ۱۳۸۲، ص۴۲۷تا۴۳۸.

نتیجه رسیدند که در عصر غیبت، حق تصدی در «امور حسبیه»، نظیر رسیدگی و سرپرستی و ضمانت اجرایی احکام انتظامی و آنچه درارابطه با مصالح عامهٔ امت است، به فقیهان جامع الشرائط واگذار شده است؛ خواه به حُکم وظیفه و تکلیف باشد یا منصب شرعی که با نام ولایتِ عامه یاد می شود و در هر دو صورت، حق تصدی این گونه امور، با فقهای شایسته است؛ چنان که حضرت امام(رحمه الله علیه) نیز علاوه بر اینکه فقها را برای ولایت از ناحیهٔ امام معصوم(علیه السلام) منصوب می داند؛ وظایف فقها را در مسائل حکومتی از مصادیق بارز امور حسبه دانسته و می گویند: «پنهان نیست که حفظ نظام، حراست از مرزهای مسلمانان، نگهداری جوانان از روی گردانی از اسلام، جلوگیری از تبلیغات ضدِّ اسلامی و مانند آن از واضح ترین حسبیات است و دسترسی به آن ها، جز با تشکیل حکومت عدل اسلامی میسر نمی باشد؛ پس با صرف نظر کردن از ادلهٔ ولایت فقیه، شکی نیست که فقها برای انجام این حسبیات و تصدی حکومت اسلامی، قدر متیقن می باشند.»(۱)

اما درمورد ولایت مطلقهٔ فقیه، آیت الله العظمی خویی(رحمه الله علیه) در کتاب منهاج الصالحین که به عنوان آخرین اثر تألیفی ایشان در حدود یک سال و اندی پیش از رحلتشان به چاپ رسید؛ باصراحت از عنوان

۱- بانی تکمله المنهاج، ج۱، ص۲۲۴تا۲۲۶.

ولایت مطلقهٔ فقیه استفاده کرده اند و این درحالی است که ایشان ازجمله فقیهانی است که دلالت ادلهٔ لفظی و روایی بر اثبات ولایت فقیه را ناتمام می دانستند. ایشان در این اثر با طرح بحث جهاد ابتدایی در عصر غیبت و ردّ ادلهٔ مشهور که قائل به عدمِ مشروعیت آن می باشند، مطابق دیدگاه صاحب جواهر، اذن فقیه جامع الشرایط را در مشروعیت آن شرط می دانند؛(۱) سپس در بحث تقسیم غنایم، پس از آنکه غنایم را به سه دسته تقسیم می کنند، می نویسند: «آری، ولیِّ امر حقّ تصرف در آن غنایم را براساس آنچه مصلحت تشخیص دهد، دارد؛ زیرا این مقتضای ولایت مطلقهٔ او بر آن اموال است.»(۲)

همان گونه که مشاهده می شود ایشان در این عبارت باصراحت از عنوان ولایت مطلقه استفاده کرده اند که البته باتوجه به مطالب قبلی ایشان در کتاب التنقیح که فقط جواز تصرف را براساس دلیل حسبه، آن هم در حدودی معین، برای فقیه ثابت می دانستند؛ شاید بتوان نتیجه گرفت که نظر ایشان در این باب قدری متحول شده و در اواخر عمر، نظر نهایی خود را مبنی بر ولایت مطلقهٔ فقیه ابراز داشته اند.

۱- ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ، ج۱، چ۲۸، انتشارات مدینه العلم، ۱۴۱۰، ص۳۶۵و۳۶۶.

۲- ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ، ج۱، چ۲۸، انتشارات مدینه العلم، ۱۴۱۰، ص۳۷۹.

۳۷. آیت الله العظمی محمدرضا گلپایگانی(رحمه الله علیه)

۳۷. آیت الله العظمی محمدرضا گلپایگانی(رحمه الله علیه)(۱)

آیت الله العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی(رحمه الله علیه)، مرجع بزرگ تقلید شیعیان ایران بود. او در ۸ذی القعده۱۳۱۶ در روستای «گوگد» در یک فرسخی شهرستان گلپایگان متولد شد. پدرش سیدمحمدباقر گلپایگانی، مردی پرهیزگار و عالمِ عامل و معروف به زهد و تقوی بود.

این بزرگوار فرموده اند: «محدودهٔ اختیارات فقها، محدوده ای عام است که از اطلاقات ادله ای چون 'العلماء ورثه الانبیاء و خلفاء الرسول' دریافت می شود؛ به جز مواردی که دلیل آن از اختصاصات ائمه(علیهم السلام) شمرده شده [است]. محدودهٔ ولایت فقیه جامع شرایط در امور مربوط به سیاست و ادارهٔ اجتماع، مانند محدودهٔ اختیارات ائمه(علیهم السلام) است؛ مگر مواردی را که دلیل،خارج کند.»(۲)

۳۸. حضرت آیت الله العظمی سیستانی(حفظه الله تعالی)

۳۸. حضرت آیت الله العظمی سیستانی(حفظه الله تعالی)(۳)

خاندان او از سادات حسینی می باشند که در عهد صفوی در سیستان می زیستند. سلطان حسین صفوی، جدّ اعلای او سید محمد را به منصب شیخ الاسلامی در سیستان منصوب

۱- ۱۳۱۶تا۱۴۱۴ق.

۲- احمد صابری همدانی، الهدایه الی من له الولایه، ص۷۹.

۳- متولد ۱۳۴۹ق.

کرد؛ لذا با خانواده شان به آنجا منتقل شدند و سکنی گزیدند.

سیدعلی سیستانی در ۱۳مرداد۱۳۰۹ در شهر مشهد متولد شد و پدرش به نام جدش که از بزرگان علم و زهد بوده، ایشان را علی نام نهاد. نام پدر وی، مرحوم سیدمحمدباقر است و مادرش از خانوادهٔ آذربایجانی اهلِ علمِ علویه ای والامقام، فرزند «علّامه سیّدرضا مهربانی» هستند.

آیت الله سیستانی(حفظه الله تعالی) می فرمایند: «ولایت در آنچه به اصطلاح فقها امور حسبیه خوانده می شود، برای هر فقیهی که جامع شرایط تقلید باشد، ثابت است و اما ولایت فقیه در امور عامه که نظم جامعهٔ اسلامی بر آن ها متوقف است، برای فقیه ثابت است؛ مشروط به تأمین شرایطی، هم در شخص فقیه و هم در شرایط به کاربستن ولایت؛ ازجمله مقبول بودن نزد مؤمنین.»(۱)

۱- پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله سیستانی(حفظه الله تعالی) به نشانی: http://sistani.org

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹